**گزارش سیاسی**

**به دومین کنگرۀ سراسری حزب کمونیست (مائوئیست) افغانستان**

**13 میزان سال 1393**

**مقدمه:**

**با درودهای صمیمانۀ انقلابی!**

**رفقای عزیز!**

**کنگرۀ فعلی ما پس از گذشت ده سال و چند ماه از زمان برگزاری کنگرۀ وحدت جنبش کمونیستی (مارکسیستی- لنینیستی- مائوئیستی) افغانستان و تامین وحدت سازمان پیکار برای نجات افغانستان، اتحاد انقلابی کارگران افغانستان و حزب کمونیست افغانستان در یک حزب واحد ( حزب کمونیست (مائوئیست) افغانستان ) دایر می گردد. بدون شک تدویر این کنگره و به پایان رساندن اصولی و موفقیت آمیز جلسات آن برای حزب ما یک موفقیت تاریخی بوده و تاثیرات مثبت آن بالای فعالیت های مبارزاتی آیندۀ حزب ما و کلیت جنبش انقلابی افغانستان به نحو برجسته ای محسوس و ملموس خواهد بود.**

**پروسۀ وحدت جنبش کمونیستی (مارکسیستی- لنینیستی- مائوئیستی) افغانستان، همزمان با وقوع حادثۀ یازدۀ سپتامبر 2001( 1380) و تهاجم اشغالگرانۀ امپریالیست های امریکایی و انگلیسی و سایر متحدین امپریالیست و ارتجاعی شان بر افغانستان براه افتاد. شکلگیری و پیشرفت این پروسه که سرانجام منجر به تدویر کنگرۀ وحدت جنبش کمونیستی (مارکسیستی- لنینیستی- مائوئیستی) افغانستان و وحدت مشمولین "پروسه" در یک حزب واحد (حزب کمونیست (مائوئیست) افغانستان) گردید، نه تنها مبتنی بر ضرورت عام وحدت مارکسیست- لنینیست- مائوئیست های افغانستان بود، بلکه بصورت مشخص عکس العمل مناسب و شایستۀ جنبش کمونیستی (مارکسیستی- لنینیستی- مائوئیستی) افغانستان و کل جنبش کمونیستی (مارکسیستی- لنینیستی- مائوئیستی) بین المللی در قبال جنگ تجاوزکارانه و اشغالگرانۀ امپریالیست های امریکایی و انگلیسی و سایر متحدین امپریالیست و ارتجاعی شان در افغانستان، به عنوان بخشی از استراتژی سیاسی و نظامی امپریالیست های امریکایی و متحدین شان در جهان، نیز به شمار می رفت.**

**حزب ما در طی بیشتر از ده سال گذشته مسیر مبارزاتی پر فراز و نشیب و مملو از مساعدت ها و نامساعدت ها، فرصت ها و مخاطرات و دستاوردها و عدم دستاوردها را طی کرده و در شرایط بسیار سخت کشوری و بین المللی و تحمل ضعف ها و ناتوانی های جدی ایدیولوژیک- سیاسی، تشکیلاتی، نظامی و توده یی به ارث مانده از گذشتۀ مشمولین پروسۀ وحدت جنبش کمونیستی (مارکسیستی- لنینیستی- مائوئیستی) و کل جنبش م ل م افغانستان و پیشبرد مبارزات حساب شده و حوصله مندانه علیه این ضعف ها و ناتوانی ها، به پیشروی، ولو کند و بطی، در مسیر مبارزات انقلابی پرولتری ادامه داده است.**

**موفقیت های مبارزاتی حزب ما و احزاب همسنگر ما در عرصۀ بین المللی در جهت تامین همآهنگی های مبارزاتی میان نیروهای مارکسیست- لنینیست- مائوئیست کشورهای مختلف جهان و در مسیر مبارزه برای ایجاد تشکیلات بین المللی جدید این نیروها، علیرغم پیشروی نسبتاً کند، مایۀ امیدواری فراوان است. حزب ما نه تنها در حفظ استوار موضعگیری مبارزاتی ضد اشغالگران و رژیم دست نشاندۀ آنان و دست یازی به مقاومت های توده یی، ولو محدود و کم دامنه علیه این دشمنان عمدۀ کشور و مردمان کشور، روی هم رفته موفق بوده است، بلکه با این موضعگیری و استواری مبارزاتی خود تا حد معینی در کشاندن نیروهای چپ سابقاً تسلیم طلب معین به سوی موضعگیری های نسبی مخالف علیه اشغالگران و رژیم نقش بازی کرده است. برعلاوه حزب موفق شده است ریشه های تشکیلاتی خود را در داخل کشور مستقر نموده و تا حد معینی رشد دهد که در نتیجۀ آن ما امروز قادر شده ایم کنگرۀ سراسری حاضر را در داخل کشور دایر نماییم.**

**با وجود این دسـتاوردها، در مسآیل مبارزه برای تدارک جنگ خلق موفقیـت چندانی نداشته ایم، تشکیلات حزبی ما از لحاظ ایدیولوژیک- سیاسی و تشکیلاتی هنوز به اندازۀ کافی مستحکم و گسترده نیست، مبارزات توده یی تحت رهبری حزب کم دامنه و محدود است، موفقیت های ما در کادر سازی و تربیت جانشینان انقلابی بسیار غیر کافی و غیر مستحکم است، کم کاری های ما در فعالیت های نشراتی بیرونی و درونی نسبتاً جدی است، برای رفع مشکلات مالی حزب در پایین ترین سـطح آن تـا حـال نتـوانسـتـه ایم یک راه حـل مـطـمـئـن پـیـدا نـماییـم، بافت تشکیلاتی غلیظ روشنفکرانۀ حزب هنوز به قوت خود باقی است و ... .**

**طبق حکم اساسنامۀ حزب، ما باید کنگرۀ فعلی را پنج سال بعد از کنگرۀ وحدت، در سال 1388 (2009)، دایر می کردیم. اما متاسفانه اوضاع عمومی حزب و جنبش انقلابی انترناسیونالیستی به ما اجازه نداد که در زمان معینه دست به تدویر کنگره بزنیم. در راس همۀ مشکلات، بروز خط پسا مارکسیستی- لنینیستی- مائوئیستی در حزب کمونیست انقلابی امریکا و مبدل شدن این حزب به یک حزب رویزیونیست تمام عیار، و در نتیجه فروپاشی کمیتۀ جنبش انقلابی انترناسیونالیستی و غیر فعال شدن "جاا"، قرار داشت. حالا می دانیم که نشانه های کم و بیش این خط مدتها قبل در تیوری ها و عملکردهای حزب متذکره موجود بوده است.**

**در واقع نه تنها حزب ما بلکه کل جنبش انقلابی انترناسیونالیستی هنوز از ضربات ناشی از بروز خط رویزیونیستی پاراچندا- باترای در حزب کمونیست نیپال (مائوئیست) و در نتیجه شکست انقلاب و جنگ خلق در نیپال، که خود پس از دستگیری رفیق گونزالو، بروز خط راست تسلیم طلبانه در حزب کمونیست پیرو و شکست جنگ خلق در پیرو پدید آمد، قد راست نکرده بود که خط رویزیونیستی پسا مارکسیستی- لنینیستی- مائوئیستی اواکیانی در حزب کمونیست انقلابی امریکا تبارز نموده و بر حزب مذکور مسلط گردید و با مطرح نمودن آشکارا و علنی خود در سطح بین المللی مستقیماً موجودیت و فعالیت کمیتۀ جنبش انقلابی انترناسیونالیستی و کلیت جنبش را مورد هدف قرار داد.**

**مبارزه برای غلبه حاصل نمودن بر اشکال جدید رویزیونیزم برخاسته از متن جنبش انقلابی انترناسیونالیستی و تاثیرات منفی شکست جنگ خلق در نیپال، به دنبال شکست قبلی جنگ خلق در پیرو، و سپس فروپاشی کمیتۀ "جاا" و غیر فعال شدن جنبش انقلابی انترناسیونالیستی، نه تنها حزب ما بلکه تمامی منسوبین جنبش انقلابی انترناسیونالیستی و به یک معنی تمامی سازمان ها و احزاب مائوئیست کشورهای مختلف جهان را در خود پیچاند.**

**اگر مجموع شماره های 18 گانۀ منتشر شدۀ نشریۀ درونی حزب ( نشریۀ درونی کمونیست) را مورد دقت قرار دهیم، بخوبی متوجه می شویم که بغیر از یک شماره، یعنی شمارۀ اول، بقیه تمامی شماره های نشریۀ مرکزی درونی حزب به مباحثات خطی حول مسایل خطی مهم در جنبش انقلابی انترناسیونالیستی و یا انعکاس مسایل مذکور در درون حزب اختصاص یافته است. متاسفانه آخرین مورد ازین مباحثات درونی در مورد رویزیونیزم پسا م ل م آواکیانی، که شماره های کمونیست 12 تا 18 یعنی 7 شمارۀ آخری نشریۀ درونی مرکزی را در بر گرفت، شدید تر از گذشته و بطور فشرده ای بیشترین قسمت از وقت حساس فعالیت های تدارکی برای تدویر کنگرۀ دوم حزب، بعد از پولینوم نهم کمیتۀ مرکزی، را به خود اختصاص داد و در نتیجه باعث گردید که تدویر کنگرۀ دوم حزب کمونیست (مائوئیست) افغانستان چند ماه دیگر نیز به تعویق بیفتد.**

**البته طرح مباحثات درونی چند ماه گذشـته عـلـیـه بروز مسـتـنـد خط دفاع از پست م ل م اواکیانی، ولو توسط یکی دو رفیق مربوط به واحد حزبی اروپا، بخاطر نیاز جدی تصفیۀ حزب از تاثیرات شوم این رویزیونیزم و رسیدن به یک موضعگیری اساسنامه یی متفقه علیه آن ضروری و مهم بوده است. امید است این مباحثات، رفقای مربوطه را بر نادرستی دفاع شان از خط رویزیونیستی مذکور واقف ساخته باشد و بتواند درین کنگره یکبار دیگر زمینه های وحدت ایدیولوژیک – سیاسی و تشکیلاتی آنها با حزب را تامین نماید. طرح نسبتاً مفصل این مباحثات درونی بخاطر رسیدن به یک نتیجه گیری نهایی اصولی و مثبت در کنگرۀ دوم حزب، از لحاظ اصولیت و مفیدیت آن در خدمت به وظایف بین المللی حزب ما در راستای مبارزه برای ایجاد تشکیلات بین المللی نیروهای مارکسیست- لنینیست- مائوئیست کشورهای مختلف جهان نیز ضروری و مهم بوده است.**

**در واقع با وجود آنکه حزب ما تا حال در مقایسه با مبارزه علیه رویزیونیزم پست م ل م اواکیانی، کمتر روی مبارزه علیه رویزیونیزم پاراچندا- باترای فشار آورده است، تا حال هیچ مدافعی برای آن در حزب بطور مستند قد علم نکرده است. اینکه حداقل یک - دو رفیق از رفقای حزبی، و آنهم سال ها بعد از آغاز مبارزۀ درونی و بیرونی حزب علیه رویزیونیزم پست م ل م اواکیانی، در دفاع از خط مذکور بطور مستند اقدام کردند، یک انکشاف جداً منفی و زیانبار در تاریخ حزب به شمار می رود که لازم است در کنگرۀ حاضر نقطۀ پایانی بر آن گذاشته شود.**

**پروسۀ وحدت جنبش کمونیستی (مارکسیستی- لنینیستی- مائوئیستی) افغانستان در پیوند نزدیک با جنبش انقلابی انترناسیونالیستی، به ویژه با همکاری نزدیک کمیتۀ "جاا" براه افتاد و پیش رفت. برین مبنا نمایندۀ کمیتۀ جنبش در کنگرۀ وحدت و همچنان پولینوم اول کمیتۀ مرکزی حزب کمونیست (مائوئیست) افغانستان، شرکت داشت. در چنین حالتی طبیعی بود که فروپاشی کمیتۀ "جاا" و غیر فعال شدن جنبش انقلابی انترناسیونالیستی، و آنهم در نتیجۀ بروز انحرافات خطی رویزیونیستی در احزاب موثر در جنبش و کمیتۀ جنبش، به ویژه حزب کمونیست انقلابی امریکا، شدیدتر از هر حزب و سازمان دیگر عضو جنبش، بالای حزب ما تاثیرات و فشارهای منفی وارد نماید.**

**در نتیجه ما نتوانستیم در وقت معین شده در اساسنامۀ حزب، کنگرۀ دوم حزب را دایر نماییم و اینک آن را در زمانی دایر می نماییم که باید کنگرۀ سوم حزب دایر می گردید. برعلاوه علیرغم تلاش های متعدد در راستای راه اندازی جنگ مقاومت ملی مردمی و انقلابی، به عنوان وظیفۀ عمدۀ مبارزاتی حزب در شرایط فعلی، و تحمل صدمات و خسارات معین و مشخص، در واقع نتوانستیم پیشرفت قابل دوام و چشمگیری درین راستا داشته باشیم.**

**متاسفانه رفیق "عزیز"، یکی از اعضای اصلی کمیتۀ مرکزی حزب، درین کنگره دیده نمی شود. او دیگر در میان ما نیست. یقیناً رفقا اطلاعیۀ کمیتۀ مرکزی حزب در مورد درگذشت این رفیق را مطالعه کرده اند. یکبار دیگر این ضایعه را به رفقای حاضر در این جلسه و همۀ اعضا و هواداران حزب، سایر مائوئیست های کشور و همۀ مائوئیست های جهان تسلیت عرض می کنیم. کاملاً مناسب و ضروری است که هم اکنون همۀ رفقای حاضر در جلسه بپا خیزند و بخاطر ادای احترام به رفقای زنده یاد مومند، حفیظ، عزیز، ... سه دقیقه سکوت نمایند.**

**با درگذشت رفیق عزیز و درگذشت قبلی رفقا مومند و حفیظ، ما در طی ده سال گذشته سه تن از سابقه داران حزب خود را از دست داده ایم. یقیناً یاد و خاطرۀ آنها در نزد ما زنده و پایدار خواهد ماند و باید زنده و پایدار بماند. بلی! باید زنده و پایدار بماند. اما وقتی یاد و خاطرۀ آنها زنده و پایدار می ماند که رفقای متعلق به نسل دوم حزب پیش بیایند و برای تقبل مسئولیت های حزبی آمادگی داشته باشند. نسل اول حزب در مجموع از لحاظ سنی در قطار رفقای زنده یاد ما قرار دارند. یقیناً این رفقا برای پیشبرد مبارزات حزب از لحاظ ایدیولوژیک و سیاسی از آنچه در توان دارند مضایقه نخواهند کرد و نباید مضایقه کنند. اما باید از هم اکنون و از همین کنگره انتقال مسئولیت های اجرایی به نسل دوم حزب را بصورت جدی آغاز نماییم تا رفقای متعلق به این نسل بتوانند در آینده مسئولیت های شان را بصورت مکمل و همه جانبه بر عهده بگیرند.**

**یکی از موفقیـت های مبارزاتی حزب این اسـت که ما مـوفـق گردیـده ایم تاثـیـرات ناگـوار انکشـافات منـفـی در جنبش انقلابی انترناسیونالیستی را به حداقل کاهش دهیم و جلو ضایعات و خسارات بزرگ حزبی را بگیریم. اینک در کنگرۀ دوم حزب در واقع وحدت حزب بطور کلی محفوظ باقیمانده و میرود که بیشتر از پیش تحکیم و گسترش یابد. ما درین کنگره از میان تمامی اعضای حزب، تنها با وضعیت منفی ضد حزبی یکی - دو تن از اعضای واحد حزبی منطقه یی اروپا مواجهیم که امیدواریم این مشکل نیز توسط مجموع رفقای شرکت کننده در کنگره بطور اصولی و مناسب حل و فصل گردد.**

**در گزارش حاضر، رفقای شرکت کننده در کنگره در جریان اوضاع بین المللی، اوضاع افغانستان، اوضاع جنبش کمونیستی بین المللی و برین مبنا وضع مشخص حزب و نقاط قوت و ضعف آن قرار می گیرند و طرحاتی برای تقویت بیشتر نقاط قوت حزب و رفع نقاط ضعف حزب به کنگره ارائه می گردد. کنگره وظیفه دارد که تعدیلات و اصلاحات لازمۀ نهایی در این گزارش به عمل آورد و سپس آن را مورد تصویب قرار دهد.**

**پس از ارائۀ گزارش سـیاسی به کـنـگره، مسـودۀ اساسنـامۀ جدید حزب به کنگره ارائه می گردد. این مسوده بار اول توسط دفتر سیاسی کمیتۀ مرکزی حزب ترتیب و تنظیم گردید و به پولینوم نهم کمیتۀ مرکزی حزب ارائه شد. پولینوم نهم کمیتۀ مرکزی حزب پس از وارد نمودن تعدیلات و اصلاحات معینی بر متن مسوده، به دفتر سیاسی کمیتۀ مرکزی حزب، که در عین حال حیثیت "کمسیون تدارک و برگزاری کنگرۀ دوم حزب" را در پولینوم نهم بر عهده گرفت، وظیفه داد که مسوده را برای نظر خواهی عمومی در میان تمامی واحد ها، اعضا و داوطلبان عضویت در حزب پخش نماید. پس از نظرخواهی عمومی، یکبار دیگر مسوده در پولینوم دهم کمیتۀ مرکزی حزب مورد بحث قرار گرفت و تعدیلات و اصلاحات بیشتری در آن صورت گرفت.**

**بدین ترتیب سندی که اینک رفقای حاضر در کنگره در اختیار دارند، سند تصویب شده در پولینوم دهم کمیتۀ مرکزی حزب است. کنگره می تواند یکبار دیگر، و برای آخرین بار، تعدیلات و اصلاحات لازمۀ بیشتری بر متن این سند وارد نماید و سپس آن را تصویب نماید.**

**برای ایجاد سهولت بیشتر در این وظیفه، تمامی تعدیلات، اصلاحات و اضافات وارده بر متن اساسنامۀ قبلی در مسودۀ اساسنامۀ جدید نشانی شده است. در صورتی که هر یک از رفقا در مورد این تعدیلات، اصلاحات و اضافات سوال و پرسشی داشته باشند، می توانند برای دریافت جواب، سوال و پرسش شان را در کنگره مطرح نمایند.**

**اساسنامۀ تصویب شده توسط کنگره، از حالا تا زمان تدویر کنگرۀ سوم حزب کمونیست (مائوئیست) افغانستان حیثیت قانون اساسی ای را برای حزب خواهد داشت که کل حیات ایدیولوژیک- سیاسی و تشکیلاتی حزب باید بر اساس آن تنظیم گردد.**

**سپس کنگره برای انتخاب اعضای اصلی و علی البدل کمیتۀ مرکزی حزب اقدام می نماید. طریقۀ انتخاب اعضای کمیتۀ مرکزی در این کنگره مثل کنگرۀ وحدت نخواهد بود بلکه هر رفیق داوطلب عضویت در کمیتۀ مرکزی یا داوطلب عضویت علی البدل در کمیتۀ مرکزی خود را کاندید خواهد کرد و از طریق رای گیری و بر اساس رای اکثریت در کنگره انتخاب یا رد خواهد شد.**

**آخرین اقدام کنگره، عبارت خواهد بود از تصویب و انتشار اطلاعیۀ مطبوعاتی در مورد برگزاری دومین کنگرۀ سراسری حزب.**

**بخش اول:**

**اوضــاع بــیــن الــمــلــلی**

**جنگ تجاوزکارانه و اشغالگرانه برای برقراری " نظم نوین جهانی" امپریالیستی:**

**جنگ تجاوزکارانه و اشغالگرانۀ امپریالیستی که استقلال افغانستان و حاکمیت ملی مردمان آن را پامال نمود، نشانۀ روشنی از دشمنی خونین امپریالیست های امریکایی علیه خلق ها و ملل تحت ستم افغانستان و جهان و تلاش امپریالیست های امریکایی برای تحمیل سرکردگی جهانی اش به عنوان یگانه ابر قدرت امپریالیستی و مدعی شکلدهندگی اوضاع سیاسی، نظامی و اقتصادی جهان بوده و هست.**

**این جنگ، به عنوان بخشی از استراتژی نظامی امپریالیست های امریکایی و متحدین شان برای برقراری "نظم نوین**

**جهانی" امپریالیستی و حلقه ای از یکسلسله جنگ های تجاوزکارانه و اشغالگرانۀ امپریالیست های امریکایی و متحدین شان در ناتو، بعد از فروپاشی بلوک وارسا و متلاشی شدن شوروی سوسیال امپریالیستی، براه افتاده و ادامه یافته است. این سلسله جنگ های امپریالیستی که از جنگ اول خلیج یعنی حمله بر نیروهای عراقی و اشغال کویت شروع گردید و با محاصرۀ هوایی، تحریم تسلیحاتی و تحریم اقتصادی تقریباً ده سالۀ عراق و بمباران خونین، وسیع و طولانی صربستان ادامه یافت، با حمله بر افغانستان و اشغال آن تحت نام "جنگ علیه تروریزم" و تجاوز بر عراق و اشغال آن تحت عنوان "جنگ پیشگیرانه" و سپس مداخلات نظامی در لیبیا، سوریه و یمن، تهدیدات پیهم علیه ایران و کوریای شمالی و مداخلات نظامی متحدین اروپایی امریکا در چندین کشور افریقایی تحت نام "جنگ بخاطر تغییر رژیم" یا "جنگ بخاطر دفاع از رژیم" ، بصورت وسیعتر ادامه یافته است.**

**با بروز یحران اقتصادی شدید در ایالات متحدۀ امریکا و کشورهای مربوط به اتحادیۀ اروپا، از سال های 1387 و 1388( 2008 و 2009) تا چند سال بعد از آن، که پس لزره های آن هنوز ادامه دارد، با وجودی که این استراتژی نظامی از اساس تغییر نیافته است، اما از لحاظ شکلی تا حد معینی دچار تغییرات اجباری گردیده است. در این شکل جدید تجاوز و اشغالگری، استفاده از نیروهای نظامی کثیر العده و اشغال نظامی دراز مدت آشکار، مثل افغانستان و عراق، به استفاده از نیروهای نظامی ویژه و کم عده و اشغال نظامی ظاهراً کوتاه مدت، مثل لیبیا و سایر کشورهای افریقایی، و در عوض تحمیل قراردادهای امنیتی اشغالگرانه و شبه اشغالگرانه بر کشورهای تحت سلطه با استفاده از پوشش ظاهری رژیم های دست نشانده، تبدیل گردیده است. در واقع طبق همین تغییر در استراتژی نظامی اشغالگرانه، امپریالیست های امریکایی و متحدین شان تلاش خواهند کرد که اوضاع افغانستان بعد از سال 1393 ( 2014) را شکل دهند.**

**پیمان نظامی ناتو طی بیشـتر از 4 دهـه تا اوایل دهۀ 90 قرن گذشـته، ضـرورت و مـوجـودیـت خـود را در مواجهه با نیروهای نظامی شوروی سوسیال امپریالیستی در اروپای شرقی و مرکزی و در مقابل پیمان نظامی وارسا توجیه می نمود. اما حتی قبل از فروپاشی پیمان نظامی وارسا و متلاشی شدن شوروی سوسیال امپریالیستی، این پیمان نظامی امپریالیستی و اعضای آن مکرراً علیه خلق ها و ملل تحت ستم آسیا، افریقا و امریکای لاتین جنگ های تجاوزکارانه و اشغالگرانه براه انداخته و نشان دادند که پیمان نظامی امپریالیستی مذکور تنها یک سازماندهی نظامی دسته جمعی امپریالیستی برای مقابله با رقیب سوسیال امپریالیست شان و پیمان نظامی تحت رهبری اش (پیمان وارسا) نیست، بلکه در عین حال ابزار سرکوب خلق ها و ملل تحت ستم جهان نیز هست و بطور کل در خدمت حفظ سلطۀ امپریالیستی امریکا و متحدینش بر جهان قرار دارد.**

**بنابرین امپریالیست های امریکایی و متحدین اروپایی شان بعد از فروپاشی پیمان نظامی وارسا و متلاشی شدن شوروی سوسیال امپریالیستی نیز از یک جانب پیمان نظامی ناتو را بخاطر پیشبرد جنگ های تجاوزکارانه و اشغالگرانه علیه کشورها، ملل و خلق های تحت ستم جهان حفظ کردند، و از جانب دیگر برای گسترش آن بطرف شرق اروپا و حتی قفقاز کوشیدند و تا حال نیز به این کوشش ادامه می دهند. بر علاوه آنها غیر از روسیه، سایر کشورهای تجزیه شده از "شوروی" سابق را که دارای تجهیزات نظامی اتومی بودند، مثل قزاقستان و اوکراین خلع سلاح اتومی کردند و تمامی تجهیزات اتومی آنها را از میان بردند.**

**استراتژِی سیاسی جهانی تحمیلگرانۀ امپریالیستی و"نظم نوین جهانی" امپریالیستی:**

**کل استراتژِی نظامی تجاوزکارانه و اشغالگرانۀ امپریالیست های امریکایی و متحدین شان در پیوند با استراتژی سیاسی جهانی تحمیلگرانۀ امپریالیستی و به مثابۀ جزء بسیار مهم آن براه انداخته شده و پیش برده می شود. این استراتژی سیاسی جهانی تحمیلگرانۀ امپریالیستی بخصوص عبارت است از تبدیل کشورهای تحت سلطۀ "غیر مطیع" به کشورهای مطیع و گوش بفرمان امپریالیست ها. شیوه ها و حربه های مختلفی برای پیشبرد این استراتژی سیاسی جهانی تحمیلگرانۀ امپریالیستی بکار برده می شود. تخویف و تحبیب و تطمیع، فشارهای سیاسی، تحریمات اقتصادی، "انقلاب های نارنجی"، سرکوبگری ها و مداخلات نظامی، دامن زدن به تجزیه طلبی و دست زدن آشکار به جنگ های تجاوزکارانه و اشغالگرانۀ امپریالیستی، شیوه های عملی مختلف تطبیق این استراتژی سیاسی محسوب می گردد.**

**در چارچوب این استراتژی سیاسی جهانی تحمیلگرانۀ امپریالیستی، امپریالیست های امریکایی و متحدینش می کوشند رژیم های حاکم بر تمام کشورها را به رژیم های به اصطلاح دموکراتیک تیپ انتخاباتی و پارلمانی غربی تبدیل نمایند. در طی تقریباً دو و نیم دهۀ گذشته، که از فروپاشی بلوک وارسا و متلاشی شدن شوروی سوسیال امپریالیستی می گذرد، نه تنها در تمامی کشورهای اروپای شرقی و کشورهای ایجاد شدۀ بعد از متلاشی شدن "شوروی" سابق، به شمول خود روسیه، اینگونه رژیم ها شکل گرفته است، بلکه تعداد زیادی از کشورهای تحت سلطۀ امپریالیزم در آسیا و افریقا نیز وادار شده اند سیستم های انتخاباتی چند حزبی تیپ غربی را تجربه کنند.**

**امپریالیسـت های امـریکایی و متحـدینش با اسـتفاده از طـول و عـرض وسـیع تطبیـق این استراتژی سیاسی تحمیلگرانه در جهان، مدعی اند که باید تمامی کشورهای جهان دیر یا زود به این "پروسۀ جهانی" بپیوندند، در غیر آن از روند "پیشرفت" جهان عقب خواهند ماند. در واقع ازینجاست که مرتجع ترین، فیودالی ترین و مستبد ترین نیروهای سیاسی در کشورهای مختلف تحت سلطۀ جهان، به درجات و سطوح مختلف، سر از گریبان "دموکراسی" بیرون آورده اند و در زیر پرچم "جامعۀ جهانی" برای "انتخابات" به هیاهو، شعار دهی و میدانداری پرداخته اند. این هیاهو، شعار دهی و میدانداری جمع وسیعی از شخصیت ها و نیروهای سیاسی سابقاً چپ کشورهای مذکور را نیز به سوی خود جلب نموده و در خود جذب کرده است. معهذا این استراتژی سیاسی تحمیلگرانۀ امپریالیستی در رابطه با "رژِیم" های "نافرمان" شکل خشونت آمیز جنگی و غیر جنگی بخود می گیرد و در رابطه با رژیم های "دوست" امپریالیست ها به آهستگی و تدریجی و با مدارا تطبیق می گردد.**

**تشدید گلوبلایزیسیون اقتصاد نیو لیبرالی امپریالیستی:**

**پایۀ اقتصادی استراتژی سیاسی جهانی تحمیلگرانۀ امپریالیستی، به شمول استراتژی نظامی امپریالًیست های امریکایی و متحدین شـان در جهان، عبارت اسـت از تشـدید فوق العادۀ گلوبلایزیسـیون اقتصاد نیولیبرالی امپریالیسـتی بعد از فروپاشـی پیمان نظامی وارسا و متلاشی شدن شوروی سوسیال امپریالیستی.**

**فروپاشی پیمان نظامی وارسا و متلاشی شدن شوروی سوسیال امپریالیستی از لحاظ اقتصادی عبارت بود از فروپاشی اقتصاد بروکراتیک سوسیال امپریالیستی یا سرمایه داری دولتی در شوروی سوسیال امپریالیستی و کشورهای عضو پیمان نظامی ناتو. در نتیجۀ این فروپاشی، اقتصاد نیولیبرالی امپریالیست های غربی وسیعاً فرصت یافت که تاثیر گذاری های خود بر کشورهای مختلف جهان را قویاً گسترش دهد و حتی مجموع اقتصاد کشورهای قبلاً متعلق به بلوک سوسیال امپریالیستی رقیب خود، به شمول روسیه، را تا حد زیادی به رنگ خود در آورده و در اقتصاد جهانی نیولیبرالی ادغام نماید.**

**در نتیجه، موسسات اقتصادی بین المللی امپریالیستی مثل "بانک جهانی"، "صندوق بین المللی پول"، "سازمان تجارت جهانی" و " کنفرانس قدرت های صنعتی جهان" یعنی سازمان های جهانی اقتصاد نیولیبرالی امپریالیستی، بیشتر از پیش فرصت یافتند که کنترل شان بر اقتصاد جهان را عمیق تر و گسترده تر سازند. تحت نام های "خصوصی سازی" و ترویج "اقتصاد بازار آزاد"، سرمایه داری دولتی در کشورهای مختلف بجا ماندۀ بعد از فروپاشی شوروی سوسیال امپریالیستی و کشورهای سابقاً عضو پیمان نظامی وارسا به سرمایه داری غیر دولتی تبدیل شدند. همچنان سرمایه داری کمپرادور بروکراتیک وابسته به سوسیال امپریالیزم شوروی سابق و قدرت های سابقاً شامل در پیمان نظامی وارسا که تحت نام " تقویۀ سکتور دولتی" و "راه رشد غیر سرمایه داری" توسط سوسیال امپریالیست ها و قدرت های تابعش، در کشورهای تحت سلطۀ جهان شکل گرفته بود، از بین رفت و جای آن را "سرمایه داری خصوصی" و "اقتصاد بازار آزاد" گرفت.**

**اما برخلاف آنچه امپریالیست های امریکایی و متحدین و دنباله روان شان ادعا دارند این "پیروزی" جهانی اقتصاد سرمایه داری امپریالیستی نیو لیبرالی، پیروزی سرمایه داری بر سوسیالیزم نبود، بلکه پیروزی سرمایه داری امپریالیستی نیولیبرالی بر سرمایه داری دولتی سوسیال امپریالیستی بود. سوسیالیزم در شوروی مدت ها قبل یعنی در دهۀ پنجاه قرن گذشته، بعد از قدرتگیری رویزیونیست های مدرن در آن کشور از بین رفته بود. پس از آن ابر قدرتی که یکجا با بلوک تحت رهبری خود در تبانی- رقابت یا رقابت- تبانی با ابر قدرت امپریالیستی امریکا و بلوک تحت رهبری اش قرار داشت، یک قدرت سوسیال امپریالیستی بود و منافع سوسیال امپریالیستی خود را در جهان دنبال می کرد.**

**متصل شدن بی مهابا و وسیع اقتصاد چین رویزیونیست به موج جدید گلوبلایزیسیون اقتصاد نیولیبرالی امپریالیستی جهان، توام با دیکتاتوری سرمایه دارانۀ یک حزبی و استبداد سیاسی، نیز به مفهوم پیروزی سرمایه داری بر سوسیالیزم نبود. انقلاب چین در اواسط دهۀ هفتاد قرن گذشته، بعد از درگذشت مائوتسه دون و سپس کودتای رویزیونیست های چینی علیه جناح انقلابی مائوئیستی در حزب کمونیست چین و دولت چین، که تحت رهبری "چهار نفر" قرار داشت، سرنگون گردیده بود و آنچه بعد از آن در چین وجود داشت سوسیالیزم نبود بلکه سرمایه داری دولتی و غیر دولتی وابسته به سرمایه های امپریالیستی بود.**

**برعلاوه آنچه در جریان سال های 90 قرن گذشته و تقریباً یک و نیم دهۀ قرن جاری در جهان به وجود آمده، رشد و گسترش یافته و همچنان ادامه دارد، سر آغاز گلوبلایزیسیون اقتصاد سرمایه داری امپریالیستی و بطور کل سر آغاز گلوبلایزیسیون اقتصاد سرمایه داری نیست، بلکه تشدید گلوبلایزیسیون اقتصاد سرمایه داری امپریالیستی نیولیبرالی است. گلوبلایزیسیون اقتصاد سرمایه داری حتی در زمانی که مارکس و انگلس مانیفیست کمونیست را نوشتند، وجود داشته است. با ورود سرمایه داری به مرحلۀ امپریالیزم گلوبلایزیسیون از قبل آغاز شده بیشتر از پیش توسعه و گسترش یافت و با جاگزین شدن صدور سرمایه بجای صدور کالا به کشورها و مناطق ماقبل سرمایه داری، از یکطرف مناسبات تولیدی سرمایه داری را به این کشورها معرفی کرد و از طرف دیگر فیودالیزم را تغییر شکل داده و فیودالیزم وابسته و غیر مستقل را زیر بال و پر خود گرفت. در نتیجه مناسبات مستعمراتی- نیمه فیودالی یا نیمه فیودالی- نیمه مستعمراتی درین کشورها و مناطق شکل گرفت و رشد معوج، بطی و غالباً دردآور سرمایه داری بروکراتیک و کمپرادور در آنها ادامه یافت.**

**انقلاب شـوروی و سـپس انقلاب چـیـن و در نتیجه برآمد اردوگاه سوسیالیستی در جهان، چالش عظیمی در مقابل این گلوبلایزیسیون سرمایه داری امپریالیستی به وجود آورد. اما بعد از سرنگونی سوسیالیزم در شوروی و احیای سرمایه داری در آن کشور و همچنان کشورهای اروپای شرقی و بالکان و در نتیجه از میان رفتن اردوگاه سوسیالیستی، از یکجانب این چالش عمیقاً مورد ضربت قرار گرفت و از جانب دیگر گلوبلایزیسیون سرمایه داری امپریالیستی سراسر این منطقۀ وسیع، یعنی تقریباً یک پنجم قلمرو جهان، را در نوردید. با سرنگونی انقلاب و احیای ضد انقلاب در چین، بار دیگر و این بار یک پنجم نفوس جهان مجدداً مشمول گلوبلایزیسیون سرمایه داری امپریالیستی گردیدند.**

**از میان رفتن موقتی تضاد میان نظام های سوسیالیستی و امپریالیستی و ادامۀ امواج انقلابات پرولتری توسط جنگ خلق های تحت رهبری احزاب کمونیست (مائوئیست):**

**پس از سـرنگون شـدن سـوسـیالیزم در چین، در اواسـط دهۀ هفتاد قرن گذشته، تضاد میان دو نظام سوسیالیسـتــی و سرمایه داری امپریالیستی حاکم بر کشورهای مختلف جهان موقتاً به نفع نظام اخیر از بین رفت و از آن زمان تا حال پرولتاریا در هیچ کشوری از جهان حاکمیت سرتاسری و سوسیالیستی ندارد. در حال حاضر با وجودی که حاکمیت در چین هنوز ماسک انقلابی و پرولتری بر چهره اش را حفظ کرده است و همچنان در کشورهایی مثل کوریای شمالی، ویتنام، لاوس، کمبودیا و کیوبا دولت هایی رویکار هستند که تا حال استفاده از ماسک مذکور را کنار نگذاشته اند، اما دارودسته های حاکم بر این کشورها بیش از یک مشت رویزیونیست ضد انقلابی، ضد پرولتری و ضد کمونیست چیز دیگری نیستند و نظام های حاکم بر آن کشورها نیز نظام های ضد انقلابی وابسته به امپریالیزم جهانی است.**

**اما این گفته را نباید هرگز به این معنا تفسیر کرد که دیگر پرولتاریا در هیچ سطحی در چند کشور و حتی در یک کشور جهان دارای قدرت سیاسی و حاکمیت نبوده و پس از سرنگونی سوسیالیزم در چین کلاً امواج انقلابات پرولتری در جهان از بین رفته است و ما باید برای ایجاد امواج کاملاً جدید این انقلابات تلاش نماییم. در طی تقریباً چهار دهۀ گذشته، از اواسط دهۀ هفتاد تا حال (سال 2014) در هند، فلیپین، پیرو و نیپال چند جنگ خلق برپا گردیده و با پیشرفت های خود توانسته اند در مناطق وسیعی از این کشورها حاکمیت دموکراتیک نوین پرولتاریا و متحدینش را، به عنوان شکل اولیه ای از دیکتاتوری پرولتاریا، برقرار نمایند. گرچه با شکست جنگ خلق در پیرو و نیپال، این حاکمیت های اولیۀ دموکراتیک نوین پرولتاریا در آن کشورها از میان رفت، اما در هند و فلیپین کماکان با فراز و نشیب موجودیت خود را حفظ کرده است و در مورد هند حتی در طی سال های اخیر گسترش نیز داشته است.**

**برعلاوه در دهه های اخیر، تلاش جنبش کمونیستی بین المللی در مسیر سازمان یابی جهانی و ایجاد مرکزیت رهبری کنندۀ بین المللی جنبش، تا حدی نتایج مثبت داشته است. از جمله می توان از تشکیل جنبش انقلابی انترناسیونالیستی در سال 1363خورشیدی ( 1984 میلادی) و فعالیت های مثبت آن در طی تقریباً دو و نیم دهه به عنوان بهترین مثال تلاش متذکره یاد نمود. گرچه این سازمانیابی بین المللی نیروهای مارکسیست- لنینیست- مائوئیست کشورهای مختلف جهان، متاسفانه بعد از دو و نیم دهه موجودیت و فعالیت به حالت رکود افتاده و غیر فعال گردیده است، اما مبارزات سازندۀ نیروهای مارکسیست- لنینیست- مائوئیست کشورهای مختلف جهان، منجمله حزب ما، برای ایجاد یک تشکیلات بین المللی جدید نیروهای م ل م، در حال پیشروی است و قویاً این امیدواری وجود دارد که این تشکیلات در آیندۀ نه چندان دور به وجود بیاید و به فعالیت بپردازد. ایجاد و فعالیت این تشکیلات بین المللی جدید، نه تنها تاثیرات کلی مثبت بین المللی خواهد داشت، بلکه مبارزات انقلابی و پرولتری در کشورهای مشخص در جهان را به پیش سوق خواهد داد.**

**در شرایط کنونی جهان، جنگ های انقلابی جاری لنگرگاه و تکیه گاه استراتژیک مبارزات و مقاومت های انقلابی و مشخصاً انقلاب پرولتری در جهان کنونی محسوب می گردد. موجودیت و فعالیت های مبارزاتی احزاب و سازمان های مارکسیست- لنینیست- مائوئیست در کشورهای مختلف جهان، که بعضی از آنها شدیداً به فعالیت های تدارکی برای برپایی و پیشبرد جنگ خلق در کشورهای مربوطه مصروف هستند، و تلاش برای ایجاد احزاب و سازمان های انقلابی جدید پرولتری م ل م در کشورهای مختلف دیگر جهان، نیز بخوبی نشان می دهد که امواج انقلابات پرولتری در جهان، علیرغم فروکش کردن نسبتاً وسیع و تضعیف شدید آن، در مقایسه با زمان موجودیت چین انقلابی، کلاً از میان نرفته و به موجودیت خود ادامه داده است. مادامی که تلاش های مبارزاتی وسیع مارکسیستی- لنینیستی- مائوئیستی بین المللی برای اعتلای مجدد امواج انقلابات پرولتری در جهان جاری است و امیدواری ها و خوشبینی های انقلابی برای پیشروی آن و دست یابی به اعتلای بعدی در آیندۀ وجود دارد، اعلام اختتام امواج انقلابات پرولتری در جهان، به مفهوم خنجر زدن از پشت به تلاش های مبارزاتی و امیدواری ها و خوشبینی های انقلابی مذکور محسوب می گردد.**

**تـشـدیـد تـضـاد مـیـان امـپـریـالـیـسـت هـا:**

**سوسیال امپریالیست های شوروی و هم پیمانان شان در پیمان وارسا، پس از طی یک دورۀ عمدتاً تبانی و سازش با امپریالیست های امریکایی و متحدین شان، به عنوان یک ابر قدرت و بلوک سوسیال امریالیستی به رقابت تمام عیار با آنها پرداختند. این رقابت امپریالیستی و سوسیال امپریالیستی برای مدت بیشتر از دو دهه از اواخر دهۀ شصت تا اوایل دهۀ نود قرن گذشته، روند معروف به "جنگ سرد" میان دو ابر قدرت امپریالیستی و سوسیال امپریالیستی و بلوک های تحت رهبری شان را شکل داد. جنگ سرد شامل جبهه گیری نظامی متقابل امپریالیستی و سوسیال امپریالیسـتی در اروپا و پیشـبرد جنگ حقیقی در آسـیا، افریقا و امریکای لاتین علیه خلق ها و ملل تحت ستم جهان و**

**در عین حال پیشبرد رقابت درین مناطق در میان شان بود.**

**به عین ترتیب، تبدیل اقتصاد سرمایه داری دولتی به اقتصاد سرمایه داری نیولیبرالی امپریالیستی و یا کمپرادور در کشورهای واقع در قلمرو "شوروی" سابق، به شمول روسیه، و همچنان کشورهای اروپای شرقی و بالکان، تضاد میان امپریالیست ها را از میان نبرد، بلکه موقتاً آنرا تخفیف داد. روسیۀ امپریالیستی در دو دهۀ آخر قرن بیست و دهۀ اول قرن بیست و یک در موقعیتی قرار نداشت که به رقابت شدید با قدرت های امپریالیستی غربی بپردازد. اما تحولات اخیر در سوریه و اوکراین نشان می دهد که این قدرت امپریالیستی پس از طی یک دورۀ بازسازی امپریالیستی اقتصادش، هم در خاورمیانه و هم در اروپا برای منافع امپریالیستی اش، می تواند فعالانه بصورت مستقیم و غیر مستقیم راه تصادم نظامی را، حد اقل در مناطق اطرافش، بصورت نسبتاً وسیع در پیش گیرد و بصورت مشخص علیه گسترش پیمان نظامی ناتو و اتحادیۀ اروپا در شرق اروپا بایستد، به تهیۀ تجهیزات و تسلیحات نظامی برای اردوی دولتی سوریه ادامه دهد و رژیم بشار اسد را جداً حمایت سیاسی نماید و یا حتی تهیۀ تجهیزات و تسلیحات نظامی برای اردوی پوشالی رژِیم دست نشانده در افغانستان را بر عهده بگیرد.**

**در واقع در شرایطی که در سال های 1387 و 1388 خورشیدی(2008 و 2009 میلادی) اقتصاد ایالات متحدۀ امریکا و کشورهای شامل در اتحادیۀ اروپا را بحران عمیق اقتصادی در بر گرفت و برای چندین سال دوام نمود و هنوز هم این بحران کاملاً رفع نگردیده است، روسیۀ امپریالیستی فرصت یافت که تا حد معینی به بازسازی اقتصادی امپریالیستی خود بپردازد. روسیه در مقایسه با هر کشور امپریالیستی دیگر به نسبت کمتری از این بحران صدمه دیده و توانسته است با صادرات وسیع و فوق العاده انبوه نفت و گاز به کشورهای اروپایی و چین ذخایر ارزی عظیمی گرد آوری نماید.**

**چین رویزیونیسـت پس از طی مـراحـل اولیۀ احـیـای ضد انقلاب در چـیـن توانسـته است اخیراً موقعیت دومین اقتصاد بزرگ سرمایه داری در جهان را کسب نماید. گرچه در آمد سرانه در چین با درآمد سرانۀ کشورهای امپریالیستی بزرگ و حتی با درآمد سرانۀ کشورهای امپریالیستی کوچک هنوز قابل مقایسه نیست، ولی تنۀ اقتصادی سنگین سرمایه دارانۀ این کشور که با استثمار فوق العاده شدید طبقۀ کارگر چند صد میلیونی چین تغذیه می گردد و روزبروز فربه تر می شود، دیگر به حدی رسیده است که تاثیرات آن تقریباً در تمام جهان، به ویژه آسیا و افریقا مشهود اسـت. گـرچـه در مـجـمـوع چـیـن کنونی تا حال بصورت غـالـب در موقعـیت یک قدرت امپریالیستی، و طبعاً یک قدرت امپریالیستی بزرگ، قرار نگرفته اسـت و سـرمایه داری آن هنوز عمدتاً خصلت کمپرادوری دارد، ولی سریعاً و وسیعاً بطرف چنین موقعیتی پیش می رود.**

**با ادامـۀ اوضاع جـهـان، امریکا و چین در طی یکی دو دهۀ دیگر بصورت کنونی، قویاً این امکان وجود دارد که چین به رقیب امپریالیستی اصلی امپریالیزم امریکا، به مثابۀ دومین ابرقدرت امپریالیستی در جهان، مبدل گردد. هم اکنون سال هاست که موازنۀ تجارتی میان چین و ایالات متحدۀ امریکا بصورت سنگینی به نفع چین است و علیرغم کوشش ظاهراً دوجانبه برای متوازن کردن نسبی آن، همچنان بصورت نسبتاً نیرومند و وسیع ادامه دارد. تحرکات نظامی توسعه طلبانۀ اخیر چین در بحیرۀ جنوبی چین، تحرکات نظامی علیه امپریالیست های جاپانی بر سر دعوای ارضی، ایستادگی مشترک با امپریالیست های روسی در رابطه با موضوع سوریه در شورای امنیت سازمان ملل متحد، اجرای پروژه های توسعۀ تولیدات نظامی مشترک با پاکستان و تجهیز و تمویل اخیر اردوی دولتی پاکستان بخاطر پیشبرد جنگ علیه طالبان پاکستانی ولو اینکه برای فعلاً نشاندهندۀ توسعه طلبی یک قدرت در حال عروج تحت سلطۀ امپریالیزم است، ولی در عین حال نشانه های روشنی از وضعیت در حال انتقال این قدرت ارتجاعی از موقعیت تحت سلطگی به موقعیت تمام عیار امپریالیستی محسوب می گردد. سازمان کنفرانس شانگهای که کار آن در اصل توسط چین رویزیونیست، به عنوان مبتکر اصلی آن، در همراهی با امپریالیست های روسی پیش برده می شود، نه تنها کشورهای آسیای میانه و قسماً قفقاز را در بر گرفته است، بلکه ایران، هند، پاکستان و افغانستان نیز در آن بحیث ناظر شرکت دارند. این کنفرانس در واقع یک چوکات مشترک روسی و چینی بخاطر پیشبرد سیاست های امپریالیستی و توسعه طلبانۀ آنها در آسیای میانه، آسیای جنوبی و تا حدی خاورمیانه و در عین حال مقابله با پیشروی های امپریالیست های امریکایی و متحدین شان درین مناطق است.**

**قدرت های امپریالیسـتی اروپا، بخصوص قدرت های امپریالیسـتی اصـلـی این قاره، چـه در قـالـب اتحادیۀ اروپا و چه بصورت های جداگانه، در عین اتحاد با امپریالیست های امریکایی در چوکات پیمان نظامی ناتو، منافع خاص خودشان را دنبال می کنند. گرچه اقتصاد اتحادیۀ اروپا با مواجه شدن به بحران اقتصادی اخیر شدیداً ضربت خورده است، ولی کماکان به عنوان یک قطب اقتصادی نیرومند امپریالیستی در جهان باقی مانده و به همان پیمانه تاثیرات آن بالای اقتصاد امپریالیسـتی گلوبلایز جهان مشـهود اسـت، تاثیراتی که در صورت بیرون برآمدن از بحران اقتصادی کنونی بیشتر و وسیعتر نیز خواهد شد.**

**جاپان امپریالیستی با وجودی که موقعیت خود به عنوان دومین اقتصاد جهان بعد از اقتصاد ایالات متحدۀ امریکا را از دست داده است، ولی هنوز در موقعیت درجه سوم در جهان قرار دارد و به همان پیمانه، علیرغم اتحاد با امپریالیست های امریکایی، منافع خاص خود را دنبال می نماید. امپریالیست های جاپانی اخیراً در تبانی با امپریالیست های امریکایی و بخاطر مقابله با عروج نظامی توسعه طلبان چینی، از محدودیت های نظامی ناشی از شکست در جنگ جهانی دوم خلاصی یافته و در پی بازسازی وسیع ارتش و تولیدات تسلیحاتی خود افتاده است.**

**بدین ترتیب تضاد میان قدرت های مختلف امپریالیستی به عنوان یکی از تضادهای بزرگ جهانی نسبت به سال های آغازین قرن بیست و یک تشدید گردیده است. در آن زمان تیوری نادرست و ضد علمی "جهان امپریالیستی یک قطبی" به عنوان جهان تحت رهبری انحصاری ابرقدرت امپریالیستی امریکا، که در اصل توسط خود امپریالیست ها و تیوریسن های امپریالیستی ابداع شده بود، با تبختر و تکبر در جهان جولان می داد. البته این تیوری در همان زمان اوج جولان خود نیز نادرست و ضد علمی بود و واقعیت نداشت. در واقع در همان زمان و سال های بعد، امپریالیست های امریکایی از لگد زدن مداوم امپریالیست های روسی بیحال هیچگاهی باز نایستادند و این حاکی از آن بود که تضاد بزرگ میان آنها کماکان وجود دارد و همچنان عمل می نماید. اما پس از نفس تازه کردن های تازۀ امپریالیست های روسی و بحرانی شدن وضعیت امپریالیست های امریکایی و اروپایی از سال های 1387 و 1388 خورشیدی (2008 و 2009 میلادی) به اینطرف، تضاد میان آنها بطور برجسته و روشن تشدید گردیده است. گرچه امپریالیست های امریکایی هنوز رجز خوانی های سال های آخر قرن گذشته و سال های آغازین قرن جاری را هنوز اینجا و آنجا تکرار می کنند، اما دیگر روشن شده است که این نمایشات و پهلوان نمایی ها جنب و جوش اولیۀ خود را از دست داده و بطور روز افزون بطرف ضعف بیشتر پیش می رود.**

**در واقع هم اکنون بطلان افسـانۀ جهان یک قطبی تحت رهبری امپریالیست های امریکایی به روشنی واضح و آشـکار است. روند در حال استحالۀ چین ارتجاعی از یک قدرت توسعه طلبانۀ مربوط به کشورهای تحت سلطه، به یک قدرت غالب امپریالیستی، تشدید تضاد میان قدرت های مختلف امپریالیستی را در آینده ابعاد عظیم و خطرناکی خواهد بخشید.**

**تضاد عمدۀ جهانی، تضاد میان قدرت های امپریالیستی و خلق ها و ملل تحت ستم جهان:**

**با وجود روند در حال تشدید تضاد میان قدرت های امپریالیستی، این تضاد هنوز به تضاد عمده در جهان مبدل نگردیده است. تضاد عمده در جهان همچنان تضاد خلق ها و ملل تحت ستم جهان با قدرت های امپریالیستی است. یکی از وجوهات این تضاد عمدۀ جهانی این است که قدرت های امپریالیستی کماکان عمدتاً با هم در تبانی و سازش هستند و عمدتاً سیاست های مشترکی را علیه خلق ها و ملل تحت ستم جهان پیش می برند. اوج این تبانی جهانی امپریالیست ها علیه خلق ها و ملل تحت ستم جهان، ایجاد همسویی جهانی امپریالیست ها و قدرت های ارتجاعی جهان در رابطه با "جنگ علیه تروریزم" توسط امپریالیست های امریکایی و پیاده شدن آن در جنگ تجاوزکارانه و اشغالگرانۀ امپریالیست های امریکایی و متحدین شان در افغانستان بود. البته این همسویی جهانی امپریالیست ها و قدرت های ارتجاعی در جنگ تجاوزکارانه و اشغالگرانۀ امپریالیست های امریکایی و متحدین شان علیه عراق نتوانست وسعتی را که در افغانستان داشت و کماکان دارد، بدست بیاورد، اما در عین حال جنگ مذکور خصلت عمدۀ جنگ های امپریالیستی اخیر علیه خلق ها و ملل تحت ستم جهان را که عبارت از تهاجم و تعرض مشترک نیروهای یک ائتلاف امپریالیستی و ارتجاعی وسیع علیه یک کشور ضعیف تحت سلطه است، دارا بود. مداخلات نظامی بعدی امپریالیست های غربی در لیبیا و سوریه و همچنان تهدیدات نظامی علیه کوریای شمالی نیز دارای همین ویژگی بوده و هست. برعکس، اقدامات نظامی کم دامنه و محدود تجاوزکارانه برای دفاع از یک رژیم مزدور، مثلاً در کشورهای افریقایی سیاه، می تواند توسط یک قدرت امپریالیستی منفرد، و البته بازهم بر بستر حمایت یک ائتلاف وسیع امپریالیستی و ارتجاعی، پیش برده شود.**

**تضاد خلق ها و ملل تحت ستم جهان با قدرت های امپریالیستی، به عنوان تضاد عمدۀ جهانی، علیرغم آنکه بر بستر پایه های موجودیت عینی خود، هر دم و در سطوح وسیع و محدود منطقه یی و کشوری سر بلند می نماید، اما بخاطر عقبماندگی های عامل ذهنی انقلاب یعنی ضعف جنبش های انقلابی، مشخصاً ضعف جنبش کمونیستی، در جهان نمی تواند تا فرجام پیروزمندانۀ ضد امپریالیستی و ضد ارتجاعی سیر نماید. در نتیجه، جنبش های برخاسته از این تضاد یا سرکوب می گردد یا در نیمۀ راه متوقف می شود و حاکمین سابق و ساقط شده با تغییر چهره مجدداً قدرت را تصرف می کنند و یا هم، بخصوص در کشورهای مسلمان نشین، به جنبش های پان اسلامیستی فوق العاده ارتجاعی استحاله می گردد.**

**با تاسف باید گفت که توفان سهمگین و عظیم "بهار عربی"، که عمدتاً ناشی از عکس العمل خود بخودی توده های کشورهای عربی علیه رژیم های ارتجاعی فاسد حاکم بر کشورهای عربی و تاثیرات منفی بحران امپریالیستی بر این کشورها بود، یا دوباره در دامان نظامیان سرکوبگر مصری فرونشست، یا به تقویت و گسترش القاعده در سوریه و عراق منجر گردید، یا به تغییرات بسیار سطحی و نمایشی رژیم های حاکم در تونس و یمن منجر شد، یا بستر مساعدی برای مداخلات تجاوزکارانۀ نظامی امپریالیست امریکایی و ناتو در لیبیا گردید، یا از همان ابتدا به عنوان یک جنبش مذهـبی شیعـی وابسـته به ایران و در نتیجه سرکوب آن توسط رقیب منطقه یی ایران (سعودی)، در بحرین**

**تبارز نمود و یا هم به عنوان یک وسـیـلـۀ فشـار برای تابع کردن یک رژیم "نـافـرمـان" توسـط امـپـریـالـیـسـت هـای امریکایی و اروپایی در سوریه مورد استفاده قرار گرفت.**

**سر بلند کردن جنبش های ارتجاعی پان اسلامیستی:**

**سربلند کردن جنبش های پان اسلامیستی فوق العاده ارتجاعی از بستر مقاومت علیه اجحافات امپریالیستی و مبارزه علیه رژِیم های فاسد دست نشانده و مزدور امپریالیست ها و یا تقویت آنها در چنین جوی، در شرایط کنونی به یک چالش جدی برای نیروها و جنبش های انقلابی و کمونیستی در کشورهای مسلمان نشین و حتی مناطق مسلمان نشین کشورهای عمدتاً غیر مسلمان، و به این اعتبار به یک چالش جدی علیه برپایی و پیشبرد مقاومت ها و مبارزات اصیل انقلابی و ملی علیه امپریالیست ها و دست نشاندگان و مزدوران شان درین کشورها، مبدل گردیده است.**

**این چالش جدی برای نیروها و جنبش های انقلابی و کمونیستی و جنبش های مقاومت اصیل علیه امپریالیست ها، که خود بر بستر ضعف و ناتوانی این نیروها و جنبش ها شکل می گیرد و تقویت می یابد، به نوبۀ خود باعث ضعف و ناتوانی بیشتر آنها می گردد. در واقع چنین وضعیتی در افغانستان و عراق، روحیۀ توده یی مقاومت علیه تجاوز و اشغالگری امپریالیستی و دست نشاندگان شان در این کشور ها، از سال های1380 و1382 خورشیدی(2001 و 2003 میلادی) به اینطرف، را به بستر مناسبی برای رشد و تقویت مقاومت نوع طالبانی و القاعده یی تبدیل نموده است، به نحوی که این نوع مقاومت از آن زمان تا حال پیوسته رشد و گسترش داشته است و دامن پاکستان و تعداد زیادی از کشورهای عربی را نیز گرفته است. در عین حال امپریالیست های امریکایی هنوز هم مثل دوران جنگ سرد، در جاهایی مثل لیبیا و سوریه به تجهیز و تعلیم اینگونه نیروها می پردازند و از آنها علیه "رژیم های نافرمان" استفاده می کنند.**

**در مقابل این نوع مقاومت ها و مبارزات باید هوشیار و محتاط بود، بدین معنا که از یکجانب باید ماهیت فوق العاده ارتجاعی این مقاومت ها را نادیده نگرفت و شیوه ها و روش های مبارزاتی ایدیولوژیکی، سیاسی و توده یی اصولی، مناسب و موثر علیه آنها را یافت و بکار بست و از جانب دیگر زنندگی ارتجاعی فوق العادۀ ایدیولوژیکی و سیاسی آنها، نباید در کشورهای تحت اشغال امپریالیستی باعث نادیده گرفتن تضاد عمده علیه اشغالگران و دست نشاندگان شان گردد.**

**تقویت یافتن بیشتر قدرت های اقتصادی، سیاسی و نظامی منطقه یی:**

**یکی از ویژگی های کنونی اوضاع بین المللی از لحاظ اقتصادی، سـیاسـی و نظامی، تقـویت بیشـتر قـدرت های اقتصادی، سیاسی و نظامی منطقه یی در میان کشورهای تحت سلطۀ امپریالیزم در سه قاره است. درینمورد بعد از چین، در درجۀ دوم می توان از هند، افریقای جنوبی و برازیل یاد نمود. برعلاوه می توان در درجۀ سوم قدرت هایی مثل عربستان سعودی، ایران، پاکستان و ترکیه را نام گرفت. این قدرت های منطقه یی به عنوان ژاندارم های منطقه یی وابسته به امپریالیزم جهانی عمل می کنند و در عین حال منافع توسعه طلبانۀ خاص خودشان را نیز دنبال می نمایند.**

**مثلاً هند کل آسیای جنوبی را جولانگاه ویژۀ سیاست های توسعه طلبانۀ خود به حساب می آورد و به منطقۀ آسیای میانه نیز نظر دارد، در حالیکه پاکستان در مقام رقابت با آن، افغانستان را به عنوان عمق استراتژیک خود در نظر می گیرد، دعوا بر سر کشمیر را با هند پیش می برد و برای راه باز کردن به سوی آسیای میانه نیز تلاش می نماید. ایران خود را تیکه دار تمامی شیعیان جهان می داند و درین چوکات حتی برای دفاع از رژیم سکولار بشار اسد پول خرچ می کند و حتی به سوریه نیرو می فرستد و نیروهای سیاسی بنیادگرای شیعه در لبنان، افغانستان، پاکستان، بحرین و غیره را تمویل و تجهیز می نماید. ایران، منطقۀ زبان فارسی یعنی منطقۀ شامل ایران، افغانستان و تاجکستان را قلمرو ویژۀ سلطۀ فرهنگی خود به حساب می آورد و بدین خاطر یورش فرهنگی بر این منطقه را حق طبیعی و ذاتی خود به حساب می آورد. ترکیه که خیالات توسعه طلبانۀ خلافت عثمانی را در سر می پروراند و با قدرت های ارتجاعی توسعه طلب دیگر در منطقۀ رقابت می نماید، به عنوان یکی از اعضای پیمان نظامی ناتو و به عنوان یگانه عضو آن پیمان نظامی در آسیا حق مسلم خود می داند که ژاندارم منطقه یی امپریالیست های امریکایی و متحدین اروپایی اش در شرق میانه، قفقاز و آسیای میانه باشد. عربستان سعودی که با دالر های بدست آورده از فروش نفت و گاز سرشار گردیده و شاه آن از موقعیت مذهبی "خادم حرمین شریفین" نیز برخوردار است، با ایران و اخیراً با ترکیه بر سر رهبریت بر کشورها و جنبش های اسلامی رقابت می نماید.**

**درین میان کشـورهای ضعیف تحت سـلطـه، مثل افغانستان، نیپال و غیره علاوه از آنکه از سلطه گری مستقیم و غیر مستقیم امپریالیست ها رنج می برند، از توسعه طلبی های این قدرت های منطقه یی ارتجاعی نیز در رنج هستند، رنجی که در موارد معینی بسیار شدید و طاقتفرسا نیز هست. در هر حال در شرایط فعلی تحمیل رنج های ناشی از سیاست های توسعه طلبانۀ قدرت های توسعه طلب منطقه یی بر کشورهای ضعیف تحت سلطه، یکی از جوانب مهم ستم ملی خارجی، و البته در پیوند با ستم ملی امپریالیستی، برین کشورها محسوب می گردد.**

**سر بلند کردن جنبش های توده یی و پرولتری وسیع در کشورهای های امپریالیستی:**

**یکی دیگر از ویژگی های اوضاع بین المللی کنونی، سربلند کردن جنبش های توده یی و پرولتری وسیع میلیونی و حتی چندین میلیونی به شکل جنبش های اعتراضی علیه جنگ های امپریالیستی در جهان، مشخصاً در افغانستان و عراق، جنبش های طبقاتی علیه تشدید استثمارگری های سرمایه داری امپریالیستی بر کارگران و سایر زحمتکشان و جنبش های مدنی علیه محدودیت های ایجاد شده در مقابل حقوق و آزادی های اجتماعی مردم توسط حاکمان، در کشورهای امپریالیستی است.**

**بحران مالی وسیع و عمیق چند سال گذشتۀ امپریالیزم جهانی، فشارهای شدید اقتصادی از قبیل اخراج از کار، پایین کشیدن نرخ دستمزد، تقلیل شدید میزان تاٌمینات و تضمینات اجتماعی و حتی از میان بردن کلی آن، بی خانمان سازی، گرانی شدید تحصیل و تداوی و غیره و غیره را بالای کارگران و توده های زحمتکش کشورهای امپریالیستی و حتی کشورهای تحت سلطه تحمیل کرده است. امپریالیست ها و سرمایه داران بطور کل، همیشه فشار بحران های مالی نظام سرمایه داری را بر دوش کارگران و سایر توده های زحمتکش می اندازند و سعی می کنند که از طریق این فشارها و تشدید آن، بحران های مذکور را پشت سر بگذارند.**

**طبیعی است در هر جایی که ستم باشد، مقاومت و مبارزه علیه ستم نیز بروز می نماید. حرکت ها و خیزش های مبارزاتی چند سال گذشتۀ توده های وسیع کارگران در کشورهای امپریالیستی بزرگ و کوچک علیه تاثیرات شوم سیاست های استثمارگرانۀ امپریالیست ها در قبال بحران مالی امپریالیزم جهانی، یکبار دیگر واضحاً نشان داد و ثابت ساخت که تیوری "پایان تاریخ" یعنی" پایان مبارزۀ طبقاتی" در جهان کنونی و آغاز عصر برخورد تمدن ها افسانه ای بیش نیست و مبارزۀ طبقاتی کماکان موتور محرکۀ تکامل جوامع طبقاتی محسوب می گردد.**

**تغییرات و تحولاتی که در اثر رشد تکنالوژی الکترونیکی در تولید یعنی کمپیوترایز شدن یا اتوماتیک شدن قسمی یا کلی پروسۀ تولید و استفادۀ وسیع از تکنالوژی معلوماتی در تمامی بخش های اقتصاد در کشورهای پیشرفتۀ امپریالیستی و حتی کشورهای تحت سلطۀ جهان به وجود آمده است، نه به مفهوم ناپدید شدن طبقۀ کارگر به عنوان یک طبقۀ تحت استثمار است و نه هم ضرورت انقلابات پرولتری و برقراری دیکتاتوری پرولتاریا در کشورهای جهان را از بین برده است. برعکس، رشد عظیم تولید در جهان و جمعی شدن هرچه بیشتر آن به سویۀ جهانی، جهانی شدن بیشتر از پیش استثمارگری و ستمگری های سرمایه داری امپریالیستی و در پیوند با آن گسترش جهانی و جهانی شدن بیشتر از پیش طبقۀ کارگر، ضرورت سرنگونی نظام مبتنی بر تملک خصوصی سرمایه دارانۀ امپریالیستی و انقلابات پرولتری (انقلابات دموکراتیک نوین و انقلابات سوسیالیستی) و برقراری دیکتاتوری پرولتاریا در کشورهای جهان و حرکت جهانی به سوی جامعۀ جهانی بی طبقۀ کمونیستی را، بیشتر از پیش به نیاز عاجل زمانه مبدل نموده است.**

**قـدرت هـای امـپـریـالـیـسـتـی دارای تـوان عـظـیـم نـظـامـی بـبـرهـای کاغـذی انـد:**

**قدرت های امپریالیستی، به ویژه ابر قدرت امپریالیستی امریکا، و حتی تا حد معینی قدرت های منطقه یی، ارتش های عظیم و مجهز و مسلحی در اختیار دارند، ارتش هایی که با مدرن ترین و کشنده ترین سلاح ها مجهز هستند. تعدادی از این ارتش ها مقادیر عظیمی از سلاح های اتومی و سایر سلاح های کشتار جمعی را در اختیار دارند. آنها از طریق بکارگیری آخرین دستاوردهای تکنالوژی معلوماتی و الکترونیکی توسط سازمان های جهنمی جاسوسی و استخباراتی شان، قدرت و توان فوق العاده ای برای تجسس و کسب اطلاعات در مورد کشورها و جنبش های سیاسی و اجتماعی در جهان پیدا نموده اند. آنها با نمایشات زورگویانۀ این توانمندی های شان و بکارگیری وسیع، انبوه و پیهم رسانه های جمعی چاپی، صوتی و تصویری الکترونیکی و غیر الکترونیکی، خود را قدرت بلا منازع در جهان می نمایانند و مداوماً از طریق تحت تاثیر قرار دادن افکار عامۀ جهانی می کوشند خود و نظام شان را شکست ناپذیر نشان دهند.**

**اما تجارب کل تاریخ جوامع بشری و مشخصاً تجارب یک و نیم دهۀ اول قرن بیست و یک نشان داده است که نه در گذشته امپراتوری ها و امپراتوران شکست ناپذیر در جهان وجود داشته اند و نه در حال حاضر وجود دارند. مشخصاً موجودیت تضادهای ذاتی نظام سرمایه داری امپریالیستی حاکم بر جهان و مشکلات عظیم قدرت های امپریالیستی بزرگ و کوچک، ضرورت سرنگونی این نظام و گردانندگان این نظام را در مسیر انتقال عمومی جامعۀ بشری به مرحلۀ تکامل اجتماعی بالاتر به وضوح نشان می دهد و همین نیاز و ضرورت انصراف ناپذیر است که سرچشمۀ جوشان و خشک نشدنی مبارزات طبقاتی و ملی انقلابی علیه این نظام است؛ مبارزاتی که سر انجام نظام استثمار و ستم را به زباله دان تاریخ خواهد انداخت و آثار و آبدات تاریخی این نظام را به موزۀ تاریخ خواهد سپرد تا باعث درس آموزی و عبرت نسل های آینده باشد.**

**یکبار دیگر باید روی گفتۀ مائوتسه دون در مورد قدرت های امپریالیستی تاکید کرد. « امـپـریـالـیـزم بـبـر کاغـذی اسـت.» ولو اینکه بنا به گفتۀ اولین سردمدار رویزیونیست شوروی سوسیال امپریالیستی دارای دندان های اتمی باشد.**

**حـربـۀ ویـرانـگر تـحـریـمـات اقـتـصـادی امـپـریـالـیـسـتـی:**

 **تشدید گلوبلایزیسیون امپریالیستی در جهان، موثریت حربۀ تحریمات اقتصادی علیه دولت ها و جنبش های "نافرمان" و جنبش های انقلابی در کشورهای تحت سلطۀ امپریالیزم و حتی در مواردی علیه کشورهای امپریالیستی رقیب، و سطح استفاده از آن را برای امپریالیست های امریکایی و متحدین شان به نحو خطرناکی بالا برده است، به نحوی که در شرایط بین المللی کنونی تهدید استفاده از این حربۀ سرکوبگرانۀ امپریالیستی و بکار برد عملی آن را به سرکوبگری های روزمرۀ آنها مبدل گردیده است.**

**امپریالیسـت های امریکایی و متحـدین شـان نه تنها در سـال هـای اخـیـر از این حربه علیه جنگ خلق در پیرو، جنگ خلق در نیپال، جنگ خلق در فلیپین و جنگ خلق در هند و کشورهایی چون صربستان، عراق، ایران، کوریای شمالی، لیبیا، سودان، ونزویلا، کیوبا و غیره استفاده کرده اند، بلکه حتی بعد از وقایع اخیر اوکراین، این حربه را علیه قدرت امپریالیستی روسیه نیز بکار گرفته اند. باالمقابل امپریالیست های روسی نیز از این حربه علیه اوکراین کار گرفته و کشورهای دیگر اروپایی را نیز با این حربه مورد تهدید قرار داده است.**

**در واقع تشدید گلوبلایزیسیون اقتصاد نیو لیبرالی امپریالیستی در دهه های اخیر میزان بهم پیوستگی اقتصادی جهان را تشدید کرده و وابستگی های اقتصادی میان کشورهای مختلف جهان را شدت بخشیده است. طبیعی است که در اینچنین وضعیت بین المللی، توان قدرت های اقتصادی بزرگ امپریالیستی برای زیر فشار گذاشتن سایر کشورها، به ویژه کشورهای تحت سـلطۀ ضعیف، از طریق استفاده از حربۀ تحریم اقتصادی بیشتر از پیش افزایش یافته و آنها را در موقعیتی قرار داده است که وسیعاً از این حربه برای حفظ سلطۀ شان بر جهان کار بگیرند.**

**جنبش های انقلابی و کمونیستی در مبارزه علیه این حربۀ خطرناک امپریالیستی باید سیاست اتکاء به خود، بکارگیری علمی و موثر تمامی امکانات خودی، تشدید مبارزه برای سازمانیابی موثر بین المللی در سطح کمونیستی و غیر کمونیستی و تشدید مبارزه برای تقویت موثر این تشکلات انقلابی بین المللی، و در یک کلام سیاست نبرد استوار و قاطع ضد امپریالیستی در سطح کشوری و بین المللی را در پیش گیرند.**

**سیالیت وسیع سرمایه های جهانی شده و جهانی شدن کیفی و کمی بیشتر طبقۀ کارگر:**

**تشدید گلوبلایزیسیون سرمایه داری نیولیبرالی امپریالیستی در جهان، سرمایه های امپریالیستی و حتی سرمایه های قدرت های منطقه یی مثل سرمایه های چین، عربستان سعودی، ایران و غیره را به نحو فوق العاده ای سیالیت و تحرک بخشیده است، به نحوی که سریعاً به حوزه های پر منفعت داخل می گردند و سریعاً از حوزه های کم منفعت و بی منفعت پا بیرون می کشند. چنین وضعیتی به همان اندازه که به نفع سرمایه های مذکور است، به ضرر کشور های تحت سلطه، به ویژه کشورهای تحت سلطۀ ضعیف، تمام می گردد. این وضعیت، بی ثباتی اقتصادی وسیعی را در تمامی کشورهای تحت سلطه، به شمول کشورهایی که قدرت های منطقه یی بر آنها حاکم هستند، دامن می زند. یکی از تبعات مهم این بی ثباتی، بی ثباتی اشتغال درین کشورها است. سرمایه های سیال و متحرک در جهان برای کسب سود هرچه بیشتر تلاش و تقلا می کنند و مادامی که از یک ساحۀ اقتصادی بطور سریع پا پس می کشند، کتله های عظیم کارگران شاغل در آن ساحه را بیکار و خانه خراب می سازند. در اثر چنین وضعیتی و همچنان در اثر جنگ های تجاوزکارانه و اشغالگرانۀ امپریالیستی و یا جنگ ها و کشمکش های [ارتجاعی] داخلی، بخش های مهمی از این نیروی کار بی اشتغال وسیع و انبوه، به عنوان نیروی کار ذخیره در جهان، در داخل کشورها و یا در اطراف و اکناف جهان به آوارگی کشانده می شوند.**

**بنابرین، جابجایی های وسیع نفوس کشورهای تحت سلطه در جهان و مهاجرت های وسیع کتله های عظیم انسانی در داخل این کشورها و یا کشورهای دیگر، بخصوص کشورهای همسایه و کشورهای امپریالیستی، یکی از ویژگی های نسبتاً مهم جهان کنونی است. در اثر این جا بجا شدن ها و مهاجرت های وسیع، تغییرات نسبتاً مهمی در کشورهای تحت سلطه و کشورهای امپریالیستی به وجود آمده است.**

**از یکجانب، این جابجایی های وسیع نفوس، کلبه آباد های نسبتاً وسیع در اطراف شهرهای کشورهای تحت سلطه را به عنوان برزخی میان زندگی روستایی و شهری وجود آورده است. کلبه نشینان اطراف شهر ها که از یکطرف از زندگی روستایی کنده شده اند و از طرف دیگر به ندرت می توانند به زندگی شهری و سهولت های معیشتی و اجتماعی زندگی شهری دسترسی پیدا نمایند، قشر نسبتاً ناپایدار از لحاظ معیشتی و اجتماعی را تشکیل می دهند. بطور کلی می توان آنها را از یک جهت به بخش های نیمه روستایی و نیمه شهری و از جهت دیگر به بخش های نیمه پرولتر، لومپن پرولتر و اراذل و اوباش تقسیم کرد. شکلگیری و گسترش کلبه آبادهای اطراف شهرها در کشورهای تحت سلطه، حلقۀ اتصالی نیرومندی میان زندگی شهری و زندگی روستایی درین کشورها به وجود آورده، ولی در عین حال در اکثر موارد هنوز نتوانسته است به سلطۀ مناسبات نیمه فیودالی برین کشورها خاتمه دهد. بنابرین در حالی که طبقۀ دهقان هنوز طبقۀ اصلی تحت استثمار و نیروی عمدۀ انقلاب دموکراتیک نوین درین کشورها محسوب می گردد، اما در سطوح و اندازه های مختلف، اهمیت کلبه نشینان اطراف شهرها نیز در انقلاب برجسـتـه گـردیـده است. این وضعـیـت خـواهی نخـواهـی تغـییرات معـینی، حـداقـل از لحاظ تاکتیکـی و اوپراتیـوی، در استراتژی مبارزاتی برای پیروزی انقلاب دموکراتیک نوین درین کشورها به وجود می آورد.**

**از جانب دیگر کتله های آوارگان سرازیر شده از کشورهای تحت سلطه به کشورهای امپریالیستی، که در بعضی از کشورهای امپریالیستی کتله های نسبتاً وسیعی را تشکیل می دهند، بخش نسبتاً مهم و روز افزون نفوس ساکن درین کشورها را به وجود آورده و موضوع ستم ملی امپریالیستی و استثمار مضاعف کارگران کشورهای تحت سلطه توسط امپریالیست ها را به یک موضوع داخلی کشورهای امپریالیستی مبدل نموده است. این قشر که در عین تحمل ستم ملی شدید و مداوم امپریالیستی در پایین ترین لایه های کارگری در کشورهای امپریالیستی قرار دارد و به طور همزمان از ستم ملی امپریالیستی و استثمار توسط سرمایه های امپریالیستی رنج می برد، بصورت باالقوه رزمنده ترین بخش طبقۀ کارگر درین کشورها را تشکیل می دهد. موجودیت نسبتاً وسیع این قشر در یک تعداد از کشورهای امپریالیستی بزرگ و کوچک، نه تنها زمینه های مبارزاتی طبقۀ کارگر آن کشورها را محدود تر و تنگ تر نکرده است، بلکه زمینه های مبارزاتی وسیع تری برای کارگران آن کشورها به وجود آورده است. از جانب دیگر نیروهای سیاسی چپ و کارگران بومی کشورهای امپریالیستی نه تنها از لحاظ استراتژیک بلکه بطور روزمره متحد نزدیک این قشر تحت استثمار و ستم، بخصوص در مبارزه علیه حملات کین توزانۀ نیروهای نیو فاشیست این کشورها محسوب می گردند.**

**همۀ اینها از یکطرف نشاندهندۀ جهانی شدن کیفی بیشتر از پیش طبقۀ کارگر و از جانب دیگر گسترش عظیم کمی طبقۀ کارگر در جهان و در نتیجه تشدید تضاد میان بورژوازی و پرولتاریا در کشورهای امپریالیستی و کشورهای سرمایه داری و بطور کلی در جهان است. شرایط عینی جهان بیشتر از هر زمان دیگر نیازمند آن است که نیروهای کمونیست، مشخصاً نیروهای مارکسیست- لنینیست- مائوئیست برای رفع عقبماندگی عوامل ذهنی انقلاب نسبت به عوامل عینی آن از لحاظ ایدیولوژیک، سیاسی و تشکیلاتی، به سویۀ کشوری و جهانی، تلاش پیگیر به خرچ دهند و پتانسیل روند انقلاب در جهان را بصورت باالفعل، عمیق و گسترده در مقابل روند ضد انقلاب جهانی قرار دهند.**

**عرصۀ مبارزه برای حفظ محیط زیست، یک عرصۀ مبارزاتی مهم و جدید:**

**در طی دو- دو نیم دهۀ اخیر، بیشتر از پیش روشن شده است که نظام مبتنی بر تملک خصوصی سرمایه دارانۀ امپریالیستی حاکم بر جهان، علاوه بر آنکه بدبختی های موجود در جامعۀ بشری را از لحاظ اجتماعی حفظ نموده و اشکال جدید بدبختی های اجتماعی را به وجود می آورد، عرصۀ تولید را به عرصه ای برای آلوده سازی و نابودی محیظ زیست در کرۀ زمین مبدل نموده و نسل بشر را به طرف نابودی سوق می دهد.**

**منابع آلودگی محیط زیست فراوان و متعدد اند و اکثریت عظیم آنها به قدرت های بزرگ امپریالیستی تعلق دارند. تنها کارخانجات عظیم و میلیاردها وسیلۀ حمل و نقلی که از مواد انرژی زای فوسیلی مثل مواد نفتی و ذغال سنگ استفاده می کنند باعث ایجاد الودگی های محیط زیست نیستند، بلکه جنگ های تجاوزکارانه و اشغالگرانۀ امپریالیستی نیز یک منبع مهم این آلودگی به شمار می رود. این آلودگی ها همه جانبه و متعدد اند و فضا، خاک و آب را در بر می گیرند.**

**بطـور خلاصه باید گفت که ضرورت حفـظ پاکیزگی محیظ زیست و جلوگیری از آلودگی آن، یعنی ضرورت دوام زندگی نسل بشر در کرۀ زمین، واضحاً در تناقض با حرص و آز مناسبات تولیدی مبتنی بر تملک خصوصی و منافع خصوصی سرمایه دارانه و امپریالیستی قرار گرفته است و با فغان سرنگونی این نظام و جاگزینی آن را با نظامی طلب می نماید که نه مبتنی بر حرص و آز خصوصی سرمایه دارانه، بلکه مبتنی بر ضرورت های حقیقی زندگی نسل بشر و تکامل بی وقفه و بلا مانع تولیدی و اجتماعی جامعۀ بشری باشد.**

**وضعیت تحت ستم زنان در اوضاع بین المللی کنونی:**

**تجزیه و تحلیل اوضاع بین المللی از دید کمونیسـتی (مارکسـیسـتی- لنینیسـتی- مائوئیسـتی) تکمیل نخـواهـد بود اگـر تاثیرات تشدید گلوبلایزیسیون سرمایه های نیولیبرالی امپریالیستی بالای وضعیت زنان در جهان را مورد بررسی قرار ندهیم. این تشدید، چه در کشورهای امپریالیستی و چه در کشورهای تحت سلطۀ امپریالیزم، کتله های وسیعی از زنان را به عرصه های کار اجتماعی بیرون از خانه کشانده است، به نحوی که زنانه شدن بیشتر بافت طبقۀ کارگر در کشورهای مختلف جهان، یکی از خصوصیات طبقۀ کارگر فعلی در کشورهای مختلف جهان را تشکیل می دهد.**

**در عین حال مجریان نظام حاکم بر جهان و حاکمان کشورهای مختلف جهان تلاش دارند قید و بندهای جنسیتی و خانوادگی بالای زنان را حفظ کنند و حتی اشکال جدید ستم بالای آنها را به وجود بیاورند. این قید و بند ها در خدمت تحمیل استثمار مضاعف بالای زنان قرار می گیرد، بطوری که زنان کارگر در مقابل کار برابر با مردان کارگر، معمولاً مزد کمتر از آنها دریافت می کنند.**

**"تجارت سیکس"، که ظاهراً یک تجارت غیر قانونی و قابل تعقیب به حساب می آید و دختران و زنان را به مغاک بردگی مدرن جنسیتی سقوط می دهد، در طی سالیان اخیر به یکی از پر منفعت ترین تجارت های جهانی مبدل گردیده است. ظاهر غیر قانونی و قابل تعقیب این "تجارت" جهانی پر سود، که مظلوم ترین قشر پرولتری تحت استثمار و ستم زنانه در جهان یعنی پرولتاریای جنسیتی را بصورت نسبتاً وسیع به وجود آورده است، لازمۀ حفظ سود آوری بالای این "تجارت" است و نه چیز دیگری. منابع اولیۀ این "تجارت" جهانی سود آور در اروپا، کشورهای اروپای شرقی اند و مسیر آن از کشورهای اروپای شرقی به کشورهای اروپای غربی. اما منابع اولیۀ این "تجارت" جهانی پر سود در آسیا کشورهایی چون فلیپین، تایلند، نیپال، ایران و غیره هستند و مسیر آن از کشورهای مذکور به کشورهای نفت خیز عربی در خلیج.**

**این وضعیت در عین حالی که زنانه شدن وسیع بافت طبقۀ کارگر در جهان را رقم زده است، پیوند میان استثمار طبقاتی سرمایه دارانه و غیر سرمایه دارانه در جهان و ستم جنسیتی بر زنان را بیشتر از پیش عمیق تر و گسترده تر ساخته و پتانسیل مبارزاتی انقلابی زنان را به مثابۀ نیروی قدرتمندی به وجود آورده است که آزاد ساختن و باالفعل ساختن آن در راه انقلاب در جهان و کشورهای مختلف جهان، یکی از وظایف مهم مبارزاتی نیروهای انقلابی، به ویژه نیروهای کمونیستی، محسوب می گردد.**

**رشد اقتصاد مافیایی متکی بر تولید و "تجارت" مواد مخدر و فعالیت باندهای جنایتکار مسلح:**

**علاوتاً در تجزیه و تحلیل از اوضاع بین المللی، ضرور است که به گسترش اقتصاد مافیایی و واضحاً جنایتکارانه در مناطق مختلف جهان، به ویژه کشورها و مناطق مختلف تحت سلطۀ امپریالیزم، اشاره نماییم. تولید مواد مخدر و "تجارت" آن در جهان، یکی دیگر از عرصه های سرمایه گزاری پر منفعت در جهان را تشکیل می دهد. در این تولید و "تجارت" مافیایی، با وجودی که ظاهراً دهقانان فقیر روستایی و باندهای حرفه یی قاچاقبر دخیل و درگیر هستند، ولی سر رشتۀ آن در دستان کثیف مقامات بالایی رژیم های مزدور و دست نشانده در کشورهای تحت سلطه و محافل امپریالیستی، به ویژه دسته های جنایتکار استخباراتی آنها، قرار دارد و توسط آنها سرپرستی، سازماندهی و رهبری می گردد. گسترش این عرصۀ سرمایه گذاری پر منفعت در جهان، نه تنها باعث گردیده است که ده ها میلیون انسان، به ویژه جوانان، به دامن اعتیاد به مواد مخدر بیفتند، بلکه زمینه های جنایات دیگری را نیز مساعد ساخته و همچنان باعث گسترش امراض غیر قابل علاج مثل ایدز نیز گردیده است.**

**تولید و "تجارت" مواد مخدر نیز ظاهراً غیر قانونی است، اما این غیر قانونی بودن نیز لازمۀ سودآوری بالای آن است. با تاسف باید گفت که مرکز عمدۀ تولید اولیۀ مواد مخدر (کشت مواد مخدر) افغانستان است. افغانستان بیشتر از 90 % مواد مخدر جهان را بصورت اولیه تولید می نماید. قیمت خرده فروشی نهایی سالانۀ مواد مخدر تولید شده در افغانستان تقریباً به صد میلیارد دالر می رسد که بیشتر از 90 % آن به مقامات دولتی و باندهای قاچاقبر خارجی و کمتر از 5 % آن به افغانستانی ها تعلق می گیرد. برعلاوه، میانمار (برما) در جنوب شرق آسیا و چند کشور امریکای لاتین نیز از جملۀ مولدین اولیۀ مواد مخدر در جهان به شمار می روند.**

**بر محور "تجارت" بزرگ مواد مخدر، باندهای مسلح قاچاقبر بصورت روز افزون شکل می گیرند. این باندها مرزهای کشورها را در می نوردند و برای پیشبرد کار و فعالیت شان از هیچ جنایتی صرف نظر نمی کنند. این باندهای مسلح هم از طریق سلاح های قاچاقی مسلح و مجهز می شوند و هم خود به قاچاق اسلحه دست می زنند. این باندها از یکطرف با مقامات ارتشی و استخباراتی اشغالگران امپریالیست و مقامات فاسد رژِیم های دست نشانده و مزدور رابطه دارند و از طرف دیگر با مولدین اولیۀ مواد مخدر در روستاها و گروپ های مسلح فعال در این روستاها.**

**رشد اقتصاد مافیایی در مجموع و رشد باندهای وابسته به این اقتصاد بطور خاص، بطور کلی رشد اقتصادی، سیاسی و فرهنگی موزون و متوازن کشورها را ضربت می زند و در مجموع بخش شدیداً منفی نظام اقتصادی- اجتماعی حاکم بر تعدادی از کشورهای تحت سلطه را تشکیل می دهد.**

**خلاصۀ نتیجه گیری عمومی:**

**با توجه به تمامی مطالب مطرح شده در فوق بطور خلاصه باید گفت که:**

**جهان، علیرغم تغییرات و تحولات مهمی که در دهه های اخیر بخود دیده است، کماکان در عصر امپریالیزم و انقلابات پرولتری بسر می برد و ما با عصر بعد از امپریالیزم و بطریق اولی با دوران بعد از سرمایه داری مواجه نیستیم.**

**موجودیت و کارکرد تضادهای بزرگ جهانی یعنی تضاد میان قدرت های امپریالیستی و خلق ها و ملل تحت ستم جهان، تضاد میان پرولتاریا و بورژوازی در کشورهای امپریالیستی و سرمایه داری و تضاد میان قدرت های مختلف امپریالیستی، به عنوان تضادهای بزرگی که اوضاع جهان را شکل می دهند و همگی ریشه در تضاد اساسی نظام سرمایه داری یعنی تضاد میان تولید جمعی و تملک خصوصی دارند، بصورت بسیار واضح و روشن نشاندهندۀ این حقیقت انکار ناپذیر است.**

**در اوضاع کنونی جهان، تضاد میان قدرت های امپریالیستی و خلق ها و ملل تحت ستم جهان تضاد عمدۀ جهانی محسوب می گردد. اما دو تضاد دیگر یعنی تضاد میان پرولتاریا و بورژوازی در کشورهای امپریالیستی و سرمایه داری و تضاد میان قدرت های مختلف امپریالیستی نیز در حال تشدید است.**

**تضاد میان دو نظام امپریالیستی و سوسیالیستی با وجودی که بعد از سرنگونی سوسیالیزم در چین و سرمایه داری شدن آن کشور، موقتاً از عرصۀ جهان رخت بر بسته است، اما مبارزات پرولتاریا و خلق ها تحت رهبری کمونیست ها ( مارکسیست- لنینیست- مائوئیست ها) در کشورهای مختلف جهان ادامه یافته و امواج انقلابات پرولتری، علیرغم آنکه شدیداً تضعیف گردیده است، اما از میان نرفته و کماکان ادامه دارد و می تواند عمق و گسترش بیشتری حاصل نماید.**

**تقسیم جهان به دو نوع کشورها یعنی کشورهای امپریالیستی و کشورهای تحت سلطۀ امپریالیزم، که باعث می گردد انقلاب پرولتری در جهان دارای دو مولفۀ انقلاب سوسیالیستی در کشورهای امپریالیستی و سرمایه داری و انقلاب آزادیبخش ملی و بطور مشخص انقلاب دموکراتیک نوین در کشورهای تحت سلطۀ امپریالیزم باشد، علیرغم تغییرات و تحولات معین، کماکان سیمای دوگانۀ جهان کنونی را تشکیل می دهد.**

**ضرورت غیر قابل انصراف حل نهایی تضاد اساسی جهان کنونی، ضرورت سرنگونی نظام جهانی حاکم سرمایه دارانۀ امپریالیستی و مبتنی بر استثمار و ستم و برپایی انقلابات دموکراتیک نوین و سوسیالیستی در کشورهای مختلف جهان برای حرکت بسوی جامعۀ جهانی بی طبقۀ کمونیستی را در یک مقیاس تاریخی بیشتر از پیش و بطور روزافزون تقویت کرده است.**

**شعار مارکسیستی- لنینیستی- مائوئیستی « قدرت سیاسی از لولۀ تفنگ بیرون می آید » یعنی اصل " انقلاب قهر آمیز" و استراتژی مبارزاتی جنگ خلق، چه در کشورهای امپریالیستی و چه در کشورهای تحت سلطۀ امپریالیزم، همچنان شعار قاطع، اصل انصراف ناپذیر و استراتژی مبارزاتی اصولی برای تصرف قدرت سیاسی توسط انقلابیون پرولتـری در جـهـان اسـت و به اصطـلاح اسـتراتـژی های مبارزاتی مسـالـمـت آمـیـز و غـیـر قـهـری صـرفـاً اراجـیـف رویزیونیستی ای برای فریب توده ها و انقلابیون جهان است.**

* **بخش دوم -**

**اوضــاع افــغــانــســتــان**

**یک مرور مختصر تاریخی در مورد حالت مستعمراتی و نیمه مستعمراتی افغانستان:**

**کشوری که امروز افغانستان نامیده می شود، در طول دوران موجودیتش به این نام، از سال 1218 خورشیدی( 1839 میلادی) به اینطرف، که مدت 175 سال را در بر می گیرد، مدت 103 سال از حیات خود را به عنوان مستعمرۀ انگلیس، سوسیال امپریالیزم شوروی و اینک امپریالیزم امریکا و متحدینش، که هنوز هم ادامه دارد، سپری کرده است و 72 سال باقیمانده را در حالت نیمه مستعمراتی بسر برده است. به عبارت دیگر تقریباً 60 % این مدت را در حالت مستعمراتی و 40 % باقیمانده را در حالت نیمه مستعمراتی قرار داشته است.**

**افغانستان از سال 1218 خورشیدی ( 1839میلادی) تا سال 1298 خورشیدی ( 1919میلادی) به مدت 80 سال، علیرغم فداکاری ها و قربانی های عظیمی که مردمان ما در جریان دو جنگ اول و دوم ضد استعمار انگلیس متقبل گردیدند و از لحاظ نظامی شکست های سختی بر نظامیان مهاجم و اشغالگر آنان وارد کردند، به عنوان مستعمرۀ انگلیس باقی ماند.**

**جنگ سـوم ضد اسـتعمار انگلیس که در سـال 1898 خورشـیدی ( 1919میلادی) تحت قیادت شاه امان الله و با فاصلۀ**

**زمانی اندکی پس از جنگ اول جهانی و پیروزی انقلاب اکتوبر شوروی روی داد، گرچه توانست به استرداد استقلال افغانستان از استعمار انگلیس موفق گردد، اما به دلیل غیر انقلابی بودن رهبری این جنگ، آنچه حاصل شد یک استقلال ناقص از استعمار انگلیس بود و نه یک استقلال حقیقی. این جنگ صرفاً حالت مستعمراتی کشور را به حالت نیمه مستعمراتی مبدل کرد. این حالت نیمه مستعمراتی مبتنی بر وابستگی های اقتصادی و سیاسی کشور به امپریالیزم جهانی و قدرت های امپریالیستی مختلف جهان بود.**

**حالت نیمه مستعمراتی کشور رویهمرفته از سال1898 خورشیدی ( 1919 میلادی) تا سال 1358 خورشیدی( 1979میلادی) یعنی برای مدت تقریباً 60 سال، با تمام فراز و نشیب ها و خم و پیچ های خود دوام نمود. افغانستان در طول این شش دهه، اصلاحات روبنایی و نمایشی امانی، جنگ داخلی ارتجاعی زمان سقوی، استبداد نادر خانی، استبداد هاشم خانی، گشایش موقتی به اصطلاح دموکراتیک تیپ کهن شاه محمود خانی، استبداد داود خانی، دموکراسی قلابی تیپ کهن ظاهر خانی و پیدایش جریان های سیاسی مختلف بصورت نسبتاً وسیع، کودتای 26 سرطان 1352 خورشیدی (1973 میلادی) توسط داود خان و استبداد مجدد داود خانی و این بار تحت نام جـمهـوریـت، کـودتای 7 ثور1357 خورشیدی و نظام ارتجاعـی و اسـتبـدادی کودتایی مـزدوران رویـزیـونیسـت سوسیال امپریالیست های شوروی را بخود دید.**

**تمهیدات غدارانۀ سوسیال امپریالیست های شوروی برای نفوذ اقتصادی، سیاسی و نظامی به افغانستان و سرانجام مستعمره سازی این کشور در سال 1358 خورشیدی (1979میلادی) از سال های آغازین قدرتگیری رویزیونیست های مدرن در شوروی و سرنگونی سوسیالیزم در آن کشور ( سال 1955 ) آغاز گردید. این تمهیدات شامل ایجاد و تقویت یک نیروی سیاسی رویزیونیست وطنفروش وابسته به سوسیال امپریالیست ها نیز بود. همین رویزیونیست های وطنفروش وابسته به سوسیال امپریالیزم شوروی در 7 ثور سال 1357 خورشیدی (27 اپریل 1978 میلادی) به کمک باداران سوسیال امپریالیست شان توانستند از طریق یک کودتای رویزیونیستی قدرت سیاسی در کشور را غضب نمایند. با پیروزی کودتای 7 ثور 1357، افغانستان در مرز حالت مستعمراتی قرار گرفت و سوسیال امپریالیست های شوروی گام دیگری، بعد از کودتای 26 سرطان سال 1352، بسوی اشغال کشور برداشتند.**

**یورش نظامیان سـوسـیـال امپریالیـسـت های شـوروی بر افغانسـتان در 6 جدی سال 1358 خورشیدی ( 26 دسـامبر سـال 1979 میلادی) و اشغال کشور، برای مدت تقریباً ده سال دیگر مجدداً افغانستان را در حالت مستعمراتی قرار داد. جنگ ضد رژیم کودتا و جنگ مقاومت ضد اشغالگران سوسیال امپریالیست شوروی در ابتدا بصورت عمده حالت خودجوش داشت، ولی تحریکات نیروهای ارتجاعی اسلامی در بر افروختن آن نیز نسبتاً نیرومند بود. برعلاوه نیروهای چپ و ملی- دموکرات نیز در ابتدای برپایی آن و در جریان چند سال اول آن نقش نسبتاً مهمی داشتند. اما به دلیل حمایت های گستردۀ قدرت های امپریالیستی و ارتجاعی خارجی از نیروهای ارتجاعی داخل مقاومت و انحرافات خطی، ضعف و پراگندگی عمومی نیروهای چپ و ملی- دموکرات، نیروهای ارتجاعی متذکره توانستند پس از دو سه سال اول این جنگ، رهبری آن را بطور کلی غصب نمایند. ضرباتی که نیروهای چپ و ملی- دموکرات در طی چند سال بعد از کودتای 7 ثور 1357 (27 اپریل 1978 میلادی) و اشغال افغانستان توسط قوای مهاجم سوسیال امپریالیستی و سال های آغازین جنگ مقاومت ضد شوروی، به دلیل انحرافات ایدیولوژیک– سیاسی، عدم حمایت بین المللی و قرار داشتن تحت آتش متقاطع دشمنان رنگارنگ متحمل گردیدند، یکی از عوامل زمینه ساز این غصب کلی رهبری جنگ مقاومت توسط نیروهای ارتجاعی بود.**

**جنگ مقاومت ضد اشـغالگران سوسیال امپریالیست شـوروی کـران تا کـران کشـور را در نوردید و طی آن مردمان کشـور قـربانی ها و جانفشانی های میلیونی را متقبل گردیدند. نیروهای مهاجم و اشغالگر سوسیال امپریالیستی یکجا با نیروهای پوشالی رژیم دست نشاندۀ آنها، در طی تقریباً ده سالی که اشغال افغانستان دوام نمود، دو میلیون نفر از هموطنان ما را در زندان ها و در جریان لشکر کشی ها و بمباران ها به قتل رساندند؛ نیم میلیون نفر را معلول ساختند؛ ثلث نفوس کشور را وادار به پناهندگی به کشورهای خارجی کردند، روستاهای کشور را وسیعاً ویران کردند و منابع آب، زمین های زراعتی و جنگلات را وسیعاً تخریب و نابود نمودند. با وجود این همه جنایت و ددمنشی، سوسیال امپریالیست ها و مزدوران شان توفیق نیافتند مقاومت علیه اشغال و رژِیم مزدور را درهم بکوبند. در نتیجه، بعد از مرگ بریژنیف و به قدرت رسیدن گرباچوف، ناچار شدند در چهارچوب طرحات جدید "گلاسنوست" و "پروستریکا"، نقشۀ بیرون کشیدن قوت های اشغالگر شان از افغانستان را رویدست بگیرند.**

**عقب نشـینی تدریجی قوتهای اشـغالگر سوسیال امپریالیسـتی از افغانسـتان، که در 25 ماه دلو سال 1366(15 فبروری سال 1988) تکمیل گردید، یکبار دیگر افغانستان را از حالت مستعمراتی به حالت نیمه مستعمراتی قرار داد. این حالت نیمه مستعمراتی که برای مدت تقریباً 13 سال تا اواخر 2001 دوام نمود، از ابتدا تا انتها در جنگ های ارتجاعی داخلی سپری گردید که شامل جنگ رژیم دست نشاندۀ نجیب با نیروهای ارتجاعی جهادی، جنگ ارتجاعی و خانمانسوز داخلی میان نیروهای جهادی و جنگ میان جهادی ها و طالبان بود.**

**در آخـرین مـراحـل این جـنگ های ارتجـاعی داخـلی مـیان طالبان و جهادی ها، امپریالیسـت هـای امـریکایـی و متحدین شان با استفاده از تمهیدات سیاسی، اقتصادی و نظامی طولانی خود در قبال افغانستان، ولی ظاهراً با بهانه قرار دادن حادثۀ 11 سپتامبر، افغانستان را مورد تهاجم قرار دادند. این تمهیدات، که بطور وسیع و آشکار از سال 1978 یعنی از زمان کودتای 7 ثور 1357 و سپس تجاوز قوای سوسیال امپریالیستی بر افغانستان در سال 1358، از طریق حمایت از نیروهای ارتجاعی در جنگ مقاومت ضد ضد سوسیال امپریالیستی آغاز گردید، با حمایت از یک جناح در جنگ داخلی میان جهادی ها، ایفای نقش غیر مستقیم در ایجاد تحریک طالبان و حمایت های غیر مستقیم از آنان در جنگ علیه یک جناح از مرتجعین جهادی و سپس حمایت از همان جناح جهادی ها علیه طالبان، در اشکال و صور مختلف خود برای مدت بیشتر از دو دهه دوام کرد.**

**تهاجم امپریالیستی، برگشت مجدد حالت مستعمراتی و شکلگیری رژیم دست نشانده:**

**امپریالیسـت های امریکایی که مـدت ها قبل از وقـوع حـادثـۀ 11 سـپتامبر 2001(1380 خورشیدی) برای تهاجم به افغانستان و اشغال این کشور نقشه می ریختند، بعد از وقوع حادثۀ 11 سپتامبر 2001 یکجا با متحدین انگلیسی شان بصورت فوری و با عجله تحت نام "جنگ علیه تروریزم" تهاجم به افغانستان را در مدت کمتر از یک ماه بعد از حادثۀ 11 سپتامبر یعنی در 7 اکتوبر 2001، با بمباران سنگین کشور توسط راکت های سنگین دور برد "کروز" و طیارات "ب 52" و رهبری نیروهای زمینی جهادی ها و ملیشه های تسلیم شده توسط مستشاران نظامی شان، شروع کردند.**

**تسلیم شدن جهادی ها و ملیشه های سابق به متجاوزین و اشغالگران امپریالیست امریکایی و انگلیسی غیر مترقبه و دور از انتظار نبود. جهادی ها در طول زمان جنگ مقاومت ضد سوسیال امپریالیزم شوروی توسط امپریالیست های امریکایی و سایر امپریالیست های غربی و متحدین ارتجاعی شان در جهان و منطقه، تمویل و تسلیح گردیده و مورد حمایت قرار گرفته بودند. ملیشه های سابق که تحت حمایت نیروهای اشغالگر سوسیال امپریالیستی و رژیم دست نشاندۀ سوسیال امپریالیست ها به وجود آمده بودند و سال ها در زیر پرچم آنان به جنگ های جنایتکارانه ادامه داده بودند، بعد از جبهه بدل کردن بطرف یک جناح از جهادی ها و سپس بطرف جناح دیگری از آنها، بخش مهمی از جنگ های ارتجاعی داخلی را تشکیل دادند. برای اینچنین نیروهای ارتجاعی جنایتکار و وطنفروش هیچ فرقی نمی کرد که برای سوسیال امپریالیست ها بجنگند یا برای امپریالیست های امریکایی.**

**مهاجمین امریکایی و متحدین شان بعد از درهم کوبیدن نیروها و پایگاه های نظامی طالبان و القاعده از طریق بمباران ها و راکت کوبی های فوق العاده سنگین و وسیع و در حالیکه نیروهای تسلیم شدۀ جهادیان و ملیشه های سابق نقش نیروی زمینی برای جنگ تجاوزکارانه و اشغالگرانۀ شان را بازی می کردند، توانستند نیروهای طالبان و القاعده را شکست دهند. این نیروها، بعد از درهم کوبیده شدن جبهات منظم نظامی شان، یا در حال هزیمت به پاکستان عقب نشینی کردند، یا در مناطق مورد سکونت اصلی شان حالت غیر جنگی بخود گرفتند و یا به نیروهای اشغالگر و همچنان جهادی ها و ملیشه های سابق تسلیم شدند. حتی بخش بسیار کوچکی از آنها نتوانستند به جنگ های پارتیزانی روستایی علیه قوای اشغالگر و نیروهای پوشالی رژیم دست بزنند.**

**ملا عمر در یک صحبت رادیوئی، چند روز قبل از آغاز حملۀ امریکا به افغانستان به ظاهرخان شاه سابق هوشدار داده بود که ممکن وی بتواند به زور قوای خارجی شهرهای افغانستان را بگیرد، اما او و نیروهایش به کوه ها خواهند رفت و جنگ چریکی علیه وی و خارجیان را ادامه خواهند داد. وی درین صحبت رادیوئی ظاهرخان و طرفدارانش را " دموکراتها" خوانده و با "خلقی ها" و "پرچمی ها" که "کمونیست " شان نامیده بود، مقایسه کرده بود.**

**اما زمانی که حملات نظامی هوایی و راکتی مهاجمین امریکایی و انگلیسی آغاز شد، نیروهای طالبان در سنگرهای ثابت جبهات نظامی منظم باقی ماندند و حاضر نشدند نیروهای شان را به کوهستانات و روستاها پراگنده سازند. دلیل اینکه آنها در شرایط جدید تهاجم نظامی هوایی و راکتی امپریالیستی مدت ها حاضر نشدند سنگرهای جبهات نظامی منظم شان را ترک کنند این بود که نمی خواستند شهرها و مناطق روستایی تحت کنترل شان را نیروهای مربوط به حکومت ربانی- مسعود تصرف نمایند. به عبارت دیگر آنها در شرایط تجاوز خارجی امپریالیستی حاضر نشدند همۀ نیروها را به اتحاد مبارزاتی و مقاومت مشترک علیه تجاوز خارجی بخاطر نجات کشور دعوت نمایند. در واقع طالبان و متحدین خارجی القاعده یی شان حتی در شرایط تهاجم و تجاوز امپریالیستی خارجی نیز کماکان روی جنگ داخلی ایستادگی کردند و حاضر نشدند حداقل چانس اختتام آن جنگ و ایجاد همسویی و همآهنگی در مقاومت مشترک علیه تهاجم خارجی امپریالیستی را امتحان نمایند. در نتیجه نیروهای آنها آنقدر در سنگرهای جبهات منظم نظامی در زیر بمباران ها و راکت کوبی های امریکایی ها و انگلیس ها باقیماندند که آخرین رمق جنگی شان نیز منکوب و سرکوب گردید.**

**برعلاوه دولت پاکسـتان به عنوان حامی مسـتقـیم اصلی امارت اسـلامی طالبان، که آن امارت را به رسـمیت شـناخته بود، طبق گفته های پرویز مشرف رئیس دولت نظامی آن وقت پاکستان به تهدیدات دولت امپریالیستی امریکا تسلیم گردید و پایگاه های نظامی، میدان های هوایی و راه های مواصلاتی خود را در اختیار قوت های مهاجم امریکایی و انگلیسی قرار داد و به این ترتیب طالبان را از پشت خنجر زد.**

**در نتیجه، طالبان که در واقع انتظار نداشـتند قدرت های امپریالیسـتی و ارتجاعی ایجاد کننده و پرورش دهندۀ شان تا این حد علیه آنها دشمنی کنند، نتوانستند در قبال این دشمنی ها عکس العمل مناسب نشان دهند. در نتیجه، بخش های بزرگی از نیروهای آنها وقتی شروع به هزیمت کردند، آنقدر بی رمق شده بودند که حتی در مناطق مساعد کوهستانی برای جنگ های چریکی و مناطق مساعد شهری برای مقاومت های شهری نیز توقف نکردند و از هم پاشیدند. بخش های دیگری از نیروهای شان حتی فرصت هزیمت نیافتند، بلکه تحت محاصره قرار گرفتند، تسلیم شدند و وسیعاً قتل عام گردیدند و یا به زندان های داخل افغانستان و زندان گوانتانامو افتادند.**

**ملاعمر در آخرین روزهای موجودیت امارت اسـلامی اش در منطقۀ مـحـدودی از ولایت قـندهـار و در حالی که کابل و سایر مناطق شهری و روستایی کشور را از دست داده بود، در جریان مذاکرات قندهار با حامد کرزی اعلام کرده بود که:**

**« خوب است که خارجی ها افغانستان را آباد نمایند. ما به دو شرط از افغانستان می رویم: یکی اینکه حکومت جدید پابند به شریعت باشد و دیگر اینکه زندانی های آنها رها گردند.»**

**بدین ترتیب در واقع ملاعمر در آن زمان علی العجاله پذیرفته بود که افغانستان دیگر به "خارجی ها" و حامد کـرزی تعلق دارد. قبل بر آن وی کوشیده بود که بقیة الجیش طالبان را برای « باقی ماندن در مناطق کوهستانی و ادامۀ جهاد » ترغیب و سازماندهی نماید، اما موفق نشده بود که آن لشکر هزیمت یافتۀ بی روحیه را به صورت محدود و مـعـدودی نـیـز در میدان های جـنگ چریکی نگه دارد. او پس از مـذاکـرات قـنـدهـار و ترک افغانستان مخفی شد و به پیروانش اعلام کرد که:**

**« چون امر مرا برای ادامۀ جهاد قبول نکردید، من غیب[(مخفی)] می شوم.»**

**امپریالیست های امریکایی و متحدین شان در جریان تهاجم شان به افغانستان، تجمع خاینین ملی در بن را سرهمبندی کردند تا از طریق آن، رژیم دست نشاندۀ شان در کشور را شکل دهند. مدت زمان اندکی پس از تدویر آن تجمع سرهمبندی شده، رژیم دست نشاندۀ حامد کرزی با ترکیبی از جهادی ها و ملیشه های تسلیم شده، شاه سابق و محفل دور و برش، بروکرات های دست آموز قدرت های امپریالیستی غربی، بقایای تسلیم شدۀ مزدوران شوروی سوسیال امپریالیست سابق، افغان ملتی ها و یک تعداد از شعله یی های سابق تسلیم شده، در ماه دسامبر سال 2001( قوس 1380) در کابل بر کرسی قدرت پوشالی تکیه زد.**

**بدین ترتیب در اواخر سـال 2001 یکبار دیگر افغانستان به یک کشور تحت اشغال نیروهای متجاوز امپریالیست های امریکایی و متحدین شان مبدل گردید و حاکمیت پوشالی رژیم دست نشاندۀ اشغالگران بر کشور شکل گرفت. افغانستان از آن زمان تا کنون، یعنی از 13 سال قبل تا حال، با فراز و نشیب همچنان در این حالت قرار دارد.**

**برنامه های سیاسی، اقتصادی، فرهنگی و اجتماعی اشغالگران و رژیم دست نشانده برای افغانستان:**

**اول -- بـرنـامـه هـای سـیـاسـی اشـغـالـگـران و رژیم:**

**الف - نخستین و مهم ترین برنامۀ سیاسی اشغالگران امپریالیست برای افغانستان، اشغال این کشور و مسلط ساختن مجدد حالت مستعمراتی بر این کشور بود. امپریالیست های امریکایی و متحدین شان با تطبیق این برنامه، برای تحکیم سلطه و پیشروی های بعدی استعمارگرانه و نو استعمارگرانۀ شان در افغانستان، منطقه و جهان، بصورت مستقیم و غیر مستقیم، در موقعیت بهتری قرار گرفتند. اشغال افغانستان نه تنها از اینجهت که اجرای سایر برنامه های مهاجمین امپریالیست مشروط و متکی بر آن بوده و هست، بلکه از اینجهت نیز که در واقع در اولین گام به تحقق پیوست و عملی گردید، نقش رهبری کننده در اجرای مجموع برنامه های آنها بازی نموده است.**

**این حالت مسـتعمراتی از مدت تقریباً 13 سـال به اینطرف، با فراز و نشیب و بروز تغییراتی در اشکال تطبیق و دامنۀ اجرای آن، در کشور برقرار بوده و همچنان ادامه دارد.**

**امپریالیست های امریکایی برای اجرای این برنامۀ سیاسی اشغالگرانه، یک ائتلاف بین المللی وسیع ایجاد نموده و از طریق یک لشکر کشی وسیع بین المللی که در وسیع ترین حالت خود در حدود 50 دولت امپریالیستی و ارتجاعی، شامل دولت های عضو ناتو و دولت های بیرون از ناتو، را در بر گرفت، برنامۀ مذکور را پیش بردند و سعی دارند که کماکان پیش ببرند. این برنامۀ اشغالگرانه در یک سطح عبارت بوده است از لشکر کشی اشغالگران امریکایی و متحدین نزدیک آنها در "ائتلاف بین المللی ضد تروریزم"، در سطح دیگر عبارت بوده است از لشکر کشی اشغالگران امریکایی و متحدین نزدیک و دور شان در "نیروهای بین المللی کمک به امنیت" (آیساف) و در گسترده ترین سطح خود عبارت بوده است از یک ائتلاف بین المللی وسیع کل دولت های امپریالیستی و ارتجاعی شامل در "ائتلاف بین المللی ضد تروریزم" و "آیساف" با سایر دولت های امپریالیستی و ارتجاعی در ارائۀ کمک های لوجیستیکی و استخباراتی به نیروهای اشغالگر، ارائۀ کمک های اقتصادی و اخیراً حتی کمک های معین تسلیحاتی به رژیم دست نشانده و تصمیم گیری های مشترک در سازمان ملل متحد و کنفرانس های بین المللی. اشغالگران کماکان سعی دارند که این برنامۀ شان را در سطوح مختلف، و البته توام با تغییرات کم یا زیادی در اشکال و گسترۀ تطبیق آن، در شرایط فعلی نیز ادامه دهند.**

**همپا با این ائتلاف وسیع بین المللی، دارو دسته های استخباراتی دولت های امپریالیستی و ارتجاعی خارجی بصورت وسیعی در افغانستان لانه کرده و شبکه های شان را در کشور پهن کرده اند. هر یک از این شبکه ها که برای منافع دولت های امپریالیستی و ارتجاعی متبوع شان کار می نمایند، طبق توان، قوت و گسترۀ فعالیت های شان از میان خود افغانستانی ها، منجمله از درون رژیم دست نشانده، نیز دسته های مزدور استخدام کرده اند. این دارو دسته های استخباراتی اشکال مختلف فعالیت های جاسوسی، منجمله فعالیت های تروریستی، را در کشور پیش می برند. بنابرین بیجا نیست اگر بگوییم که وجه مهمی از جنگ تجاوزکارانه و اشغالگرانۀ امپریالیستی و ارتجاعی خارجی در افغانستان، جنگ استخباراتی است.**

**تعداد نیروهای اشغالگر امپریالیستی در ابتدای اشغال افغانستان، صرف 15000 نفر بودند، اما به تدریج تعداد آنها افزایش یافت و تا آخر سال 1381 به 25000 نفر رسید و در زمان حملۀ نیروهای امریکایی و انگلیسی به عراق در سال 1382(2003 ) به 50000 نفر افزایش یافت. تهاجم امپریالیستی بر عراق و اشغال آن کشور باعث گردید که اشغالگران امریکایی و متحدین شان توجۀ بیشتر شان را به جنگ عراق معطوف دارند و جنگ در افغانستان را در درجۀ دوم اهمیت قرار دهند. در نتیجه در طی چند سال آینده نتوانستند، در آن حدی که اشغال افغانستان ایجاب می نمود، نیروهای اشغالگر شان را در افغانستان افزایش دهند. تعداد این نیروها تا سال 1388 (2009) یعنی در ظرف 6 سال صرفاً 30000 نفر دیگر افزایش یافتند و به 80000 نفر رسیدند. اما بعد از آنکه نقشۀ خروج نیروهای جنگی امریکایی از عراق توسط اوباما اعلام گردید، در مدت کوتاهی تعداد مجموعی نیروهای اشغالگر در سال های 1388 و1389( 2009 و 2010) به بیشتر از 150000 نفر و تعداد مجموعی نیروهای اشغالگر امریکایی به بیشتر از 100000 نفر رسیدند. اوباما این افزایش وسیع نیروهای اشغالگر در افغانستان را تحت عنوان "استراتژی خروج از افغانستان" عملی نمود.**

**بدین ترتیب سال های 1388 ،1389 و1390 ( 2009، 2010 و 2011) اوج حضور اشـغـالگرانۀ نیروهای امریکایی و متحدین شان در افغانستان بوده است و به همان میزان اوج جنگ های اشغالگرانه علیه کشور و مردمان کشور.**

**در سال 2012 مرحلۀ به اصطلاح خروج تدریجی نیروهای جنگی اشغالگر از افغانستان و به اصطلاح انتقال مسئولیت های امنیتی به نیروهای پوشالی رژیم دست نشانده شروع گردید. نقشۀ اعلام شدۀ امپریالیست های اشغالگر و دست نشاندگان شان این است که قسمت اعظم نیروهای اشغالگر شان را تا آخر سال 2014 ( اوایل جدی 1394) از افغانستان خارج سازند. پس از آن نیروهای اشغالگر امریکایی و غیر امریکایی طبق قرارداد استراتژیک میان دولت امریکا و رژیم و همچنان قرار داد امنیتی دو جانبه میان آنها، که اخیراً به امضا رسید، چند پایگاه استراتژیک نظامی در نقاط حساس افغانستان در اختیار خواهند داشت. ظاهراً قرار است این نیروها در درگیری های روزمره سهم نگیرند، اما در حالات اضطراری و در " جنگ ضد تروریزم" نیروهای رژیم را کمک برسانند. اوباما قبلاً گفته بود که تعداد مجموعی نیروهای امریکایی در این پایگاه ها در حدود 10000 نفرخواهند بود و یکجا با نیروهای مربوط به سایر کشورهای ناتو جمعاً 15000 نفر خواهند شد. برعلاوه همان زمان گفته بود که این نیروها فقط در صورت امضا شدن قرار داد امنیتی میان دولت امریکا و رژیم دست نشانده، بعد از سال 2014 در افغانستان باقی خواهند ماند، آنهم بصورت موقتی و تا آخر سال 2016 و تا آن زمان نیز در حال تقلیل تدریجی به 1000 نفر قوای امنیتی مستقر در سفارت امریکا در کابل.**

**روشـن اسـت که با عملی شدن این نقشـه، وضعـیـت افـغـانسـتان از حالت مستعمراتی شدید به حالت مستعمراتی غیر شدید تغییر خواهد کرد، در چنین حالتی نیروهای اشغالگر امپریالیست های امریکایی و متحدین شان، غیر از نیروی 1000 نفری مستقر در سفارت امریکا در کابل، همیشه در افغانستان مستقر نخواهند بود، ولی هر زمانی خواهند توانست به مداخلات مستقیم نظامی، سیاسی و اقتصادی در افغانستان، از طریق پشتیبانی دست نشاندگان شان، بپردازند. در چنین صورتی نیروهایی که بصورت دایمی و باالفعل در میدان نبرد حضور خواهند داشت، نیروهای رژیم پوشالی خواهند بود و نیروهای امپریالیستی معمولاً به پشتیبانی مستقیم آنها خواهند پرداخت و معمولاً در صف مقدم جنگ حضور نخواهند داشت.**

**این تغییرات در موقعیت نیروهای اشـغالگر امپریالیسـتی و نیروهای رژیم پوشـالی، خواهی نخواهی به اندازۀ خود در تشدید تضاد های داخلی در کشور نقش بازی خواهد کرد و حزب مکلف خواهد بود دقیقاً این تغییرات را در نظر داشته باشد و تاکتیک های مبارزاتی خود را طبق آن عیار نماید.**

**ب- دومین برنامۀ سیاسی اشغالگران امپریالیست برای افغانستان، شکلدهی رژیم دست نشانده ای بود که تحت اوامر امپریالیست های متجاوز و اشغالگر و در جهت تامین منافع آنها کار نماید. این پروسه قبل از آغاز تهاجم نظامی امپریالیست های امریکایی و متحدین شان بر افغانستان آغاز گردید. تعداد معینی از سران جنایتکار جهادی و بروکرات های مرتجع و کهنه کار سابقه توسط امپریالیست ها با هم وصل شدند تا برای شکلدهی رژیم دست نشانده بجای رژیم طالبان بکار گرفته شوند. فروپاشی سرتاسری نیروهای طالبان و القاعده بعد از مدت تقریباً دو ماه بمباران و راکت کوبی های سنگین و سهمگین توسط نیروهای مهاجم امریکایی و متحدین شان، بار دیگر باعث تقویت جنگ سـالاران جـهـادی و مـلـیـشـه یی از لحاظ مناطـق نفـوذ، سـلاح ها و تجهیزات هنگفت و نیروهای نظامی گردید.**

**در بحبوحۀ پیاده شدن نیروهای زمینی مهاجمین امپریالیست در نقاط مختلف افغانستان که با آخرین تقلاهای رژیم طالبان و نیروهای القاعده برای حفظ سلطۀ شان بر بخش کوچکی از کشور توام بود، جلسۀ خاینین ملی در بن توسط امپریالیست ها فراخوانده شد و رژیم دست نشانده عملاً در آن بصورت اولیه شکلدهی گردید. این رژیم به تاریخ اول جدی 1380 (22 دسـامبر 2001 )، در کابل بکار گمارده شـد و حامد کرزی به مثابۀ شـاه شجاع سوم و ببرک دوم بر مسند چاکری و دست نشاندگی نصب گردید.**

**امپریالیست های متجاوز و اشـغالگر امـریکایـی و مـتـحـدیـن شـان حاکمیت دست نشاندۀ شان را عمداً به قسمی شکل داده اند که از هر لحاظ موجودیت و قدرت پوشالی اش وابسته به موجودیت و حمایت قوای اشغالگر امپریالیستی باشد، به ویژه از لحاظ نظامی و امنیتی.**

**حاکمیت دسـت نشانده در همان ابتدای تشکیل، یک مجموعۀ ملوک الطوایفی و متشتت و متفرق در مرکز و اطراف و اکناف کشور بود و هنوز هم از انسجام و همآهنگی لازمه برخوردار نبوده و اساساً به همان صورت باقی مانده است. این حالت، انعکاس وابستگی باندهای متشکلۀ این حاکمیت به قدرت های امپریالیستی و ارتجاعی خارجی مختلف و چاکر پیشگی به بارگاه آنان است. حفظ اتحاد شکننده و متزلزل میان این باندها که بخش های مهمی از آنها سالها با هم متصادم و متخاصم بوده اند، بسته به برقرار ماندن ائتلاف بین المللی امپریالیست ها در مورد افغانستان، موجودیت قوای امپریالیستی در کشور و ادامۀ سیاست جلوگیری از برخورد های شدید میان آنها، توسط این قوا و در مواردی ضعف و ناتوانی خود این باندها است. بطور مثال شاخ و شانه نشان دادن های چند ماهۀ باند انتخاباتی عبدالله تا حد زیادی به تشدید تضاد میان امپریالیست های امریکایی و متحدین اروپایی اش از یکجانب و روسیۀ امپریالیستی از جانب دیگر مربوط بوده است.**

**اینچنین اوضاع و احوالی تمامی برنامه های بازسازی نظامی، امنیتی و اداری حاکمیت پوشالی را طی 13 سال گذشته تحت تاثیر قرار داده و کماکان تحت تاثیر قرار می دهد. این برنامه ها در میان کشمکش ها و رقابت های جناح های متشکلۀ رژیم دست نشانده و مقدم بر آن طبق نقشه و برنامۀ خود اشغالگران، در طی همین مدت، آنچنان به کندی پیش رفته است که هم اکنون نیز این رژیم نه اردوی کارآمد دارد، نه پولیس و استخبارات موثر و نه هم یک سازماندهی منسجم و متعهد اداری.**

**مجموعۀ نیروهای اردو، پولیـس و استخبـارات رژیم یکجـا با حربکی های قومی در روی کاغذ 375000 نفر هستند. اگر تناسب عددی این مجموعه را در مقابل نیروهای مسلح مخالف، که توسط خود مقامات رژیم مجموعاً 25000 نفر برآورد می گردد، در نظر بگیریم، 15 نفر در مقابل 1 نفر می گردد، آنهم بدون اینکه نیروهای اشغالگر را در محاسبه داخل نماییم. ظاهراً این تناسب به شدت به نفع رژیم به نظر می رسد. اما در واقعیت چنین نیست.**

**اولاً مجـمـوعـۀ این نیـروها، به عـنوان نیروهای پوشالی سازماندهی شـده توسـط اشغالگران، نیروهای متکی بخود و دارای انگیزۀ کافی برای جنگیدن در مقابل نیروهای مسلح مقاومت کننده، حتی نیروهای مسلح مقاومت کنندۀ ارتجاعی، نیستند و در صورت نبود نیروهای اشغالگر به سرعت از هم خواهند پاشید، ثانیاً انسجام و همآهنگی در میان بخش های مختلف آن به شدت ضعیف است و ثالثاً تعداد مجموعی آنها بصورت واقعی خیلی کمتر از تعداد آنها در روی کاغذ است. به جرئت می توان گفت که چنانچه نیروهای جنگی اشغالگر کلاً از کشور خارج شوند، نیروهای پوشالی رژیم دست نشاندۀ فعلی حتی در زمان کمتری نسبت به زمان فروپاشی اردوی پوشالی نجیب از هم خواهد باشید.**

**این نیروها مجموعاً به شدت فاسد هستند. موقعیت های افسری، بسته به رتبه و میزان درآمد افسران، تقریباً بطور مطلق یا در بدل رشوه های هنگفت بدست می آید یا از طریق واسطه. حتی سربازان ساده و خورد ضابطان نیز نمی توانند بدون رشوه یا واسطه استخدام گردند. به همین جهت این نیروها متشکل از نیروهای داوطلب نیستند که با انگیزۀ جنگیدن در این قوت های مسلح جلب و جذب شده باشند، بلکه متشکل از کسانی هستند که با رشوه و واسطه در آنها شامل می گردند تا از طریق رشوه و اختلاس و چور و چپاول ثروت اندوزی نمایند یا حداقل راهی برای امرار معاش بدست بیاورند.**

**استخبارات رژیم نیز متفرق و متشتت است و هر بخش فعالیت های خود را پیش می برد. بخش های مهمی از استخبارات رژیم را بقایای استخبارات ساخته و پرداخته شده توسط کی. جی. بی و دارو دستۀ نجیب مزدور تشکیل می دهد . یک بخش دیگر آن مربوط به دسته های متعلق به شورای نظار جمعیت اسلامی یعنی دارو دستۀ ساخته و پرداخته شده توسط احمدشاه مسعود و سپس مارشال فهیم است، بخصوص در کابل، شمالی و بخش هایی از شمال کشور. بخش دیگر، دارو دسته های سازماندهی شده توسط جناح حامد کرزی است که هرگونه افراد و اشخاص در میان آنها وجود دارد و معمولاً افراد خریده شده ای هستند که وفاداری سیاسی خاصی به رژیم ندارند و در واقع آشنای مطلب پولی شان هستند. در هر حال، فساد آنچنان در رگ رگ رژیم دست نشانده ریشه دوانده است که استخباراتش برای سوء استفاده و زر اندوزی حتی برای افراد بناحق دوسیه های سیاسی ترتیب می کنند و در بدل پول این دوسیه های سیاسی جعلی را می فروشند. در چنین جوی حتی دوسیه های سیاسی واقعی نیز در بدل پول بصورت قسمی یا کلی فروخته می شوند.**

**اشغالگران امپریالیست و در راُس آنها اشغالگران امپریالیست امریکایی برای این "قوای امنیتی" پوشالی، بنا به گفتۀ خود شان تا حال ده ها میلیارد دالر خرچ کرده اند و بعد از این نیز باید سالانه میلیارد ها دالر خرچ نمایند. این مخارج از معاشات سربازان و افسران گرفته تا تمامی احتیاجات تسلیحاتی و حتی تهیۀ یونیفورم نظامی، مواد غذایی مورد ضرورت و ساختمان پایگاه های نظامی را در بر می گیرد. اخیراَ یکی از مقامات عالیرتبۀ دولتی امریکا مدعی شد که ده ها هزار میل اسلحۀ کمکی دولت امریکا به "نیروهای امنیتی" رژیم مفقود گردیده است. بی جهت نیست که سلاح های کمری و سبک امریکایی در معاملات قاچاقی خرید و فروش اسلحه در افغانستان راه باز کرده است.**

 **ادارۀ ملکی رژیم دست نشاندۀ اشغالگران در افغانستان نیز فاسد ترین ادارۀ ملکی در دنیا است. ادارات ملکی این رژیم، و در راس آن قضای به شدت فاسد رژیم، از مراجعین خود سالانه چند میلیارد دالر رشوه می گیرند. مقرری های جدید در ادارات رژیم، در هر سطحی، بصورت عموم یا از طریق رشوه صورت می گیرد و یا از طریق واسطه. کمیسیون ها و ادارت مختلفی که یکی پس از دیگری گویا بخاطر مبارزه علیه فساد اداری تشکیل می گردند، بیشتر از پیش به فساد دامن می زنند و عمق و گستردگی فساد را بیشتر می سازند، زیرا مفسدین اصلی و بزرگ در موقعیت های بالایی رژیم قرار دارند. آنها تا حال دو میلیون جریب زمین دولتی را غصب کرده اند و عدۀ زیادی از آنها را سردمداران باندهای قاچاق مواد مخدر تشکیل می دهند. بالاتر از آن حتی قصر ریاست جمهوری رژیم راساً از دولت های امپریالیستی و ارتجاعی خارجی پول می گیرد تا منافع آن ها را در افغانستان تامین نماید. همین گونه کانـدیـدهـای ریاسـت جمهوری رژیم از مراجع و منابع خارجـی رشـوه می گیرند تا بعد از رسـیدن به قدرت برای آنها خدمت نمایند و منافع شان را در کشور تامین نمایند.**

**در واقع فساد گسترده و عمیق در رژیم از ماهیت دست نشاندگی رژیم بر می خیزد. یک رژیم وطنفروش و متشکل از خاینین ملی در ماهیت خود یک رژیم فاسد است و نمی تواند چنین نباشد.**

**منبع اصلی فساد در افغانستان اشغالگران و سیاست های اشغالگرانۀ آنها در کشور است. کمک های خارجی امپریالیستی و ارتجاعی به افغانستان سراسر فساد آلود و فساد آور است. مجموع پول های حیف و میل شدۀ این کمک ها توسط خود خارجی ها در عرصه های نظامی و ملکی، شاید به ده ها میلیارد و حتی صدها میلیارد دالر برسد. رشوه دهی های آنها به مزدوران شان، که از یک جاسوس ساده گرفته تا وزیران کابینۀ رژیم و حتی قصر ریاست جمهوری رژیم، تحت نام های مختلف، از قبیل معاشات فوق العاده، قرارداد های نظامی و ملکی و غیره، را در بر می گیرد و به شدت قابل انزجار و نفرت آور است، خود راه دیگری برای ترویج فساد در درون رژیم محسوب می گردد.**

**حاکمیت دست نشاندۀ متشکل از خاینین ملی خادم و خدمتگار متجاوزین و اشغالگران امپریالیست از لحاظ طبقاتی بخش عمدۀ فیودال ها و کمپرادوران را نمایندگی می کند. گردانندگان این حاکمیت، عناصر جنایتکار، رهزن و چپاولگری هستند که در ویرانی های کشور و دربدری مردمان آن، بصورت مستقیم و یا غیر مستقیم، نقش های مهمی بازی کرده اند. این ترکیب اساسی حاکمیت پوشالی، که توسط خاینین ملی در بن به وجود آمد و توسط لویه جرگه های "اضطراری" و یا "اساسی" و سرهمبندی به اصطلاح قانون اساسی و سپس توسط چند انتخابات نمایشی ریاست جمهوری و پارلمانی توسط اشغالگران امپریالیست ادامه یافت، تا حال اساساً دست نخورده باقی مانده است و در آینده نیز نمی تواند دچار تحول ماهوی و جدی گردد. آخرین انتخابات رژیم، بجای اینکه باعث استحکام رژیم گردد، بیشتر از پیش حالت بحرانی آن را به نمایش گذاشت و ماهیت دست نشاندگی عمیق آنرا بر همگان واضح ساخت.**

**خیانت ملی و نگهبانی از استثمار طبقاتی فیودالی و بورژواکمپرادوری در ذات و سرشت این حاکمیت دست نشانده، که سرنوشت آن را از ابتدا تا انتها رقم می زند، ریشه دارد. شوونیزم و ستمگری ملی و مردسالاری فیودال کمپرادوری، خصلت های اجتماعی برجستۀ این حاکمیت ارتجاعی ستمگر را تشکیل می دهد. هویت ارتجاعی مذهبی یکی از تبارزات مهم ماهیت ضد دموکراتیک این حاکمیت استبدادی را می سازد.**

**شر این رژیم فقط از طریق اخراج قهری اشغالگران از کشور و سرنگونی قهری این رژیم از سر افغانستان و مردمان افغانستان کم می شود.**

**ج - سومین برنامۀ سیاسی اشغالگران و رژِیم دست نشانده برای افغانستان، ایجاد و تحکیم به اصطلاح نظام دموکراتیک برای افغانستان و ایجاد ده ها حزب سیاسی انقیاد طلب و طرفدار اشغالگران در کشور بوده است.**

**اما نظام به اصطلاح دموکراتیکی را که اشغالگران امپریالیست برای افغانستان آورده اند، حتی طبق معیارهای بورژوا دموکراتیک کهن و لیبرالی نیز یک نظام واقعی دموکراتیک نیست.**

**اولاً به این جهت که استقرار دموکراسی در یک کشور، مستلزم استقلال کشوری و آزادی ملی مردمان یک کشور است و مادامی که کشور تحت اشغال نیروهای خارجی امپریالیستی و ارتجاعی قرار داشته و از استقلال برخوردار نباشد و مردمان کشور آزادی ملی شان را از دست داده باشند، چیزی بنام دموکراسی نمی تواند در آن وجود داشته باشد.**

**ثانیاً به این جهت که یک نظام بـورژوا دمـوکـراتـیـک نـمـی تـوانـد بـر نهادهای غیر منتخب فیودالی، مثل لویه جرگه، بصورت اساسی تکیه داشته باشد. رژیم دست نشانده حتی قانون اساسی خود را در یک لویه جرگه به تصویب رسانده است و نه در یک مجلس موسسان انتخابی. غیر از آن، رژیم دست نشانده به هر مناسبت مهمی مثل تعیین حکومت موقت، صلح با طالبان، امضای توافقنامۀ استراتژیک با اشغالگران امریکایی و ناتو صلح با مخالفین مسلح و امضای قرار داد امنیتی با اشغالگران امریکایی، بجای تکیه روی پارلمان رژیم به تدویر لویه جرگه ها اقدام کرده و تصمیم گیری ها در مورد این مسایل مهم را در همین جرگه های غیر منتخب فیودالی اتخاذ کرده است.**

**گذشته از این ها، چندین انتخابات ریاست جمهوری و پارلمانی و شوراهای ولایتی رژیم، در واقع نه انتخابات بلکه اقدامات به اصطلاح انجویی ای بوده است که رژیم با راه اندازی آنها توانسته است هر بار صدها میلیون دالر از "دونر" های خارجی به چنگ آورد. این پول ها نه تنها توسط مقامات بالایی رژیم حیف و میل شده است بلکه با این پول ها هزاران نفر برای پیشبرد به اصطلاح انتخابات توسط به اصطلاح کمسیون انتخابات خریده شده و بکار گمارده شده اند، هزاران نفری که هر فصل انتخابات برای شان، فصل برداشت خرمن است. برای اینها فصل انتخابات نه تنها فصل گرفتن معاش دالری از کمسیون انتخابات است، بلکه فصل فروش کارت های جعلی انتخاباتی، جعلکاری های دالری برای کاندیدان و سهم گیری دالری در خرید و فروش کاندیدان بهم دیگر است. این بازار آنقدر گرم است که حتی عناصر کلاش و خود فروختۀ پناهنده به کشورهای همجوار در فصل برپایی آن به داخل کشور می آیند و در این بازار داخل می شوند تا طی یکی دو ماه خرچ سالانۀ خود را تدارک ببینند و تا یکسال دیگر راحت بخورند و بخوابند.**

**بنابرین وقتی انتخابات از اساس مبتنی بر رشوه گیری های صدها میلیون دالری از "دونر" های خارجی باشد، کاملاً طبیعی است که جریان برپایی و پیشرفت آن نیز مملو از تقلبات و خرید و فروش های میلیون دالری و ده ها میلیون دالری باشد. کاندیدهای ریاست جمهوری رژیم دست نشانده از قدرت های خارجی امپریالیستی و ارتجاعی و سرمایه داران پول می گیرند و با این پول ها برای خود شان کاندیدهای معاونیت ریاست جمهوری و تیم انتخاباتی می خرند. کاندیدهای معاونیت ریاست جمهوری نیز با پول های گرفته شده از رئیس تیم انتخاباتی مربوطه، برای شان تیم های انتخاباتی می خرند، دعوت های بزرگ و محافل وسیع ترتیب می دهند تا برای خود و رئیس شان تبلیغات صورت بگیرد. حتی در صورت ضرورت، تیم های انتخاباتی ریاست جمهوری رژیم، افرادی را برای برپایی تظاهرات خریداری می کنند و آنها را بسیج می نمایند که برای تیم انتخاباتی شان شعار بدهند و نمایش قدرت اجرا نمایند و حتی تفنگ کشی کنند. چندین انتخابات پارلمانی و شوراهای ولایتی رژیم همین گونه بوده است و همین گونه باقی خواهد ماند.**

**در انتخابات قبلی ریاست جمهوری رژیم، حامد کرزی یک و نیم میلیون رای تقلبی داشت و عبدااله نیز یک میلیون رای تقلبی. اما در دور دوم آخرین انتخابات ریاست جمهوری رژیم، که تکلیف آن بعد از چندین ماه کشمکش انتخاباتی تعیین شد، طبق گفتۀ کاندید پیشتاز در دور اول این انتخابات، 3 میلیون رای تقلبی وجود داشت، یعنی 500000 رای تقلبی بیشتر از مجموع آرای تقلبی در انتخابات قبلی ریاست جمهوری رژِیم. برعلاوه این انتخابات نشان داد که در نهایت، این رای دهی مردم نیست که سرنوشت انتخابات را تعیین می نماید، بلکه تصمیم گیری اوباما و جان کیری است که در نهایت تعیین کننده بوده و نه تنها سرنوشت انتخابات بلکه چگونگی ساختار آیندۀ رژِیم را نیز، در چهارچوب یک سازش ارتجاعی و امپریالیستی، تعیین می نماید.**

**سیاستی را که سوسیال امپریالیست های اشغالگر شوروی از طریق ایجاد و تقویت "حزب دموکراتیک خلق" در افغانستان پیش بردند، اشغالگران امریکایی و متحدین شان از طریق ایجاد و تقویت ده ها حزب مزدور پیش برده اند. اما در واقع این برنامه نه در جریان یک سلسله اقدامات سیاسی مشخص و بر مبنای افکار سیاسی بلکه به عنوان یک اقدام انجویی برای دریافت پول از "دونر" های خارجی صورت گرفته و می گیرد. به همین جهت حزب سازی ها و حزب بازی های انجویی یکی از ناموفق ترین برنامه های سیاسی اشغالگران برای به اصطلاح دموکراتیزه کردن افغانستان بوده و هست. این احزاب تا حال نتوانسته اند نقش مشخصی در چندین انتخابات رژیم بازی نمایند و هر بار مجبور بوده اند از احزاب جهادی و یا شخصیت های منفرد بی آبرو تر از خود شان دنباله روی نمایند.**

**دوم - بـرنـامـه اقـتـصـادی:**

**برنامۀ اقتصادی اسـتعـمارگـرانه افـغـانسـتان دارای دو جنبه بوده اسـت: یک جـنـبـۀ آن سـاخـتـمـان خود زیـر سـاخت استعمارگرانۀ اقتصادی بوده و جنبۀ دیگر آن فراهم آوردن امکانات اقتصادی برای عرصه های سیاسی، فرهنگی و اجتماعی مرتبط با این اقتصاد استعمارگرانه.**

**از آنجایی که در این طرح، از ابتدا فرض بر آن بوده که جامعۀ افغانستان برای ساختمان اقتصاد آشفته و نزدیک به انهدام خود و فراهم آوری امکانات اقتصادی برای ساختمان سایر عرصه ها، فاقد زمینه ها و امکانات بالقوه و بالفعل اقتصادی است، هر دو جنبۀ متذکره به صورت عمده متکی به کمک های دولت های امپریالیستی و ارتجاعی خارجی مختلف بوده است و کماکان همین گونه هست.**

**بنابرین برنامۀ جامع برای بازسازی اقتصادی وجود نداشته و ندارد و کمک های پرداخته شده نمی توانسته و نمی تواند بصورت هماهنگ به مصرف برسد. هر مرجع کمک کنندۀ خارجی، طرح ها، نقشه ها و اهداف خود را دنبال کرده و دنبال می نماید و در نتیجه مجموع برنامه با هرج و مرج همراه بوده و همراه خواهد بود و در مسیرهای مختلفی پیش رفته و خواهد رفت. این وضعیت در اسـاس از آنجا ناشـی می شود که اشغالگران "رسالت" خود دانسته و می دانند که اقتصاد مبتنی بر خصوصی سازی افراطی را در افغانستان برقرار نمایند. آنها همانگونه که سرمایه داری بروکراتیک شوروی سوسیال امپریالیستی را اقتصاد به اصطلاح سوسیالیستی می دانستند، کل سکتور دولتی اقتصاد افغانستان را به عنوان نشانه هایی از به اصطاح تمایلات سوسیالیستی دورۀ داود خان و دورۀ رژِیم کودتای هفت ثور و حضور اشغالگرانۀ سوسیال امپریالیست های شوروی در افغانستان مشخص کردند و با پیشبرد نقشۀ نابودی موسسات اقتصادی دولتی و یا خصوصی سازی آنها، زمینه های وسیع چور و چپاول این موسسات دولتی توسط دست نشاندگان شان را فراهم کردند.**

**درین میان چپاولگری های "موسسات کمک رسانی خصوصی" خارجی و داخلی (انجوها) نیز قابل توجه و در خور یادآوری است. انجوها، بخصوص انجوهای بزرگ خارجی، یکی از مراجع مهم چور و چپاول اقتصادی در افغانستان است. قدرت های خارجی، به ویژه قدرت های امپریالیستی اشغالگر، آنچه را که با یک دست برای به اصطلاح کمک به ساختمان اقتصادی افغانستان می دهند، با چندین دست دیگر دوباره پس می گیرند. یکی از این دست ها انجوهای بزرگ خارجی است. دست دیگر متخصصین خارجی ای است که با معاشات ماهانۀ ده ها هزار دالری و حتی صدها هزار دالری در افغانستان استخدام یا در واقع نصب می شوند. یک دست چپاولگر دیگر هم شرکت های بزرگ خارجی است که غالباً بدون انجام هیچ کاری و صرفاً با تکیه بر نیروهای اشغالگر شان در افغانستان، عمدتاً امتیاز قراردادهای اقتصادی را چند برابر از مصارف واقعی آن در اختیار می گیرند. این شرکت ها معمولاً قرارداد ها را به شرکت های فرعی خارجی و داخلی تسلیم می نمایند و منافع خالص خود را بر می دارند. شرکت های فرعی نیز در موارد معینی قرار دادها را به شرکت های فرعی کوچکتری می سپارند و منافع خالص شان را بر می دارند و یا خودشان قرارداد ها را اجرا می کنند و منافع بیشتری به چنگ می آورند.**

**مجموعۀ این عوامل باعث گردیده است که طرح به اصطلاح کمک رسانی های اقتصادی دولت های امپریالیستی و ارتجاعی خارجی برای ساختمان اقتصادی افغانستان حالت رقت انگیز و مسخره ای بخود بگیرد.**

**از آنجاییکه زیر ساخت اقتصادی مطمئن برای بهره برداری امپریالیستی گسترده از منابع طبیعی و نیروی کار ارزان افغانستان وجود نداشته است و هنوز هم وجود ندارد، صدور وسیع سرمایه های خصوصی امپریالیستی به کشور در طی 13 سال گذشته مقدور نبوده و هنوز هم مقدور نیست، زیرا که فیصدی بهره دهی آن ناچیز خواهد بود. از جانب دیگر دوام حالت اشغال کشور که نشاندهندۀ دوام جنگ و دوام حالت بی امنیتی در آن است، سرمایه گذاری های خارجی را با ریسک و خطر مواجه می سازد و این چیزی نیست که سرمایه گذاری های خصوصی امپریالیستی را در افغانستان بطور موثری تشویق نماید.**

**البته تا آنجاییکه امپریالیست های متجاوز و اشغالگر توانسته اند، با بهره برداری غارتگرانۀ امپریالیستی از منابع طبیعی و زراعتی و نیروی کار ارزان افغانستان، هزینه های نظامی و غیر نظامی شان را در افغانستان حد اقل تا حدی جبران نموده اند. در حال حاضر مهم ترین مورد این بهره برداری به کشت و تجارت تریاک مربوط می شود که سالانه ده ها میلیارد دالر به امپریالیست ها منفعت می رساند. امپریالیست های اشغالگر و رژیم دست نشاندۀ شان، در طی 13 سال گذشته، مداوماً از ضرورت مبارزه علیه کشت و قاچاق مواد مخدر داد سخن سر داده اند، اما در عمل به ترویج آن پرداخته اند و کشت و قاچاقش را پیوسته گسترش داده اند. هم اکنون بیشتر از 90% مواد مخدر جهان در افغانستان تولید می شود. قیمت مجموعی مواد مخدر تولید شده در افغانستان در سال گذشته در حدود 100 میلیارد دالر ارزش داشته است که ازین میان صرفاً کمتر از 5 میلیارد دالر آن به مولدین و قاچاقبران افغانستانی و 96 میلیارد دالر آن به دارو دسته های متعدد مافیایی خارجی تعلق گرفته است.**

**علاوتاً امپریالیست ها منابع مهم زیر زمینی کشور را نیز تا آنجایی که برای شان مقدور بوده است مورد غارت و چورو چپاول قرار داده اند. یکی از تازه ترین موارد این چور و چپاول، استخراج ظاهراً خود سرانۀ معدن طلای بغلان توسط یک شرکت خارجی است. نمونۀ دیگر اینگونه چور و چپاول، استخراج ظاهراً خود سرانۀ معدن سنگ لیتیم ولایت غزنی در طی چند سال گذشته بوده است که کار آن به رسوایی کشید و عاقبت حتی شورای ولایتی غزنی علیه آن اعتراض کرد، اما نتوانست معلوم نماید که شریک جرم اصلی "خارجی ها" والی غزنی بوده است یا رئیس جمهور رژیم دست نشانده. اخیراً یک شرکت امریکایی قرار داد استخراج این معدن را برده است و کار استخراج آن را به یک شرکت مربوط به سید منصور نادری ( پسر سید کیان رهبر اسماعلیه های افغانستان) سپرده است. یک نمونۀ دیگر معدن طلای زرکشان در ولایت غـزنـی است. در مـیـان اهـالـی اطـراف ایـن مـعـدن وسـیـعـاً شایـع است که امریکایی ها طلای این معدن را می برند.**

**امپریالیست های اشغالگر امریکایی از زمان اشغال افغانستان تا حال، تفحصات، به ویژه تفحصات هوایی، وسـیعی را برای برآورد مقدار و ارزش منابع زیر زمینی افغانستان انجام داده اند. نتیجۀ تفحصات تا کنونی آنها نشان می دهد که کل ارزش منابع زیر زمینی افغانستان [بیشتر از] سه تریلیون ( سه هزار میلیارد) دالر است. این تفحصات همچنان ادامه دارد و این احتمال قویاً موجود است که هنوز هم منابع کشف نشدۀ ارزشمندی وجود داشته باشد که کشف و محاسبۀ دقیق ارزش آنها مستلزم تفحصات زمینی، نمونه برداری های خاک و سنگ و یا برمه کاری های امتحانی باشد.**

**امپریالیسـت های اشـغالگر امریکایی از یکجانب اجازه می دهند که قراردادهای اسـتخراج معادن در افغانسـتان توسط شرکت های خارجی در داوطلبی ها نهایی شود و از جانب دیگر برای شرکت های خارجی برندۀ این داوطلبی ها از سایر کشورها، مثلاً شرکت چینی برندۀ قرارداد استخراج معدن مس عینک در لوگر، به انحای مختلف مزاحمت ایجاد می نمایند تا در قرار دادها شریک شوند و یا به عنوان قدرت غالب در افغانستان از آنها باج بگیرند. مزاحمت های ایجاد شده توسط دارو دستۀ رشید دوستم برای شرکت چینی دیگری که قرارداد استخراج معدن نفت در یکی از مناطق نفت خیز سمت شمال کشور را برده است، نیز ممکن است توسط اشغالگران امریکایی بصورت مستقیم و یا غیر مستقیم، مثلاً از طریق تحریکات توسط ترکیه، دامن زده شده باشد.**

**در هر حال رشد سرمایه گذاری های داخلی و خارجی در سکتورهای تولیدی اقتصاد افغانستان در طی 13 سال گذشته، برای استثمار نیروی کار ارزان کشور آنچنان کم دامنه و محدود بوده است که هنوز هم بیکاری معضلۀ اصلی اقتصادی اکثریت بسیار عظیمی از کارگران افغانستان است و نیروی کار بی اشتغال این کشور هنوز هم در بازار های کار کشورهای همسایه، کشورهای خلیج و سایر کشورهای اطراف و اکناف جهان سرگردان است و صدور نیروی کار ارزان کشور ما به کشورهای خارجی، و آنهم غالباً بصورت قاچاقی و غیر قانونی، یکی از صادرات عمدۀ اش را تشکیل می دهد.**

**گرچه در سکتورهای تولیدی اقتصاد بعضاً سرمایه های نسبتاً بزرگ کمپرادور و بروکرات داخل شده و به دلیل حمایت های بروکراتیک داخلی و حمایت های خارجی وضع نسبتاً با ثباتی دارند، اما بیشتر سرمایه های متوسط و کوچک در این سکتور فعالیت دارند. این سرمایه ها که بیشتر به تولید کوچک و متوسط می پردازند، از طرف سرمایه های تجاری بزرگ که غالباً انحصاری و دارای خصلت بروکراتیک هستند و همچنان از طرف سرمایه های متوسط و کوچک تجاری، که قسمت زیادی از تجارت شان قاچاقی است، شدیداً تحت فشار قرار دارند و پیوسته به ورشکستگی کشانده می شوند.**

**بازار افغانستان در قدم اول متکی به پول های بادآوردۀ خارجی است که از مجراهای بروکراتیک و غیر بروکراتیک داخل کشور می گردد. برعلاوه تولید و فروش مواد مخدر نیز یک منبع مهم قدرت خرید در بازار افغانستان است. علاوه از این دو منبع بزرگ قدرت خرید، فروش نیروی کار در خارج از کشور نیز یک منبع مهم است که بیشتر به افراد و خانواده های فقیر و نسبتاً فقیر تعلق دارد. کالاهای مورد نیاز روزانۀ قابل فروش در بازار افغانستان بیشتر از کشورهای همسایه و نزدیک مثل چین، پاکستان، ایران، ازبکستان و ترکیه وارد می گردد. کالاهای وارداتی جاپانی نیز تا حدی به بازار افغانستان وارد می شود. اما در این بازار تا حال کالاهای وارداتی امریکایی و اروپایی خیلی کم راه باز کرده است. مهم ترین کالای وارداتی از غرب، مخصوصاً آلمان، موترهای بس مسافربری و لاری های بارکش لیلامی و مستعمل بنز است که یک منبع مهم آلودگی محیط زیست در افغانستان محسسوب می شود.**

**معمولاً کالاهای تولید شده در داخل افغانستان از قدرت رقابت با کالاهای وارداتی، بخصوص از لحاظ قیمت، برخوردار نیستند. به همین جهت مراکز سکتور تولیدی از سوی کالاهای وارداتی به شدت تحت فشار قرار دارند و معمولا نمی توانند برای کالاهای تولید شدۀ شان بازار فروش در داخل کشور پیدا نمایند و چون از لحاظ تسهیلات تولیدی مثل نیروی برق و غیره نیز پیوسـته در مضیـقه قـرار دارند، معمولاً به سوی ورشکستگی سوق داده می شوند و سیر رو به پیشرفت ندارند.**

**سطح تقاضا در بازار افغانستان را در قدم اول پول های بادآوردۀ خارجی از مجراهای بروکراتیک و غیر بروکراتیک و در قدم دوم پول های بدست آمده از تولید و قاچاق مواد مخدر تعیین می نماید. این پول ها بطور معمول در اختیار یک اقلیت کوچک قرار می گیرد و این اقلیت کوچک را از قدرت خرید خوب برخوردار می سازد. اما قیمت ها برای اکثریت مردمان افغانستان کمر شکن و غیر قابل پرداخت می گردد و چون روز به روز سیر صعودی می پیماید، دسترخوان اکثریت مردم روز بروز تهی تر، لباس شان کهنه تر و حالت شان پژمرده تر می گردد.**

**سـطـح تقاضا در بازار کار افغانسـتان نیز روز بروز پایین تر می آید، در حالیکه سـطح عـرضۀ نیروی کار آماده برای فروش، به دلیل محـدودیـت های روز افزون برای خـرید نیروی کار سـرگـردان افـغـانـسـتـان در کشـورهای همسایه و کشورهای دورتر، روز به روز بیشتر می گردد. به همین دلیل تجمع کارگران روز مزد در چهارراهی های شهرهای کشور روز به روز بیشتر و وسیعتر می گردد. بطور معمول اکثریت این کارگران سرگردان برای فروش روزانۀ نیروی کار شان، بدون یافتن کار و در نتیجه با دستان خالی به خانه های شان بر می گردند.**

**یکی از پر رونق ترین بخش بازار افغانستان را بخش خرید و فروش تیلیفون های سیار و خرید و فروش سیمکارت ها و کریدیت کارت های تیلیفون های سیار تشکیل می دهد. یکی از انگیزه های مهم رونق بخشی این سکتور از سوی اشغالگران و رژِیم، اهداف اطلاعاتی و امکان یابی سهل برای کنترل مردم در کشور است. یقیناً نمی توان استفاده از این وسیلۀ ارتباطی را تحریم کرد، اما باید بصورت جدی متوجۀ جوانب اطلاعاتی آن نیز بود. این بخش بطور روزافزون با بخش تکنالوژی معلوماتی در حال پیوند قرار داشته و هر دو در طی چند سال اخیر رونق نسبتاً گسترده ای در کشور پیدا نموده اند و به همان میزانی که ارتباطات میان اهالی را سهل تر و آسان تر ساخته، به همان میزان نیز امکان کنترل مردم توسط اشغالگران و رژیم را آسان تر و ساده تر ساخته است.**

**سکتور زراعت و مالداری افغانستان، غیر از بخش تولید مواد مخدر، حالت زاری دارد. اشغالگران و رژیم دست نشانده در طول 13 سال گذشته حتی یک کار زیر بنایی و اساسی نیز برای سکتور زراعت افغانستان انجام نداده اند. اشغالگران و رژیم حتی برای حل و فصل منازعات مربوط به این سکتور در میان اهالی، مثلاً اهالی ده نشین و کوچی ها، نه تنها کاری انجام نمی دهند، بلکه عمداً و توسط جنگ سالاران خاین و تفرقه افگن، این منازعات را تا سطح برخوردهای مسلحانه می کشانند که در اثر آن سالانه تعداد زیادی از اهالی فقیر ده نشین و کوچی کشته می شوند و در نتیجه منازعات مذکور پیچیده تر شده و حل آن ها مشکل تر می گردد.**

**سیر رو به رشد نقل مکان روستاییان به شهرها، که صرفاً دلایل اقتصادی ندارد، بلکه توسط جنگ سالاران و معامله گران زمین و خانه در شهرها نیز تشویق می گردد، در بعضی از مناطق کشور به حدی وسیع است که بخش های معینی از زمین های زراعتی در روستاهای خالی شده غیر قابل استفاده می ماند و زرع نمی گردد. جنگ سالاران عمداً مردم را از روستاها به شهرک کلبه های اطراف شهرها می کشانند تا از آنها هم به عنوان پایه های اجتماعی نفوذ سیاسی شان و هم به عنوان پایه های اجتماعی چور و چپاول های اقتصادی شان، مثل فروش زمین های غصب شدۀ دولتی بالای آنها توسط تعداد زیادی از معامله گران وابسته به خودشان، استفاده نمایند. شهرک کلبه های اطراف شهرهای افغانستان اکثراً مثل کمپ های مهاجرین در پاکستان حیثیت مراکز نفوذ جنگ سالاران جهادی و ملیشه یی را بخود گرفته است. البته این کلبه آباد ها بطور عمده مرکز تجمع زحمتکشان کنده شده از روستاها هستند و می توانند برای ما حیثیت میدان های مبارزاتی اطراف شهرها را داشته باشند، اما به شرط اینکه قواعد مبارزه در این میدان ها را بخوبی در نظر بگیریم و رعایت کنیم.**

**حالت زار سـکتـور زراعتی و مالداری افغانسـتان را از این واقعـیت تلخ می توان بخوبی اندازه گـیری نمود که کشـور زراعتی و مالداری ای مثل افغانستان که از لحاظ تولید مواد غذایی زراعتی و حیوانی تا قبل از کودتای 7 ثور 1357 خود کفا بود و صرفاً در سال های خشک سالی ناچار بود یک مقدار غله و مواد غذایی دیگر وارد نماید، اکنون هم از لحاظ مواد غذایی زراعتی و هم از لحاظ مواد غذایی حیوانی تا حد زیادی به کشور وارداتی ای مبدل شده است که از لبنیات مثل قیماق و ماست و دوغ گرفته تا تخم مرغ و تا گوشت گاومیش و از غله جات گرفته تا حبوبات مورد احتیاج اهالی شهر نشین خود را از خارج وارد می سازد. تولیدات زراعتی و مالداری افغانستان به آنچنان حال زاری افتاده است که حتی بعضی از مناطق روستایی کشور ضرورت های اولیۀ غذایی شان مثل آرد و روغن را از شهر ها تامین می نمایند. برعلاوه کشت برنج در کشور آنچنان محدود و کم شده است که اکنون برنج تقریباً بطور کل یک قلم غذایی وارداتی محسوب می گردد.**

**این در حالی است که سالانه در حدود 36 میلیارد متر مکعب آب شیرین قابل استفاده در زراعت، به دلیل مهار نشدن دریاهای خروشان کشور بصورت مفت و مجانی به کشورهای همسایه می ریزد، ولی دهقانان کشور آب زراعتی کافی برای کشت و زراعت شان، و حتی در مناطق بسیاری آب صحی برای نوشیدن، در اختیار ندارند. قیمت این آب بلا استفاده طبق نرخ بین المللی حداقل 36 میلیارد دالر می گردد. با وجود این ما مردمانی هستیم که در یک کشور دارای منابع بزرگ و عظیم آبی، تشنه لب زندگی می کنیم، کشوری که قسمت اعظم زمین های قابل کشت آن به دلیل عدم دسترسی به آب، غیر قابل زرع باقی مانده است و قسمت بزرگی از کشت زمین های قابل زرع آن را نیز کشت للمی تشکیل می دهد.**

**کل این وضعیت ناشی از سلطۀ مناسبات نیمه فیودالی بر روستاهای کشور است و راه حل اساسی آن نیز فقط می تواند برهم زدن اساسی این مناسبات از طریق برچیدن مناسبات نیمه فیودالی و توزیع زمین به دهقانان طبق اصل انقلابی "زمین از ان کشتکار" یعنی اجرای انقلاب ارضی در کشور باشد. فقط بدین وسیله می توان به آسانی و مصارف اندک و قابل تحمل، روستاییان تجمع کرده در کلبه نشین های اطراف شهر ها را از این محلات تجمع غیر مولد بیرون کشیده و مشکل شهرهای باد کرده از یک جانب و مشکل روستاها و زراعت و مالداری بی رونق از جانب دیگر را حل و فصل کرد.**

**شهرهای باد کرده و غیر مولد، نتیجۀ سیاست های اشغالگرانۀ امپریالیست های امریکایی و متحدین شان و همچنان سیاست های وطنفروشانه و خاینانۀ رژِیم دست نشانده و متناسب با این سیاست ها است و نمی تواند در چوکات سیاست های اشغالگرانۀ امپریالیستی و ارتجاعی وطنفروشانه راه حل اساسی داشته باشد.**

**مجموع مسایل فوق به روشنی نشان می دهد که برنامۀ اقتصادی اشغالگران امپریالیست و رژیم دست نشاندۀ شان برای افغانستان حتی در حد یک برنامۀ ارتجاعی و امپریالیستی نیز یک برنامۀ موثر و کارآمد نبوده است. این برنامه حتی در چوکات راه حل های امپریالیستی و ارتجاعی نیز نتوانسته است روزنه های امیدوارکننده ای برای مداوای اقتصاد بیمار و در حال نزع افغانستان بگشاید.**

**بطور خلاصه باید گفت که برنامۀ اقتصادی کنونی افغانسـتان، یک برنامۀ اقتصادی مسـتعمراتی- نیمه فیودالی اسـت. مستعمراتی بودن این برنامه جنبۀ عمدۀ آن را میسازد. این جنبه حاکی از آن است که در این برنامه مسئلۀ عمده، تامین منافع و خواسته های اشغالگران در جهت تحکیم و تداوم موقعیت اشغالگرانۀ شان در افغانستان است. در چنین برنامه ای، منافع ملی افغانستان بطور عمده نقش بازی نمی نماید و آنچه در آن عمدتاً مطرح است تامین منافع اشغالگران است. در یک کلام این برنامه ترجمۀ اقتصادی ستمگری ملی امپریالیستی در شکل مستعمراتی آن است. جنبۀ دیگر این طرح نیمه فیودالی بودن آن است. دست نخورده باقی ماندن مناسبات ارضی و مالکیت های فیودالی یک رکن اصلی این برنامۀ اقتصادی را تشکیل می دهد. این رکن هم توسط اشغالگران و هم توسط دست نشاندگان شان به صراحت بیان می گردد. حتی پروگرام هایی برای اصلاحات جزئی و قسمی نیز درینمورد وجود ندارد.**

**طرح اقتصادی اسـتعمارگرانۀ افغانسـتان، حلقه ای از حلقات کل زنجیر گلوبلازیسـیون امپریالیستی را تشکیل میدهد و تابع عملکردها و در آمدها و برآمدهای سرمایه های امپریالیستی در سطح جهانی است. در واقع همین چهارچوب بین المللی امپریالیستی است که در حال حاضر افغانستان را به عنوان معبر گذرگاهی نفت و گاز و برق صادراتی آسیای میانه، صادر کنندۀ مواد مخدر و صادر کنندۀ نیروی کار ارزان، معین و مشخص می نماید. این حالت کل برنامۀ فعلی اقتصادی برای افغانستان و کل اقتصاد افغانستان را بی ثبات ساخته و سرنوشت غیر مطمئنی را بر آن مستولی نموده است.**

**واضح است که سلطۀ نیروهای اشغالگر بر کشور و ورود سرمایه های امپریالیستی به آن توام با تاثیرگذاری های سرمایه های دلال، خواهی نخواهی بصورت خود بخودی تغییرات و تحولات معینی در مناسبات نیمه فیودالی موجود ایجاد می نماید. ولی این تغییرات و تحولات تا آنجاییکه در چشمرس قرار دارد، در حدی نخواهد بود که سلطۀ مناسبات نیمه فیودالی در جامعه را در کوتاه مدت بر اندازد. بناءً مسئلۀ دهقانی و حل مسئلۀ ارضی کماکان به مثابۀ مسئلۀ عمدۀ اقتصادی جامعه باقی می ماند. حتی ممکن است استثمار فیودالی در پیوند با استثمار توسط سرمایه های امپریالیستی و سرمایه های دلال، اشکال و شیوه های منفور تری نیز بخود بگیرد. سرمایه های امپریالیستی و دلال در کشورهای تحت سلطه، منجمله افغانستان، صرفاً تاثیرات سرمایه دارانه ندارند، بلکه جنبه هایی از مناسبات نیمه فیودالی را در خدمت به نظام سرمایه داری امپریالیستی جهانی، به اشکال و شیوه های جدیدی، احیا و باز تولید نیز می نمایند. شکل مشخص این باز تولید مناسبات نیمه فیودالی، تداخل روز افزون موقعیت های طبقاتی فیودالی و بورژواکمپرادوری در همدیگر و شکلگیری روز افزون طبقۀ فیودال کمپرادور- بورژواکمپرادور است.**

**بدین ترتیب در طی 13 سال گذشته عملاً ثابت شده است که برنامۀ اقتصادی کنونی اشغالگران امپریالیست و رژیم دست نشاندۀ شان برای افغانستان در خدمت به بقا و دوام پایه های اقتصادی سلطۀ امپریالیزم، نیمه فیودالیزم و بورژوازی کمپرادور قرار دارد و از اساس با منافع و خواسته های برحق و راستین توده های مردم، در راس کارگران و دهقانان، در تناقض می باشد. در این برنامۀ اقتصادی نه تنها هیچگونه راه حل اساسی برای از میان بردن فقر و فلاکت مستولی بر توده های مردم وجود ندارد بلکه درست تر آن است که بگوییم بر روی فقر و فلاکت توده ها استوار گردیده است.**

**برنامۀ فرهنگی اشغالگرانه و ارتجاعی در پیوند با برنامه های سیاسی و اقتصادی اشغالگران و رژیم دست نشانده و در خدمت آنها قرار داشته است. در این عرصه سعی به عمل اورده اند که غرور ملی و روحیۀ استقلال طلبی مردمان افغانستان را بشکنانند و روحیۀ مزدور منشی و چاکر پیشگی را در آنها پرورش دهند. هم امپریالیست های اشغالگر و هم دست نشاندگان مرتجع و خاین وطنی شان مداوماً تلاش کرده اند به این مردمان آزاده بقبولانند که بدون چتر حمایتی قوای اشغالگر امپریالیستی قادر به تامین امنیت برای خودشان نیستند و نمی توانند از خود دفاع نمایند. در حالیکه قوت های امپریالیستی اشغالگر در کشور حضور داشته اند و فعال بوده اند و همچنان حضور و فعالیت دارند و در حالیکه مزدوران دست نشاندۀ آنها مجهز و مسلح بوده اند و رویهمرفته بیشتر و بیشتر مسلح و مجهز می شوند، به ذرایع مختلف و با شدت بسیاری در پی خورد کردن روحیۀ سلحشوری مردمان ما بوده اند و کوشش نموده اند روحیۀ صلح طلبی برده وار و بیزاری از اسلحه را در آنها پرورش دهند. کل تلاش شان روی این موضوع متمرکز بوده است که روحیۀ اتکاء بخود و روی پای خود ایستادن در مردمان ما بمیرد و انها دست نگر دیگران و صدقه خور بار بیایند. این بوده است و این است لب و لباب برنامۀ فرهنگی که امپریالیست های اشغالگر و دست نشاندگان شان برای مردمان افغانستان در نظر داشته و آنرا برنامۀ ارتقای فرهنگی مردمان ما قلمداد می نمایند.**

**تحت نام احیاء و بازسازی فرهنگ ملی، بینش های خرافی و ضد علمی و افکار کهنه پرستانه و منسوخ شدیداً تبلیغ و ترویج گردیده است. با تمام قوت و توان تلاش به عمل آورده اند که مذهبی بودن به مثابۀ خصیصۀ ذاتی ملی مردمان افغانستان قویاً تثبیت و تسجیل گردد. تحت نام عنعنات ملی، سخیف ترین و مزموم ترین رسوم را مورد تقدیس قرار داده و پرورانده اند.**

**به این ترتیب تحت نام برنامۀ ارتقای فرهنگی، در واقع شـکلـدهـی یک فـرهنگ ضد ملی، ضد انقلابی و ضد علمی که**

**در خدمت اشغالگران امپریالیست و دست نشاندگان مرتجع انها قرار داشته باشد، توسط امپریالیست ها و دست نشاندگان شان رویدست قرار داشته است.**

**این فرهنگ استعماری- نیمه فیودالی انعکاس دهندۀ منافع امپریالیستهای اشغالگر و دست نشاندگان فیودال و بورژوا کمپرادورآنها است و در ضدیت با فرهنگ راستین ملی و مردمی توده های مردم قرار دارد.**

**برنامۀ اجتماعی اشغالگران و دست نشاندگان شان را در مورد سه مسئلۀ اجتماعی مهم افغانستان مورد توجه قرار می دهیم: مسئلۀ ملیت ها، مسئلۀ زنان و مسئلۀ آوارگان.**

**افغانستان یک کشور چند ملیتی تحت سلطه – در شرایط حاضر تحت سلطۀ مستقیم- امپریالیزم است و در پیوند با ستم ملی امپریالیستی، ستمگری ملی شوونیستی در آن بیداد می نماید. نقش همیشگی امپریالیزم، حمایت از ستمگری ملی شوونیستی بوده و هست. اما امپریالیست ها، مجری سیاست "تفرقه بینداز و حکومت کن" نیز هستند. از این جهت امپریالیست های اشغالگر در عین حالیکه دست جناح هایی از شوونیست های پشتون را گرفته و به تقویت آنها پرداخته اند، مرتجعین سایر ملیت ها را نیز به انحاء و طرق گوناگون زیر بال و پر گرفته اند و تحریکات ارتجاعی ملیتی را در میان آنها دامن زده اند و به این ترتیب به صورت دوجانبه نفاق ملیتی در کشور را مورد استفاده قرار داده اند. دلیل آن روشن است: به هر پیمانه ای که نفاق ملی در میان ملیت های مختلف کشور دامن زده شود، تحریکات شوونیستی و ارتجاعی ملیتی در خدمت به اشغالگران و رژیم دست نشانده بال و پر می گستراند و به همان پیمانه امکان سر بلند کردن یک مقاومت همگانی ضد اشغالگران و خاینین ملی سخت تر می گردد.**

**بدینسان در شرایطی که کشور تحت اشغال بوده و در حالت مستعمراتی قرار دارد و وظیفۀ عمدۀ سیاسی باید مبارزه علیه اشغالگران و خاینین ملی باشد، تلاش های گستاخانه و وقیحانه ای برای تحقق خواست های شوونیستی و ارتجاعی ملیتی با توسل به قوت های اشغالگر و از طریق خوشخدمتی به قدرت های امپریالیستی و ارتجاعی خارجی به عمل آمده و تداوم یافته است. این امر را فقط می توان خیانت ملی به حساب آورد که صرفاً در خدمت اشغالگران قرار دارد و هیچ ربطی به حل عادلانه و راستین مسئلۀ ملیت ها نمی تواند داشته باشد. هستۀ اصلی راه حل امپریالیست های اشغالگر و مرتجعین دست نشانده در مورد مسئلۀ ملیت ها را همین خیانت ملی تشکیل می دهد. در واقع در چهارچوب همین خیانت ملی است که از یکجانب ظاهراً برای وحدت ملی تبلیغ می گردد و حزب سازی ها و تبلیغات رسانه یی ملیتی قانوناً ممنوع اعلام می گردد، ولی از جانب دیگر و در عمل هم رسانه های ملیتی فعال اند و هم احزاب تک ملیتی ارتجاعی به فعالیت های حزبی تفرقه افگنانۀ شان مصروف. در نتیجه عملاً هم رسانه های تصویری، هم رسانه های چاپی، هم رسانه های صوتی و هم رسانه های الکترونیکی تا حد زیادی مبلغ و مروج وحدت ملی نه بلکه مروج و مبلغ نفاق ملی هستند. در چنین جوی چندین انتخابات ریاست جمهوری و پارلمانی رژیم شدیداً رنگ و بوی ملیتی شان را بطور آشکار به نمایش گذاشته اند که آخرین انتخابات ریاست جمهوری رژیم نمونۀ بسیار روشن آن به حساب می آید.**

**مسئلۀ زنان و ستمگری مردسالارانه خشنی که بر آنها اعمال می گردد و در زمان حاکمیت رژیم طالبان به اوج خود رسید، یکی دیگر از معضلات اجتماعی مهم جامعۀ افغانستان است. امپریالیستهای متجاوز و اشغالگر امریکایی و متحدین شان شعار آزادی زنان افغانستان از ستمگری طالبی را به مثابۀ یکی از شعارهای مهم، روکش تهاجم شان به افغانستان قرار دادند و موقعی که کشور را اشغال کردند اعلام نمودند که اینک زنان افغانستان به آزادی دست یافته اند. این ادعا دروغی بیش نیست. اصلاحات ناچیزی که در طی 13 سال گذشته به عمل آورده اند آنقدر سطحی و کم دامنه است که زنجیرهای ستم بر دست ها و پاهای زنان را حتی سست تر نیز نکرده است، چه رسد به اینکه آنها را پاره نماید.**

**بخش مهمی از مشمولین رژیم دست نشانده، بطور پیوسته و آشکارا زن ستیزان قهاری بوده اند و هستند که حتی از اعلام مواضع زن سـتیزانـۀ شان نیز خجالت نمی کشند. بخش های دیگری از آنها که گویا خود را طرفدار آزادی زنان اعلام می نمایند، در واقع فریبکارانی هستند که در اساس از برادران دیگر شان در زن ستیزی کم و کسری ندارند.**

**موضوع مهم دیگر در رابطه با مسـئلۀ زنان این اسـت که امپریالیسـت های اشـغـالـگر و دسـت نشاندگان آنها، در بدل همان اصلاحات ناچیز و سطحی شان در مورد زنان، تلاش داشته و دارند که کلیت مسئلۀ زنان را در خدمت به تقویت و تداوم موقعیت و مواضع اشغالگران و رژیم دست نشانده قرار دهند. این تلاش هیچ ربطی به مبارزۀ حقیقی زنان برای رهایی ندارد، بلکه متناقض با آن است.**

**با تمام این ها، یک قشر صاحب امتیاز و نازک چند فیصدۀ زنان در دم و دستگاهای ساخته و پرداخته شده توسط اشغالگران امپریالیست، پرورانده شده و بخش زنانۀ رژیم دست نشانده را آرایش کرده است. این قشر نازک وطنفروش و خاین ملی و خادم و خدمتگار حاکمیت پوشالی فیودال- کمپرادور دست نشانده و امپریالیست های اشغالگر، به هیچ وجه نمی تواند اکثریت بیشتر از 95 فیصد زنان زحمتکش و ستمدیدۀ افغانستان را نمایندگی نماید. این قشر کوچک و مرفه نه از درد و رنج زنان زحمتکش کشور با خبر است و نه برای احقاق حقوق آنها مبارزه می نماید، بلکه وظیفه دارد تودۀ زنان را به نفع اشغالگران و رژیم پوشالی بسیج نماید. همۀ مردمان کشور، اعم از زنان و مردان، باید از این قشر خاین برحذر باشند.**

**در زمان حاکمیت کودتایی مزدوران رویزیونیسـت سوسیال امپریالیست های شوروی و بعداً اشغال افغانسـتان توسـط سوسیال امپریالیست ها تقریباً ثلث نفوس کشور به خارج از افغانستان آواره شدند. قسمت اعظم این آوارگان در پاکستان و ایران زندگی می کردند. انتقال قدرت از بقایای رژیم مزدور نجیب به جهادی ها باعث عودت یک تعداد از این پناهندگان به کشور گردید، اما جریان اصلی عودت آنها به کشور بعد از اشغال افغانستان توسط امپریالیست های امریکایی و متحدین شان و شکلگیری رژیم دست نشانده شروع گردید. آنها ادعا کردند که معضلۀ پناهندگان را بطور قطعی و فیصله کن حل و فصل خواهند کرد و آنها را مجدداً در افغانستان اسکان خواهند داد.**

**تحت تاثیر این تبلیغات آنها، جریان عودت پناهندگان به داخل کشور شکل گرفت. اما تعداد کمی از این پناهندگان عودت کننده کم و بیش به امکانات واقعی جابجا شدن دست یافتند، ولی تعداد کثیری در کشور خود شان سرگردان، آواره و بیکار باقی ماندند. این وضع جریان عودت آوارگان را در همان سال های اول تا حدی ضعیف ساخت. اما دوام حالت اشغال کشور و دامنه یافتن روز افزون تجاوزات و حملات قوای اشغالگر علیه کشور و مردمان کشور و مقاومت جنگی و غیر جنگی علیه آنها، پس از یک دورۀ آرامش نسبی دو سه ساله، موانع نسبتاً مهمی در مقابل جریان عودت پناهندگان به کشور به وجود آورد. دوام سلطۀ جنگسالاران جنایتکار بر نقاط مختلف کشـور و بی امنیتی ای که به دسـت انها دامن زده می شـد و هنوز هم دامن زده می شـود، به مثابـۀ مانع دیگری در این راه عمل نموده است.**

**یکی از پروژه های بزرگ رژیم دست نشانده که تقریباً در اطراف مراکز تمامی ولایات کشور مورد اجرا قرار گرفت، ایجاد "شهرک های مهاجرین" بود. زمین های نسبتاً وسیعی به این شهرک ها اختصاص داده شد. قرار بود در این شهرک ها زمین برای پناهندگان فقیر توزیع گردد تا آنها بتوانند به کمک قسمی انجوهای خارجی و داخلی برای شان سرپناه بسازند. ولی آنچه در عمل اتفاق افتاد چور و چپاول و غارت وسیع زمین های این شهرک ها بود که توسط مقامات حکومتی و دلالان شریک جرم شان صورت گرفت. در نتیجه، خرید و فروش زمین های این شهرک ها در معاملات سیاه مافیای زمین داخل گردید و ثروت های باد آوردۀ میلیاردی برای مقامات رژیم و معامله گران زمین به وجود آورد. پناهندگان مستحق صرفاً در حد یک فیصدی کوچک توانستند زمینی برای اعمار سرپناه در این شهرک ها به دست بیاورند، ولی اکثریت شان حتی نتوانستند در آن ها راه پیدا نمایند و یا ناچار شدند سهمیه های زمین شان را در بدل مبالغ ناچیز به فروش برسانند و خرچ چند ماه یا سال شان کنند.**

**در نتیجه اینک پس از گذشت 13 سال از آن وعده های سرخرمن اولیه توسط اشغالگران و رژِیم مزدور، معضلۀ پناهندگان افغانستانی در کشورهای همسایه و سایر کشورهای جهان همچنان به عنوان یک معضلۀ مهم اجتماعی افغانستان باقی مانده است. بخصوص دو کشور همسایه یعنی پاکستان و ایران هنوز هم قادر اند هر زمانی که بخواهند از این معضله به عنوان یک عامل فشار علیه رژیم دست نشانده استفاده نمایند.**

**مساعد شدن زمینه های برپایی و پیشبرد مقاومت جنگی علیه اشغالگران و رژیم:**

**اشغالگران امپریالیست و رژیم پوشالی دست نشاندۀ آنان، طی دو سه سال اول اشغال افغانستان، اوضاع کشور را به کام خود می دیدند و از بادۀ پیروزی سرمست بودند. درین سال ها در واقع مقاومت جنگی محسوس و حتی مقاومت غیر جنگی گسترده در مقابل آن ها در افغانستان وجود نداشت و آنها پیروزمندانه و با لاف و گزاف از موفقیت جنگ ضد تروریزم در افغانستان، بازسازی اقتصادی، سیاسی، فرهنگی و اجتماعی کشور، تامین حقوق زنان، تامین حقوق بشر، ترویج دموکراسی، آزادی بیان و ... حرف می زدند. امپریالیست های امریکایی و متحدین شان و خاینین ملی دست نشاندۀ شان، بخصوص ازینجهت اوضاع در افغانستان را به کام خود می دیدند که سازمان ملل متحد روکش به اصطلاح قانونی بین المللی برای اشغالگری و خیانت ملی شان فراهم نموده بود.**

**بر مبنای اینگونه احسـاس پیروزی نهایی بود که نیروهای امریکایی و متحدین شـان، به عـنـوان نیـروهای اشـغالگر پیروز در افغانسـتان، غرور، حیثیت، شـرافت و جان مـردمـان ما را، به عـنوان مردمان مقهور و تحت انقیاد، به هیچ گرفتند و یلغارهای جنایتکارانه، توهین آمیز و خونین علیه آنها را ادامه دادند. برعلاوه آنها برای اجرای استراتژی جنگی تجاوزکارانه و اشغالگرانه شان در نقطۀ دیگری از منطقه، یعنی عراق، به لشکر کشی تجاوزکارانه و اشغالگرانه دست زدند، آنهم بدون اینکه درین تجاوز و اشغالگری شان "روکش قانونی بین المللی» سازمان ملل متحد را با خود شان داشته باشند.**

**از جانب دیگر باندهای خاین ملی لم داده بر کرسی های قدرت پوشالی متشتت و متفرق که صلاحیت سیاسی دیگری جز خدمتگذاری و چاکر پیشگی به بارگاه اشغالگران امپریالیست نداشتند و توسط آنها در اساس بخاطر همین خدمتگذاری و چاکرپیشگی، در جلسۀ خاینین ملی در بن، گرد آورده شده بودند، حداقل برای تحکیم و گسترش پایه های اجتماعی حاکمیت پوشالی دولتی شان نتوانستند – و نمی توانستند- بطور منظم و پیگیر تلاش کنند. در عوض آنها تا توانستند با تکیه بر اربابان اشغالگر امپریالیست شان سلسله ای از دزدی ها، چور و چپاول ها، غارت و غصب دارایی های عامه را براه انداختند که نظیر آن کمتر در تاریخ گذشتۀ کشور دیده شده بود. آنها با اتکاء بر موجودیت نیروهای اشغالگر اربابان امپریالیست شان در کشور زورگویی و قلدری علیه مردمان ما را افزایش دادند و انتقامجویی های وسـیـع خـونـیـن و غـیـر خـونیـن مبتنی بر خصومت های شخصی را با استفاده از موقعیت های به**

**اصطلاح دولتی خودشان و یا از طریق نیروهای اشغالگر گسترش دادند.**

**مجموعۀ این عملکردهای اشغالگران و دست نشاندگان شان، نه تنها توهمات اولیۀ بخشی از مردمان ما در مورد آنها را به تدریج زدود، بلکه زمینه های ذهنی دست یازی به مقاومت مسلحانه در مقابل آنها را نیز اینجا و آنجا در میان مردم به وجود آورد و گسترش داد و به نیروهای سیاسی مخالف اشغالگران و رژیم دست نشانده فرصت جمع و جور شدن برای چنین مقاومتی را فراهم نمود.**

**دلایل و عوامل برپایی، پیشبرد و گسترش مقاومت جنگی علیه اشغالگران و رژیم توسط طالبان:**

**بنا به دلایل و عوامل مختلف، جنبش انقلابی و کمونیسـتی افغانسـتان نه تنها نتوانسـت از فـرصـت هـای مسـاعد برای دست یازی به مقاومت جنگی علیه اشـغـالگران و رژیم دسـت نشـانـده اسـتـفـاده نماید، بلکه تا حال نیز از میدان جنگ چنین مقاومتی بیـرون باقی مانده**

**است.**

**برعکس، طالبان توانسـتند با اسـتفاده از فرصت مسـاعد بدسـت آمده، نیروهای پراگندۀ شان را به تدریج جمع و جور کنند و پس از دوسه سال سکوت و عدم فعالیت نسبی، مجدداً فعالیت های جنگی شان را از سر بگیرند. توانایی آنها برای قرار گرفتن در چنان موقعیتی ناشی از عوامل زیرین بود:**

**یک -- "جنگ ضد تروریزم" براه افتاده در افغانستان توسط اشغالگران امریکایی و متحدین شان و نیروهای ارتجاعی تسلیم شده به آنان در افغانستان، که یک جنگ تجاوزکارانه و اشغالگرانۀ امپریالیستی و یک جنگ وطنفروشانه و خاینانۀ ملی علیه استقلال کشور و آزادی ملی مردمان کشور بوده و هست، ظاهراً علیه نیروهای امارت اسلامی طالبان و متحدین القاعده یی آنها براه افتاده و ادامه یافته است. بنابرین طبق معمول از همان ابتدای جنگ اشغالگرانۀ مذکور، مقاومت جنگی علیه آن توسط نیروهای طالبان و القاعده صورت گرفت.**

**نیروهای انقلابی و کمونیسـت در موقعیتی قرار نداشـتند که نه تنها در زمان آغاز جنگ بلکه در پروسـۀ تداوم آن نیز عکس العمل جنگی از خود نشان دهند. حتی برعکس در ابتدا بخش های زیادی از منسوبین سابق جنبش چپ شعله یی راه همراهی و همسویی با اشغالگران و خاینین ملی را در پیش گرفتند تا از "مزایای دموکراسی امریکایی" استفاده نمایند. بدین سبب بعد از آنکه امارت اسلامی و متحدین خارجی شان در جنگ شکست خوردند و نیروهای آنها در افغانستان از هم پاشید، بازهم از لحاظ سیاسی و در ذهنیت توده های وسیع مردم، یگانه نیروی آماده برای مقاومت علیه اشغالگران و دست نشاندگان شان باقی ماندند و توانستند با مساعد شدن شرایط و کسب آمادگی های اولیه برای آغاز جنگ های چریکی علیه نیروهای اشغالگر و پوشالی و گسترش آن، دست به عمل بزنند.**

**دو – طالبان و متحدین القاعده یی شان در افغانستان، علیرغم شکست در جنگ و تحمل ضایعات سنگین انسانی و تسلیحاتی، توانستند تا حدی تشکیلات، تسلیحات و امکانات مالی خود را حفظ کنند و حتی در طی دو سه سال بعد از جنگ، تا حدی تقویت نمایند. در نتیجه بعد از سپری نمودن شوک های ناشی از شکست و تلفات و صدمات بزرگ اولیه، در وضعیتی قرار گرفتند که با استفاده از شرایط نسبتاً مساعد برای آغاز مقاومت های جنگی پراگندۀ چریکی، عملاً دست به این کار بزنند و برای گسترش آن تلاش کنند.**

**سه – یکی از دلایل بزرگ تقویت روز افزون نیروهای جهادی ضد "شوروی" در جریان جنگ مقاومت ضد "شوروی" در افغانستان، حمایت فعال نظامیان بنیادگرای بر سر قدرت ( رژیم ضیاء الحق) در پاکستان از آنها بود. تحریک اسلامی طالبان نیز چه در جریان شکلگیری و گسترش و چه در زمان امارت اسلامی، از حمایت های دولت پاکستان برخوردار بوده است. اما بعد از شکست طالبان و القاعده در افغانستان، با وجودی که آنها دیگر پشتیبانی های یکپارچۀ حاکمان پاکستان را با خود نداشتند و حتی در سطح رسمی توسط آنها از پشت خنجر خوردند، با آنهم محافل نسبتاً نیرومندی در حاکمیت پاکستان، منجمله در ارتش پاکستان و برعلاوه نیروهای سیاسی و پایه های توده یی مشخص و معینی در آن کشور را با خود داشتند که فعالانه به آنها یاری رساندند و نه تنها پناهگاه های امن و حمایت های جنگی انسانی، تسلیحاتی و مالی برای آنها در پاکستان فراهم کردند، بلکه به آنها زمینه دادند که با محافل حامی و پشتیبان شان در کشورهای عربی روابط نزدیک برقرار کرده و حمایت های فعال آنها را بسوی خود جلب نمایند. برعلاوه علیرغم دستگیری ها و صدمات وسیعی که القاعده در پاکستان متحمل گردید، اسامه رهبر القاعده تا زمان کشته شدنش در اول می 2012( 11ثور1391) در پاکستان بود و با وجود آنکه محدودیت های نسبتاً وسیعی برایش به وجود آمده بود، فعالانه و از نزدیک به حمایت های جنگی، آموزشی، تسلیحاتی و مالی خود از طالبان ادامه می داد.**

**چهار -- بعد از تهاجم امپریالیسـت های امـریـکـایـی و متحـدیـن شـان بر عراق و اشـغال آن کشـور، افـکار عـامـه در کشورهای عربی، به شدت علیه اشغالگران تحریک گردید. در نتیجه، در جو ضعف و ناتوانی شدید و عمومی جنبش انقلابی و کمونیستی در جهان عرب، القاعده فرصت یافت که در کشور عراق ریشه بدواند و مقاومت جنگی در عراق را تا حد زیادی بنام خود رقم بزند و برعلاوه به تدریج در سایر کشورهای عربی مثل یمن، سومالیه و غیره نیز تا حدی جای پای پیدا نماید. در نتیجه با وجود آنکه تعداد زیادی از جنگندگان مربوط به القاعده از پاکستان و افغانستان خارج شده و راه کشورهای عربی، به ویژه عراق، را در پیش گرفتند، طالبان توانستند به عنوان یک نیروی آماده، از جو مساعد به وجود آمده در کشورهای عربی برای بسیج نیروهای شان، بسیج نیروهای متحد پاکستانی، چچینی و ازبکستانی شان در پاکستان و گسترش منابع کمک مالی شان در پاکستان و کشورهای عربی استفاده نمایند.**

**عکس العمل های سرکوبگرانۀ نیروهای اشغالگر و پوشالی، که هیچگاه متوقف نشده بود، علیه حرکت های چریکی اولیۀ محدود و معدود، خیلی خشن، ضد انسانی، وسیع و غالباً کورکورانه بود. آنها باربار و صرفاً به ظن موجودیت افراد مسلح مخالف در منطقه، محافل عروسی را در ولایات مختلف بمباران کردند، قریه ها و قصبات آرام را به خاک و خون کشاندند، افراد ملکی را قتل عام کردند، خانه های مردم را در روز یا در شب بدون هیچ مجوزی مورد تلاشی های بی رویه و توام با هتک حرمت و "ناموس" آنها قرار دادند و در جریان آن اطفال، زنان و پیر مردان را به قتل رساندند. تمامی این حرکت های سرکوبگرانه، اشغالگرانه و میهن فروشانه، توام با تبلیغات وسیع رسانه های امپریالیستی و مزدور علیه طالبان و القاعده پیش برده شد. در نتیجه کل روحیۀ مخالفت علیه اشغالگران و رژیم بطرف طالبان سمت و سو یافت و آنها را در موقعیتی قرار داد که بیشتر از پیش پایه های توده یی مقاومت جنگی شان را گسترش دهند و نیروهای بیشتری را در جنگ علیه اشغالگران و رژیم بسیج کنند. ضعف مفرط جنبش انقلابی و کمونیسـتی درین زمان نیز یکی از زمینه های مسـاعد گسـترش مقاومت جنگی ارتجاعی طالبانی علیه اشغالگران و رژیم پوشالی بود.**

**محدودیت های ملیتی، جنسیتی، ایدیولوژیک- سیاسی و طبقاتی مقاومت جنگی طالبان:**

**تحریک اسلامی طالبان عمیقاً و شدیداً از محدودیت های مختلف رنج می برد. در واقع تحریک اسلامی طالبان از همان ابتدای سرهمبندی شدن توسط دولت پاکستان، حمایت های مستقیم ارتجاع عرب و حمایت های غیر مستقیم امپریالیست های امریکایی و انگلیسی، ذاتاً به مثابۀ یک حرکت فوق العاده ارتجاعی بنیادگرایانه و دارای محدودیت های مختلف براه افتاد، محدودیت هایی که اساساً همه تا حال برحال باقی مانده اند.**

**تحریک اسلامی طالبان از همان ابتدا به مثابۀ یک جنبش شدیداً تک ملیتی به وجود آمد. این بافت شدیداً تک ملیتی اولیۀ آنها، ناشی از بافت شدیداً تک ملیتی برخاستگاه اصلی طالبان، یعنی مدارس دینی مناطق پشتون نشین پاکستان بود. بیشتر از 90 % طلاب افغانستانی شامل درین مدارس را طلاب پشتون نسب افغانستانی تشکیل می دادند. در واقع همین طلاب پشتون بودند که در ابتدا مهره های اصلی تشکیلاتی طالبان از رهبری تا صفوف آنها را تشکیل دادند. این بافت شدیداً تک ملیتی در برگیرندۀ بافت شدیداً تک مذهبی سنی نیز بود و هست.**

**طالبان چنانچه می خواسـتند و می توانسـتند، بعد از تصرف هـرات و کابل این چانس را داشـتند که بافـت تک ملیتی و تک مذهبی خود را حد اقل تا حدی اصلاح نمایند. اما آنها شوونیزم غلیظ ملیتی مولوی یونس خالص و مولوی نبی محمدی را به ارث برده بودند. برعلاوه طالبان از همکاری گروپ های شوونیست "غیر بنیادگرا" مثل افغان ملیتی ها و دارودستۀ تنی نیز برخوردار بودند و از آنها تاثیر می پذیرفتند. به همین سبب شوونیزم ملیتی و مذهبی غلیظ طالبانی نه تنها بعد از تصرف هرات و کابل اصلاح نگردید، بلکه اشکال بسیار زشت و زنندۀ عملی در جنگ های شمالی، مزار و بامیان و سایر مناطق غیر پشتون نشین بخود گرفت و این امر برای نیروهای ارتجاعی مخالف آنها فرصت داد که حساسیت های ملیتی و مذهبی غیر پشتون ها علیه آنها را هرچه بیشتر بر بینگیزانند و بدین ترتیب درزها و شگاف های ملیتی میان مردمان ما بیشتر از پیش عمیق و وسیع گردد.**

**طالبان در جریان تهاجم امپریالیست های امریکایی و متحدین شان بر افغانستان و بعد از سرنگونی امارت اسلامی توسط آنها و پیش بلدهای افغانستانی آنها، یکبار دیگر فرصت داشتند که شعار وحدت ملی علیه اشغالگران و خاینین ملی را برافرازند. اما آنها در آن وقت نیز این کار را نکردند و سیاست های انحصارگرانه، تک ملیتی و غلیظ شوونیستی شان را ادامه دادند.**

**به همین جهت آغاز جنگ مقاومت چریکی طـالـبـان عـلیه اشـغـالگـران و رژیم پوشالی و گسترش بعدی آن نیز با این بافت شدیداً تک ملیتی همراه بود. در آن زمان نیز آنها می توانستند برای اصلاح این بافت تک ملیتی مقاومت جنگی شان تلاش نمایند، اما بازهم تلاشی به خرچ ندادند و نمی توانستند به خرچ دهند. در نتیجه جنگ های چریکی طالبان علیه اشغالگران و رژیم و گسترش بعدی آن نیز نتوانست به صورت یک مقاومت جنگی کثیرالملیتی پیش برود. این محدودیت ملیتی مقاومت جنگی تاکنون موجود، یکی از کمبودات و ضعف های مهم آن است و جداً به نفع اشغالگران و رژیم دست نشانده تمام شده است و کماکان تمام می شود. اما طالبان با مبتلا بودن به شوونیزم غلیظ ملیتی ذاتاً قادر به رفع این محدودیت در مقاومت جنگی شان نیستند. این محدودیت ملیتی مقاومت جنگی علیه اشغالگران و رژیم دسـت نشـانده فقط می تواند- و باید- از طریق برپایی و پیشـبرد جنگ مقاومت مـلـی مـردمـی و انـقـلابـی عـلـیـه اشغالگران و رژیم دست نشانده از میان برداشته شود.**

**از جانب دیگر اشغالگران امپریالیست و رژیم دست نشاندۀ آنان با سوء استفاده از احساسات ملیتی ملیت های تحت ستم غیر پشتون علیه شوونیزم ملیتی غلیظ امارت اسلامی طالبان، از همان ابتدای تهاجم و اشغالگری نیروهای امپریالیستی و شکلگیری رژیم دست نشاندۀ آنان، تسلیم طلبی ملی در میان ملیت های مذکور را وسیعاً دامن زدند. اشغالگران امپریالیست در حالیکه از یکجانب سلطۀ شوونیستی مرتجعین پشتون بر رژیم دست نشانده را پابرجا نگه داشته اند، از جانب دیگر با شریک ساختن مرتجعین غیر پشتون در رژیم دست نشانده به عنوان شرکای درجه دوم و سوم و درج ریفورم های معین در قانون اساسی رژیم، خود را ناجی ملیت های تحت ستم از ستمگری ملیتی طالبان قلمداد کرده و شدیداً نفاق ملیتی در افغانستان را دامن زده اند. از طرف دیگر، مقاومت جنگی چریکی تک ملیتی طالبان علیه اشغالگران و رژیم دست نشانده، که تا حدی در مخالفت با ریفورم های درج شده در قانون اساسی رژیم دست نشانده در مورد ملیت ها، تحت عنوان اقوام ساکن در افغانستان، و در مخالفت با شرکت درجه دوم و سوم مرتجعین غیر پشتون در رژیم دست نشانده شکل گرفت و گسترش یافت، نیز تسلیم طلبی ملی در میان ملیت های غیر پشتون در کشور را، در شرایط ضعف مفرط جنبش انقلابی و کمونیستی کشور، همچنان پابرجا نگه داشته و حتی تا حدی بیشتر از پیش دامن زده است؛ تا جایی که می توان گفت این مشکل یکی از مشخصه های ویژۀ مقاومت جنگی ضد اشغالگران و رژیم دست نشانده در مجموع و عرصۀ مبارزۀ تدارکی برای برپایی و پیشبرد جنگ مقاومت ملی مردمی و انقلابی بطور خاص در کشور محسوب می گردد.**

**محدودیت دیگری که مـقـاومـت جنگـی طالبـان از آن رنج می برد، محدودیت جنسیتی آن است. این محدودیت ناشی از شوونیزم جنسیتی غلیظ طالبان است، شوونیزم جنسیتی غلیظی که در زمان امارت اسلامی باعث شلاق خوردن زنان و دختران در ملاء عام توسط دسته های "امر به معروف و نهی از منکر" می شد و صدها و شاید هم هزاران زن و دختر جوان را در جریان جنگ های ارتجاعی به عنوان غنیمت جنگی به موقعیت بردگان و کنیزان قابل خرید و فروش در داخل و خارج از کشور انداخت.**

**تجارب تمامی مقاومت های جنگی ضد اشغالگران استعمارگر و امپریالیست و جنگ های انقلابی داخلی در کشورهای مختلف جهان ثابت ساخته است که شرکت فعال و گستردۀ جنگی بانوان در اینگونه جنگ ها بسیار مهم و جدی است. در مقاومت های جنگی ضد انگلیسی در افغانستان، با وجود سنتی بودن رهبریت ارتجاعی جنگ های مذکور، حداقل قهرمانان جنگی چندی از میان بانوان کشور برخاستند و توانستند نقش های مهمی در مقاومت های جنگی مذکور بر عهده بگیرند و در همان حد نیز محدودیت جنسیتی آن مقاومت های جنگی را بصورت نسبی رفع نمایند. اما با تاسف باید گفت که در جنگ مقاومت ضد سوسیال امپریالیستی در افغانستان، به دلیل مسلط شدن رهبریت ارتجاعی بنیادگرایانه بر آن، بانوان کشور حضور قابل لمس و محسوس در جنگ ها نداشتند و درینمورد جنگ مذکور حتی عقبمانده تر از مقاومت های جنگی ضد انگلیسی بود. محدودیت جنسیتی مقاومت های جنگی ضد سوسیال امپریالیستی آنچنان وسیع و عمیق بود که حتی مقاومت های جنگی "مستقل" و پوششی نیروهای چپ نیز وسیعاً و عمیقاً دچار این محدودیت بودند.**

**در شـرایط فعلی افغانسـتان، که مـتاسـفـانه مقاومت های جنگی طالبانی و مقاومت های جنگی هم قماشان شان، بطور کلی میدان جنگ مقاومت ضد اشغالگران و رژیم را در انحصار خود دارند و مقاومت های جنگی ملی مردمی و انقلابی و حتی مقاومت های جنگی غیر بنیادگرایانه بطور کلی در میدان نبرد حضور ندارد، محدودیت جنسیتی این مقاومت جنگی یک محدودیت گستردۀ سرتاسری مقاومت جنگی موجود است. این محدودیت جنسیتی سرتاسری به شدت به نفع اشغالگران و رژیم دست نشاندۀ آنان تمام می گردد و باعث کشانده شدن زنان بطرف آنان می گردد، به نحوی که حتی ما تا حال چند بار ضربت های ناشی از این کشانده شدن های زنان و دختران بطرف دشمن عمده را متحمل شده ایم. حتی مقدم برین ها، مبارزه علیه زن ستیزی شدید و غلیظ امارت اسلامی طالبان از همان ابتدای تهاجم قوت های اشـغالگر امپریالیسـتی و شکلگیری رژیم دسـت نشـاندۀ آنان، به مثابۀ بهانه و روکشی در خـدمت تهاجم، اشغالگری و وطنفروشی آنان قرار گرفت و به آنان فرصت داد که شعار رفع ستم بر زنان و اعادۀ حقوق آنان را بلند نمایند.**

**بنابرین مقاومت جنگی طالبان علیه اشغالگران و رژیم دست نشانده در رابطه با دو تضاد اجتماعی مهم در افغانستان یعنی تضاد ملیت های تحت ستم با شوونیزم پشتون و تضاد زنان با شوونیزم مرد سالار، مبتنی بر یک خط و مشی شوونیستی پر رنگ تر نسبت به خط و مشی شوونیستی رژیم دست نشاندۀ اشغالگران است و این ضعفی است که تا حد زیادی توسط اشغالگران و دست نشاندگان شان مورد سوء استفاده قرار گرفته است و همچنان مورد سوء استفاده قرار می گیرد.**

**در واقع ضعف فوق الذکر بخشی از خط و مشی ارتجاعی و از لحاظ تاریخی عقب ماندۀ تمامی جنبش های بنیادگرایانۀ اسلامی در جهان است که داعیۀ مبارزه و مقاومت علیه قدرت های جهانی و مزدوران شان در کشورهای تحت سلطه را مطرح می نمایند. این جنبش ها بر احساسات توده ها علیه قدرت های مذکور و مزدوران شان متکی می شوند و آنها را قویاً سازماندهی و بسیج می نمایند. اما از لحاظ خط و مشی ایدیولوژیک- سیاسی بجای بکارگیری حربۀ ایدیولوژیک- سیاسی پیشرفته تر از حربۀ ایدیولوژیک- سیاسی قدرت های جهانی و مزدوران شان به حربه های عقبمانده تر متکی می شوند و اهداف شان را نه پیشروانه بلکه مبتنی بر عقبگرد به گذشتۀ فیودالی مستقل، یعنی مبتنی بر وضعیت گذشتۀ غیر قابل برگشت طبقه ای که دیگر نقش تاریخی ای بر عهده ندارد و کاملاً کهنه و فرسوده شده است، تعیین می نمایند. بنابرین این جنبش های ارتجاعی در مجموع، انرژی مبارزاتی توده ها را با جوش و خروش عظیم منفی به مصرف می رسانند، ولی در نهایت یا سرنوشتی غیر از سرنوشت چریک های خالستان در هند نخواهند داشت و یا در صورت پیروزی های قسمی یا سرتاسری در این یا آن کشور، قدرت شان عقب مانده ترین حلقات قدرت وابسته به امپریالیزم در جهان خواهد بود و به هیچوجه مستقل از امپریالیزم جهانی نخواهد بود.**

**تحریک اسـلامی طـالـبـان از لحاظ ایدیولوژیک در اصل یک جنبش بنیادگـرایـانـۀ اسلامی دیوبندی مبتنی بر فقه حنفی است، از مدارس مذهبی این فرقۀ مذهبی در پاکستان برخاسته و صفت مشخصۀ آن قشریگری است. ولی این تحریک از زمان شکلگیری اولیه تا حال و در جریان تماس و همکاری با القاعده و نیروهای مرتبط به آن و همچنان سایر نیروهای بنیادگرای اسلامی، در عین حفظ ماهیت فقاهتی دیوبندی خود، کم و بیش از آنها متاثر شده و تا حدی رنگ القاعده یی و اخوانی گرفته است. نظام سیاسی مورد پذیرش طالبان، یعنی "امارت اسلامی"، مرزبندی قاطع و روشنی با "خلافت اسلامی" یعنی نظام مورد پذیرش "داعش" در عراق و سوریه و سلطنت های اسلامی در عربستان سعودی، بحرین و سایر کشورهای عربی خلیج ندارد، یک نظام سیاسی فوق العاده استبدادی است که حتی مانند جمهوری های اسلامی در پاکستان، ایران، افغانستان و غیره از دموکراسی لیبرالی به عنوان یک روش تاکتیکی نیز استفاده نمی کند.**

**در مورد نظام سیاسی اسلامی بطور کلی باید گفت که:**

**چگونگی به قدرت رسیدن هر یک از "خلفای راشدین" و "خلافت های" بعدی در کشورهای مسلمان نشین نشان می دهد که تاریخاً نظام سیاسی مشخصی بنام نظام اسلامی وجود نداشته است. اساس خلافت ابوبکر روی قرابت قبیلوی با محمد استوار گردید، عمر توسط ابوبکر جانشین تعیین شد، عثمان در اصل توسط آراء رئیس و دو عضو شورای شش نفرۀ تعیین شده توسط عمر برگزیده شد و علی با بیعت قسمی و نه عام توسط شورشیان ضد عثمان و اهالی مدینه برگزیده شد. خلافت های اسلامی بعدی مثل خلافت اموی، خلافت عباسی، خلافت فاطمی، خلافت اموی اندلس و خلافت عثمانی همگی در حقیقت سلسله های شاهی موروثی بوده اند. در واقع بر مبنای کاپی برداری از همین خلافت های اسلامی، سلطنت های اسلامی در کشورهای مختلف مسلمان نشین به وجود آمدند و قرن های متوالی خطبه بنام سلاطین این سلسله ها خوانده شد و هنوز هم در چند کشور خوانده می شود.**

**حتی جمهوری های اسـلامی موجود فعلی با هم منطبق نیسـتند و خیلی از هم فرق دارند. جـمهوری اسـلامی ایران در اصل مبتنی بر نظام "ولایت فقیه" مطرح شده توسط مراجع مربوط به یک گرایش خاص در میان فقهای اهل تشیع است، جمهوری اسلامی پاکستان صرفاً یک نام است و قوانین نافذه در آن کشور هنوز قوانین زمان استعمار انگلیس است و جمهوری اسلامی افغانستان هم نام یک رژِیم ارتجاعی دست نشاندۀ اشغالگران امپریالیست است.**

**نیاز به برپایی و پیشبرد مقاومت ملی مردمی و انقلابی علیه اشغالگران و رژیم دست نشانده:**

**مبارزه و مقاومت پیروزمند علیه قدرت های امپریالیستی و مزدوران شان در کشورهای تحت سلطه و بطور کلی مبارزه علیه نظام امپریالیستی مسلط بر جهان کنونی، مستلزم این است که رهبریت نیروهای مبارز ضد قدرت های امپریالیستی و مزدوران شان دارای ماهیت طبقاتی کارگری باشند، در اتحاد با دهقانان و سایر طبقات مردمی قرار داشته باشند و با سلاح ایدیولوژیک- سیاسی علمی و انقلابی پیشرفته مسلح باشند. فقط بدین ترتیب است که این نیروها در مبارزه علیه امپریالیست ها و مزدوران شان از برتری ایدیولوژیک- سیاسی تاریخی علمی و انقلابی برخوردار خواهند بود و مبارزات شان فرجام پیروزمند تاریخی خواهد داشت، ولو اینکه بصورت مقطعی در حالت ضعف قرار داشته باشند و چندان نیرومند و قوی نباشند. به عبارت دیگر فقط جنبش کمونیستی ( م ل م) بین المللی و نیروهای کمونیست (م ل م) کشورهای مختلف جهان هستند که می توانند مبارزات بین المللی ضد امپریالیستی و ضد ارتجاعی در کشورهای مختلف جهان و همچنان در سطح بین المللی را همراه با نیروهای متحد خود به سوی پیروزی نهایی حقیقی هدایت و رهبری نمایند.**

**مناسب ترین عکس العمل جنبش کمونیستی افغانستان در قبال تجاوز و اشغالگری امپریالیست های امریکایی و متحدین شان و رژیم دست نشاندۀ شان، آغاز و شکلگیری پروسۀ وحدت جنبش کمونیستی (مارکسیستی- لنینیستی- مائوئیستی) افغانستان بود. همان طوری که قبلاً گفتیم این پروسه تقریباً همزمان با تجاوز امپریالیست های امریکایی و متحدین شان بر افغانستان، اشغال کشور و شکلدهی رژیم دست نشانده در آن براه افتاد. این پروسه به دلیل موجودیت اختلافات مهم بجا مانده از گذشته، در میان مشمولین پروسۀ وحدت و ناتوانی آنها در حل و فصل سریع اختلافات مذکور به سرعت به نتیجه نرسید و در شرایط بسیار حساس و تعیین کنندۀ آن زمان، مدت دو ونیم سال دوام نمود.**

**برعلاوه حزب تشکیل شده در فرجام پیروزمند پروسۀ طولانی متذکره ( حزب کمونیست (مائوئیست) افغانستان)، از جهات گوناگون، ضعیف تر از آن بود که فوراً برای سازماندهی مقاومت مسلحانه دست به اقدام بزند. در نتیجه با وجودی که مشمولین پروسۀ وحدت جنبش کمونیستی (مارکسیستی- لنینیستی- مائوئیستی) افغانستان در همان ابتدای تهاجم نیروهای اشغالگر به کشور و شکلگیری رژیم دست نشانده، علیه آنها به موضعگیری پرداختند و خواست شان برای برپایی و پیشبرد جنگ مقاومت ملی مردمی و انقلابی علیه آنها را اعلام کردند، اما عملا، حتی پس از تشکیل حزب کمونیست (مائوئیست) افغانستان نیز نتوانستند در چنین مسیری قرار بگیرند.**

**با تاسف باید گفت که حزب کمونیست (مائوئیست) افغانستان علیرغم تلاش های معینی درین راستا و تحمل صدمات و خسارات معینی، بنا به ضعف ها و ناتوانی های ایدیولوژیک- سیاسی، تشکیلاتی و توده یی ذاتی و ادامه یافته از صدمات و خسارات وارده بر جنبش کمونیستی مائوئیستی بین المللی، مشخصاً در طی یک دهۀ گذشته تا حال نتوانسته است در برپایی و پیشبرد جنگ مقاومت ملی مردمی و انقلابی علیه اشغالگران امپریالیست و خاینین ملی دست نشاندۀ شان موفقیت حاصل نماید. در نتیجه، مبارزات حزب و تشکلات توده یی تحت رهبری اش علیه اشغالگران و رژیم پوشالی تا حال در اشکال سیاسی غیر جنگی ادامه دارد و هنوز به مرحلۀ مقاومت جنگی داخل شده نتوانسته است.**

**یکی از وظایف مهم این کنگره این است که پاسخ مناسبی برای حل این مشکل بیابد، پاسخی که باید بطور قطعی و یقینی بعد از کنگره در عمل پیاده گردد.**

**ادامه دارد**

**از دست نشاندگی و وطنفروشی**

**تا دست نشاندگی و وطنفروشی**

**175 سال قبل (در سال 1839 میلادی) استعمارگران انگلیسی افغانستان را مورد تهاجم قرار دادند و شاه شجاع متواری را بر اریکۀ سلطنت نصب کردند و سپس تحت پوشش حمایت از سلطنت این شاه دست نشاندۀ خودشان کشور را مورد اشغال قرار دادند. اما دیری نگذشت که جنگ مقاومت علیه اشغالگران و شاه دست نشانده اوج گرفت و منجر به اخراج قهری اشغالگران استعمارگر از کشور و مجازات عبرتناک شاه وطنفروش گردید. ولی استعمارگران که از دروازه های وطن بیرون انداخته شده بودند، از راه پنجره ها دوباره برگشتند و به نحو دیگری و از طریق مزدوران شان مقدرات کشور و مردمان کشور را به دست گرفتند. قوای اشغالگر از افغانستان بیرون رانده شدند، اما در غیاب قوای اشغالگر و توسط امیران دست نشانده و جیره خوار استعمارگران، کشور حتی به استقلال نیمه مستعمراتی نرسید و حالت مستعمراتی آن همچنان ادامه یافت.**

**چهل سال بعد ( در سال 1879 میلادی) یکبار دیگر تلاش استعمارگران انگلیسی برای اشغال نظامی افغانستان، و باز هم به همت جنگجویان مقاومت کنندۀ غیر دولتی، به ناکامی انجامید و نیروهای اشغالگر استعمارگران قهراً از کشور بیرون رانده شدند. ولی بازهم استعمارگران که از دروازه های وطن بیرون انداخته شده بودند ، از راه پنجره ها برگشتند و به نحو دیگری و از طریق مزدوران شان مقدرات کشور و مردمان کشور را به دست گرفتند. گرچه قوت های اشغالگر استعماری از افغانستان بیرون رانده شدند، اما در غیاب قوای اشغالگر و توسط امیران دست نشانده و جیره خوار استعمارگران، کشور حتی به استقلال نیمه مستعمراتی نرسید و حالت مستعمراتی آن همچنان ادامه یافت.**

**بازهم چهل سال بعد (در سال 1919 میلادی) یکبار دیگر میان استقلال طلبان کشور و استعمارگران انگلیسی جنگ در گرفت. اما این بار نه تنها اوضاع منطقه و اوضاع جهانی به نفع استقلال طلبان افغانستانی تغییر یافته بود، بلکه دولت و ملت یکجا و باهم در جنگ استقلال سهم گرفتند. در نتیجه استعمارگران انگلیسی ناچار شدند استقلال سیاسی افغانستان را به رسمیت بشناسند و کشور به استقلال نسبی دست یافت. اما این استقلال نسبی یک استقلال ناقص بود. به عبارت دیگر حالت مستعمراتی عریان در کشور پایان یافت، اما به دلیل دوام وابستگی های اقتصادی و سیاسی افغانستان به قدرت های امپریالیستی، افغانستان حالت نیمه مستعمراتی بخود گرفت و نتوانست به استقلال همه جانبه و حقیقی دست یابد. دلیل آن رهبری جنگ استقلال توسط دربار سلطنتی بود که بنا به ماهیت طبقاتی ارتجاعی خود، نه می توانست و نه می خواست کشور را به سوی استقلال همه جانبه و حقیقی رهبری نماید. دربار استقلال طلب حتی در همین سطح نیز از انتقام جویی استعمارگران انگلیسی در امان نماند و یک دهه بعد توسط عوامل مزدور استعمارگران انگلیسی سرنگون گردید و حالت نیمه مستعمراتی کشور بیشتر از پیش تشدید یافت.**

**تقریباً شصت سال بعد (در سال 1978 میلادی) سوسیال امپریالیست های شوروی، از طریق سازماندهی و رهبری کودتای نظامی در 7 ثور 1357 خورشیدی، مزدوران رویزیونیست شان را به قدرت رساندند. این کودتای ضد ملی، ضد مردمی و ضد انقلابی که به دنبال کودتای نظامی سال 1352، که آنهم مورد حمایت سوسیال امپریالیست های شوروی قرار داشت، براه افتاد افغانستان را به مرز حالت مستعمراتی رساند. یکسال و هشت ماه بعد از این کودتا، سوسیال امپریالیست های شوروی به بهانۀ درخواست کمک نظامی رژیم وابستۀ شان از آنها، به افغانستان لشکر کشی نمودند، ولی در اولین اقدام نظامی شان سردمدار برحال رژیم مزدور شان را نابود کردند و مزدور دیگر و متواری شان را به قدرت رساندند. مبارزات مسلحانه و مقاومت های جنگی ای که علیه کودتای 7 ثور 1357 و سپس علیه تجاوز و اشغالگری سوسیال امپریالیست های شوروی کران تا کران کشور را در بر گرفت، علیرغم خصلت عمدتاً خود بخودی اولیه و نیز سهمگیری نیروهای انقلابی و ملی- دموکرات در آن، در نهایت یکبار دیگر تحت رهبری نیروهای ارتجاعی، که در یک وابستگی عمیق و وسیع به امپریالیست های غربی و ارتجاع منطقه قرار داشتند، پیش رفت. در نتیجه، موفقیت نسبی این مقاومت و بیرون رانده شدن اشغالگران سوسیال امپریالیست از کشور، نه تنها باعث استقلال حقیقی کشور و آزادی مردمان کشور نشد، بلکه جنگ های ارتجاعی داخلی ای را دامن زد که مدت تقریباً یک و نیم دهه دوام نمود و عاقبت زمینه ساز تجاوز نظامی آشکار امپریالیست های امریکایی و خیل وسیعی از شرکای امپریالیستی و ارتجاعی آنها بر افغانستان و اشغال کشور توسط آنها و در پی آن تحمیل حاکمیت پوشالی رژیم دست نشاندۀ آنها بر کشور، در خزان 1380 خورشیدی، گردید.**

**حالا با گذشت تقریباً سیزده سال از حالت اشغال کشور و حاکمیت پوشالی رژیم دست نشاندۀ اشغالگران، امپریالیست های امریکایی و شرکای بین المللی شان در پیمان نظامی امپریالیستی ناتو و دست نشاندگان حقیر شان، به اصطلاح موافقت نامه های امنیتی را امضا کردند تا گویا نشان دهند که بعد ازین دوام موجودیت دراز مدت پایگاه های استراتژیک نظامی امریکا و ناتو در افغانستان، طبق خواست "دولت منتخب مردم افغانستان" و در نتیجه "قانونمندانه و غیر اشغالگرانه" خواهد بود. اما این ظاهر سازی ها نه تنها در واقعیت امر و طبق منافع علیای کشـور و مردمان کشـور، بلکه حتی طبق معیارهای مـعـمـول امپریالیسـتی و ارتجاعی ظاهـراً قـابـل قـبـول خود اشغالگران و دست نشاندگان شان نیز آنچنان رسوا و مفتضح است که حتی خود آنها نیز به حقانیت آن باور ندارند.**

**همه می دانند که سومین "انتخابات" ریاست جمهوری رژِیم دست نشانده، در دور اول و به ویژه در دور دوم خود، رسواترین و بی آبروترین انتخابات ریاست جمهوری در کل تاریخ انتخابات کشورهای مختلف جهان بوده است، آنچنانکه پس از گذشت چندین ماه از زمان آغاز آن، به دلیل تقلبات وسیع انتخاباتی در آن، برنده و بازندۀ آن مشخص و روشن شده نتوانست. سپس اوباما و وزیر خارجه و سفیرش در افغانستان و همچنان سرمنشی سازمان به اصطلاح ملل متحد و نماینده اش در افغانستان مستقیماً دست به مداخله زدند و بازشماری صد در صدی صندوق های رای را رویدست گرفتند و صدها ناظر بین المللی را موظف به اجرای این کار کردند. این کار نیز نتوانست بحران این انتخابات را حل و فصل نماید و برای حکومت به اصطلاح وحدت ملی مورد خواست اشغالگران امپریالیست یک روکش "قانونی" فراهم سازد. عاقبت هیچ راه دیگری باقی نماند جز اینکه اشغالگران طرح کودتا توسط قوت های اشغالگر و ارتش پوشالی را رویدست گرفتند و تهدید کردند که طبق این طرح، وطنفروشی بنام عبدالستار سیرت را به قدرت می رسانند. وقتی باند های به اصطلاح رقیب انتخاباتی با تهدید کودتا مواجه شدند، به فوریت حاضر شدند طرح اربابان اشغالگر امپریالیست شان برای تشکیل یک حکومت مشترک را بپذیرند، حکومتی که از طریق امضای یک موافقتنامۀ چهارجانبه، به امضای اشرف غنی، عبدالله، سفیر امریکا در افغانستان و نمایندۀ به اصطلاح سازمان ملل متحد در کابل شکل گرفت و نام آن حکومت وحدت ملی گذاشته شد. بنابرین این حکومت پوشالی نه یک حکومت انتخابی است، نه انتقال قدرت از حکومت کرزی به آن بصورت مسالمت آمیز صورت گرفته است و نه هم حکومت وحدت ملی محسوب می گردد. این حکومت همانقدر دست نشاندۀ اشغالگران امپریالیست است که حکومت برآمده از جلسۀ خاینین ملی در بن در سیزده سال قبل و در طول دوران حاکمیت کرزی بوده است. این حکومت در واقع ادامۀ منطقی همان رژیم دست نشاندۀ کرزی است و صرفاً کرزی و معاونینش در آن بصورت رسمی شامل نیستند، ولی در عمل آنها نیز قویاً در شکلدهی و ادامۀ آن موثر هستند. این حکومت پوشالی صرفاً حکومت مشترک مشتی از وطنفروشان و خاینین ملی ای است که به زور قوت های اشغالگر امپریالیستی در چوکات یک حکومت مشترک بنام به اصطلاح حکومت وحدت ملی یکجا گردیده و یکجا نگه داشته می شود.**

**امضای موافقتنامه های امنیتی با اشغالگران امپریالیست امریکایی و ناتو، قبل از آنکه ضرورت اشغالگران و این رژِیم دست نشانده برای پیشبرد جنگ علیه مخالفین مسلح شان باشد، ضرورت آنها برای حفظ اتحاد باندهای مختلف رژیم در چارچوب یک رژیم حکومتی است. بدون این چتر حمایتی اشغالگرانۀ امپریالیستی، باندهای مختلف این رژیم ارتجاعی پوشالی همانند سیزده سال قبل، قادر نیستند حتی برای مدت کوتاهی اتحاد شان را حفظ نمایند و رژیم پوشالی را سرپا نگه دارند. به همین جهت بود که حکومت مشترک اشرف غنی و عبدالله با عجله و تحت فشار اربابان اشغالگرش در اولین روز کاری خود موافقتنامه های امنیتی با اشغالگران را امضا کرد تا گویا ادامۀ عمر نکبت بارش را به اصطلاح تضمین کرده باشد. طبق این موافقتنامه های امنیتی، پایگاه های استراتژیک نظامی امپریالیست های اشغالگر امریکایی و ناتو در 9 نقطۀ استراتژیک افغانستان، در بگرام، قندهار، هلمند، شورآبک، شیندند، هرات، مزار، جلال آباد و خوست باقی خواهند ماند و ظاهراً تعداد مجموعی نیروهای نظامی مستقر در این پایگاه ها 15000 نفر خواهد بود. اما مهم ترین جنبۀ این موافقتنامه ها، تثبیت امتیاز دراز مدت امپریالیست های امریکایی و ناتو برای وارد کردن نیروهای نظامی شان به کشور، تحت هر بهانه ای و بهر پیمانه ای که بخواهند، در این موافقتنامه ها است. برای اجرای عملی این امتیاز امپریالیستی اشغالگرانه و داخل کردن نیروهای اشغالگر تازه نفس و اضافی آنها به کشور، فضای تمامی میدان های هوایی و دروازه های تمامی بنادر زمینی مهم کشور به روی شان باز خواهد بود و می توانند از میدان های هوایی بگرام، قندهار، هلمند، شورآبک، شیندند، مزار، جلال آباد و خوست و بنادر زمینی تورخم، سپین بولدک، تورغندی، حیرتان و شیرخان استفاده نمایند.**

**بدین ترتیب ستم اشغالگرانۀ امپریالیستی و عمر نکبت بار رژیم پوشالی، همچنان ادامه خواهد یافت و در مقابل، مقاومت علیه اشغالگران و دست نشاندگان شان به اشکال مختلف مسلحانه و غیر مسلحانه نیز ادامه می یابد و تا زمان کسب موفقیت نهایی باید ادامه یابد. در واقع با امضای موافقتنامه های امنیتی توسط اشغالگران و دست نشاندگان شان، درد و رنج بیکران جنگ تحمیلی و مقاومت همه جانبه بر مردمان کشور بصورت دراز مدت و در طی سالیان متمادی آینده نیز تحمیل گردیده است. مهم این است که از تاریخ 175 سالۀ گذشتۀ کشور و آموزش های آن درس بگیریم و برای برپایی و پیشبرد موفقانۀ یک مقاومت همۀ جانبۀ ملی مردمی و انقلابی دراز مدت، بر محور جنگ انقلابی خلق و تحت رهبری پیشآهنگ انقلابی آمادگی بگیریم. در غیر آن، چه حالت اشغال کشور ادامه یابد و چه سلطۀ امپریالیستی به حالت نیمه مستعمراتی درآید، مشکلات اساسی کشور و مردمان کشور راه حل اساسی نخواهد یافت.**

**حزب کمونیست (مائوئیست) افغانستان با تمام توش و توان و با عزم استوار در این مسیر مبارزاتی گام بر می دارد و قویاً انتظار دارد که در همگامی و همنوایی با تمامی نیروها و شخصیت های انقلابی، ملی، دموکرات و میهن پرست در این راه پر افتخار به پیش رود.**

**به پیش در راه برپایی و پیشبرد جنگ مقاومت ملی مردمی و انقلابی!**

**حـزب کـمـونـیـسـت (مـائـوئـیـسـت) افغانستان**

**دهم میزان 1393 ( اول اکتوبر 2014)**